

۱۱۳۸۳

ف



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتابخانه

باسم ربنا العلی الاعلی شاطی
الباب المذكور فی بیان ان العباد یصلون الی البحر العرفان الا
بالانقطاع التصرف عن کل من فی السموات والارض فلنقدت
انفسکم یا اهل الارض لعل تصلون الی مقام الذکر الله
لکم وتدخلون فی سرادق الذکر جعل الله فی سماء البیان
مرفوعا **جواهر** این باب آنکه سالکین سبیل ایمان و
طالبین کماوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع
شئون عرضیه پاک و مقدس نمایند یعنی گوشه
از استماع اقوال و قلب را از ظنون متعلقه بسجا
جلال و روح را از تعلق با سیاب ظاهر و چشم را
ملاحظه کلمات فانیه و متوکل علی الله و متوسل الیه
سالک شوند تا آنکه قابل اشارات شمس علم و عرفان
الهی شوند و محل ظهور است غیبی نامت الهمی گردند زیرا که



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

۲

که اگر عبد بخواهد که اقوال و اعمال و افعال عباد را از
از عالم و جاهل میزان معرفت حق و اولیای او قرار دهد
هرگز برضوان معرفت رب العزّة داخل نشود و بعبیون
علم و حکمت سلطان احدیت فایز نگردد و هرگز بس منزل
بقانرسد و از جام قرب و لقام زرق نگیرد و ناظر بایام
قبل شوید که چه قدر مردم از اعلی و ادانی که همیشه منتظر
ظهورات احدیه در هیات کمال قدسیه بودند و عاها و
تضرعها مینمودند که شاید نسیم رحمت الهی بوزن بدین
اید و جمال و عود سر از سر ادق غیب بعرضه ظهور
قدم گذارد و چون ابواب عنایت مفتح میگردد و
غمام مکرمات مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر
میشد جمیع تکذیب مینمودند و از لقاء او که عین لقاء
الله است احترام میجستند چنانچه تفصیل او در جمیع
کتب سماوی مذکور و مسطور است حال قدری تأمل
نمائید که سبب اعتراض ناس بعد از طلب و امال ایشان
چه بود و بقسمی هم اعتراض مینمودند که زبان و
بیان و تقریر و تحریر همه از ذکر آن عاجز و ناقص است
و احدی از مظاهر قدسیه و مطالع احدیه ظاهر نشدند



مکرانکه با اعتراض و انکار و احتجاج ناس مبتلا گشتند
چنانچه میفرماید یا حسرة علی العباد ما یاتهم من رسول
الا کانوا به یستهزئون و در مقام دیگر میفرماید و لقد
همت کل امة بر سوطهم لیاخذوه و یجادوا به بالباطل
لیدحضوا به الحق و هم حنین کلمات منزله که از غم
قدرت صمدانی و سماء عزیزی نازل شد زیاده از
حد احصا و احاطه عبادات و اوالافئده و صاحبان
بصر اسوره نوح کفایت میکند قدری در اسوره
مبارک که تا ممل فرمائید و بفطرت اصلی تدبیر نمائید تا
قدری امور انبیا و رزق و تکذیب کلمات نفی اطلاع ^{باید}
شاید که ناس را از موطن غفلت نفسانی باشیاز ^{حذرت}
و معرفت الهی پر وازد هید و از زلال حکمت لایزال
و اثمار شجره علم ذوالجلال مشروب و مرزوق گردید
که اینست نصیبانقر مجرده از مائده منزله قدسیه
باقیه اگر بر ابتلائی انبیا و علت و سبب اعتراضات
عباد بر انشعوس هویه آگاه شوید بر اکثری از امور
اطلاع یابید و دیگر هر چه اعتراضات مردم را بر مشا ^{رق}
شعوس صفات بیشتر ملاحظه کنید در بین خود و



وامر الله محکم تر و راسخ تر شوید لهذا بعضی از حکمایا
انبیا مجلا در این الواح ذکر میشود تا معلوم و مبرهن
آید که در جمیع اعصار و اقوان بر مظاهر قدرت و
مطالع عزت وارد میاورند آنچه را که قلم از ذکر
نخل و منفعل است شاید این اذکار سبب شود که
بعضی از ناس از اعراض و اعتراضها و جهال عصر
مضطرب نشوند و بلکه بر ایقان و اطمینان نشان
ببفرایند و از جمله انبیا نوح بود که نهصد و پنجاه
سال نوحه نمود و عباد را بوادای امین روح ^{عزت}
فرمود و احدی او را اجابت ننمود و در هر یوم
بقدری ایذا و اذیت بر او فرود مبارک وارد می
آوردند که یقین بر هلاکت او می نمودند و چه
مراتب مخربیه و استهزا و کنایه که با آنحضرت وارد
شد چنانچه میفرماید کلام علییه ملائکه من قوم
سخر و امنه قال ان تسخر و امنه فانا نسخر منکم کما
تسخرین فسوف تعلمون و بعد از مدتها چند مرتبه
وعد انزال نصر باصحاب خود فرمودند بوعده ^{معین}
و در هر مرتبه بداشد و بعضی از ان اصحاب معذ



بعلت ظهور بداعراض می نمودند چنانچه تفصیل
ان در اکثر از کتب مشهوره ثبت شده و البتة بنظر عالی
رسیده یا میرسد تا آنکه باقی همانند از برای آنحضرت مگر
چهل نفس یا هفتاد دو نفس چنانچه در کتب و اخبار
مذکور است تا آنکه بالاخره ندای رب لا تدرع علی الذین
من الکافرین دیتار از جان برکشید حال قدری
تامل باید که سبب چه بود که در این مدت این عباد
باین قسم اعتراض نمودند و احترام جستند و اثر
تقی نخلع ایمان مغرور و فائز نشدند و دیگر چرا در
وعدهای الهی بداشد که سبب ادبار بعضی مقبلین
شود بسیار تامل باید تا با سرار امور غیبی واقف
شوید و از طیب معنوی گلستان حقیقی بوئی
برید و تصدیق نمائید که امتحانات الهی همیشه در
مابین عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت
و صدق از کذب و حق از باطل و هدایت از ضلالت
و سعادت از شقاوت و خوار از کل ممتاز و معلو
شود چنانچه فرموده است الم احسب الناس ان
یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون و بعد از



از نوح جمال هود از مشرق ابداع مستشرق شد و قریب
 هفتصد سند او ازید باختلاف اقوال مردم را برضوان
 قرب ذوالجلال دعوت نمود و چه مقدار بلا یا کبر مثل
 غیثهاطل بر آنحضرت بارید تا آنکه کثرت دعوت
 سبب کثرت امراض شد و شدت اهتمام علت شد
 اغاض کردید و مایزید الکافین الأخصار و بعد
 هیکل صالحی از رضوان غیب معنوی قدم بیرون
 نهاد و عباد را بشرعیه قرب باقیه دعوت نمود و
 صد سند او ازید امر بار الهی و نهی از مناهی میفرمود
 ثمری بخشید و اثری ظاهر نیامد و چند مرتبه ^{عبادت}
 اختیار فرمود با آنکه آنحال از لیه ناس را جز بمدینه
 احدی دعوت نمینمود چنانچه میفرماید و الی ثمود
 اذ اهاهم صالحا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله
 غیره الی آخر القول قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوا
 قبل هذا اتهمنا ان نعبد ما یعبد ابائنا وانا لفی شک
 مما تدعونا الیه مرید و هیچ فائد بخشید تا آنکه
 بصیحه جمیع بنار راجع شدند و بعد جمال خلیل کشف
 نقاب نمود و علم هدای مرتفع شد و اهل ارض را



بشارت میدادند به نبی بعد و علامتی از برای ظهور

بعد ذکر فرمودند چنانچه در همه کتب مسطور است

با وجود طلب و انتظار ناس ناس بمظاهر قدسیه

و ذکر علامات در کتب چو اباید اینگونه ظلم و جبر و

تعذبی نمایند چنانچه میفرمایند افکلا جانکم رسول

بمالا تهوی انفسکم استکبرتم فرفقا کذبتم و فرقا

تقتلون میفرماید که هر زمان وعهد که آمد بسو

شمار سولی از جانب پروردگار بغیر هوای نفس

شما تکبر نمودید و موقت نشدید و گروهی از

ان انبیاء را تکذیب نمودید و گروهی را میکشید

آخر تا مل فرمائید که سبب این افعال چه بود که

باین قسم باطلعات جمال ذوالجلال سلوک مینمودند

و هر چه که در آن از منزه سبب اغراض و اغراض

تینا بود حال هم سبب اغفال این عباد شده و اگر

بگوئیم حج الهی کامل و تمام نبودند لهذا سبب اعتدال

عباد شدند این کفریت صراح لاجل آنکه بغایت

از فیض قیاض دور است و از رحمت منبسطه

که نفی را از میان جمیع عباد برکنند برای هلاک

مورد در عالم روح هر که در هر عهد و عصر



هدایت خلق خود و با رجعت کافی وافی عطا نفرماید
و مع ذلک خلق را از عدم اقبال با و معذب فرماید بلکه
لم یزل جود سلطان وجود بر همه ممکنات بظهور ^{رساند}
نفر خود احاطه فرموده وافی نیست که فیض او
منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت از غمام عنایت او
ممنوع گردد پس نیست این امورات محدثه مگر از
انفر محدود که در رادی کبر و غرور حرکت ^{بند} میمانند
و در صحراهای بعد سیر مینمایند و بظنونات خود
و هر چیز از علمای خود شنیده اند همان را تاسی می
نمایند و لهذا غیر از اعراض امری ندارند و جز
اغراض حاصلی نمیخواهند و این معلوم است نزد
هر ذی بصیری که اگر این عباد در ظهور هر یک از
مظاهر شهر حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه
دید و شنید و ادراک نموده پاک و مقدس
مینمودند البتة از جمال الهی محروم نمینامند و از
حرم قرب و وصال مطالع قدسی ممنوع نمیگشتند
و چون در هر زمان حجت با معرفت خود که از علماء
خود شنید بودند میزان می نمودند و بعقول



ضعیفه آنها موافق نیامد لهذا از این گونه امور غیر
مرضیه از آنها در عالم ظهور و بظهور میامد و در هر
اوقات سبب سد عباد و منع ایشان از شاطی بحر
احدی علمای عصر بودند که زمام ان مردم در کفایت
ایشان بود و ایشان هم بعضی نظر محبت ریاست و
بعضی از عدم علم و معرفت ناسرا منع می نمودند
چنانچه همه انبیا باذن و اجازه علمای عصر سلسبیل
شهادت را نوشیدند و با علی افوق عزت پر و انزوی
چه ظلمها که از رؤسای عهد و علمای عصر بر ستلا^{طین}
وجود و جواهر مقصود وارد شد و باین ایام معد^{ده}
فانیه قانع شدند و از ملک الایمنی باز ماندند چنانچه
چشم را از مشاهده انوار جمال محبوب^{نمودند} بخصیب
و کوشش را از بدایع نغمات و رفاه مقصود محروم
ساختند اینست که در جمیع کتب سماوی ذکر اهل
علمای هر عصر شده چنانچه میفرماید یا اهل الکتاب
لم تکفروا بآیات الله وانتم تشهدون و در جاه
دیگر میفرماید یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق
بالباطل و تلبسون الحق وانتم تعلمون و در مقام دیگر



دیگر میفرماید قل یا اهل الکتاب لم تصدون عن
 سبیل الله و این معلومست که اهل کتابیکه صد
 نمودند در امر از صراط مستقیمه علمای انعهد بودند
 چنانچه اسم و رسم جمیع در کتب مذکور است و از اکثر
 آیات و اخبار مستفاد میشود لو انتم بطرف الله ان
 پس قدری بیدیه بصیرت الهی در افاق علم ربانی و
 انحر حرکت تامه صمدانی تعقل فرمائید تا جمیع
 اسرار حکمت روحانی در سجات جلال از خلف سید
 فضل و افضال ظاهر و هویدا شود و کلیه اعتراض
 مردم و احتجاجات ایشان از عدم ادراک و عرفان حاصل
 شده مثلا بیاناتیکه طلعات جمال حق در علامات
 ظهور بعد فرمودند این بیانات را ادراک نمودند
 و بحقیقت انواصل نشدند لهذا علم فساد بر افرا^{ختند}
 و رایات فتنه برپا نمودند و این معلوم است که تا آن
 کلمات حمائمات از لیر ادراک ننماید و نغمات و رنای
 معنوی را جز سامعه اهل بقا نشنود هرگز قبطنی
 ظلم از شراب سبطنی عدل ندارد و فرعون کفر از بیضا
 موسی اطلاع نیابد چنانچه میفرماید لا یعلم تاویل

نصیب



الا لله والراحمون في العلم مع ذلك تاويل كتاب را از
اهل حجاب مستفسر شدند و علم را از منبع او اخذ
نمودند مثلا چون ايام موسى گذشت و انوار عيسى
از فجر روح عالم احاطه نمود جميع يهود اعتراض نمودند
که ان نقره که در توراة موسى است بايد مرجع مکل
شرايع توراتي باشد و اين جوان ناصري که خود را
مسيح الله مينامد حکم طلاق و سبب که از حکماي
اعظم موسى است نسخ نموده و ديگر آنکه علام ظهور
هنوز ظاهر نشده چنانچه يهود هنوز منتظران
ظهور نبي که در توراة مذکور است چه قدر از
مظاهر قدس احدييه و مطالع نبي از ليه که بعد از
موسى در ابداع ظاهر شدند و هنوز يهود بجهت
نقر شيطاني و ظنونيات و هم نفساني محتجب بوده
و هستند و منتظرند که هيکل جمعولي باعلامات
مذکوره که خود ادراک نموده اند که ظاهر خواهد
شد که ذلك اخذهم الله بذنوبهم و اخذ عنهم روح
الايمان و عذبهم سائر کانت في هاريت الجحيم
و اين نبود مگر از عدم عرفان يهود عبارات مستطوره



۱۳
مسطوره در تورات را که از علامت ظهور بعد نوشته
شد چون بحقیقت آن پی برند و بظاهر هم چنین امور
واقع نشد لهذا از جمال علوی محروم شدند و بقاء الله
فائز نگشتند و کافران المنتظرین و لم یزل و الایزال
جمع امم بهمین جعلیات افکار نجس مستحسبه
و از عیونهای لطیف رقیق جاریه خود راجی بهره و
بی نصیب نمودند و در کشف این اسرار ذکر بعضی
از عبارات انبیاء و ابدایع لغات مجازی در الراجح
مسطوره قبل که برای یکی از احباب نوشته شده
بودند مذکور گشت و حال هم بتغنیات خوش
عراقی نظر بخواهش اینجناب در این او راق مجذ
ذکر میمائیم که شاید تشنگان صحرای بعد از
بجز قرب دلالت نماید و کشتگان بیابانهای
هجر و فراق را بنجیام قرب وصال رساند تا غم
ضلالت مرتفع شود و افتاب جهانتاب هدایت
از افق جان طالع گردد و علی الله اتکل و به تعین
لعل تجری من هذا القلم ما یجی به افئدة الناس
لیقومن کل عن مرقد غفلتهم و یسمعن اطوا



ورقات الفردوس من سدره التي كانت في رضوان
الاحدية من ايدى القدره باذن الله مغر وسابر اولو
العلم معلوم وواضح بوده كه چون نار محبت عيسوي
ججات حدرد يهود را سوخت و حكم انحضرت في
الجلد بر حسب ظاهر جريان يافت روزي انجماك
بعضي از اصحاب روحاني ذكر فراق فرمودند و
نار اشتياق فروختند و فرمودند كه من ميروم و بعد
ميايم و در مقام ديگر فرمودند من ميروم و ميايد
ديگري تا بگويد آنچه من نكفتم و تمام نمايد آنچه را
كه گفته ام و اين دو عبارت في الحقيقه يكيتا و انتم
في مظاهر التوحيد بعين الله تشهدون و اگر بديده
بصيرت معنوي مشاهده شود في الحقيقه در عهد
خاتم هم كتاب عيسى و امر او ثابت شد و در مقام
اسم كه خود حضرت فرمود منم عيسى و آثار و اخبار
و كتاب عيسى را تصديق فرمود كه من عند الله بوده
در اين مقام نه در خود شان فرقي مشهود و نه در كتابها
غيرتي ملحوظ زيرا كه هر دو قائم بامر الله بودند و هم
ناطق بذكر الله و كتاب هر دو هم مشعر بر او امر الله بود



بود و از این جهت است که خود عیسی فرمود من میروم
 و مراجعت میکنم بمثل شمس که اگر شمس الیوم بگوید
 که من شمس یوم قبل صادق است و هم چنین در ایام
 ملاحظه نمائید که اگر گفته شود که کل یک شیء اند
 صحیح و صادق است و اگر گفته شود که مجرد اسمی و
 رسمی غیر هند صادق است چنانچه میدینی که با اینکه
 یک شیء اند مع ذلك در هر کدام اسمی دیگر و حوال
 دیگر و رسمی دیگر ملحوظ میشود که در غیر آن نیست
 و بهین بیان وقایع مقامات تفصیل و فرق و
 اتحاد مظاهر قدسی را ادراک فرمائید تا تلویحات
 کلمات آن مبدع اسماء و صفات را در مقامات جمع
 و فرق عارف شوی و واقف گردی و جواب مسئله
 خود را که موسوس نمودن اینحال از لیست در هر مقام
 خود را با اسمی و رسمی بتمامه بیایی و بعد اصحاب
 و تلامیذ آنحضرت استدعا نمودند که علامت رجعت
 و ظهور رجیست و چه وقت این ظاهر خواهد شد
 و در چند مقام این سؤال را از انطباع پیمثال نمود
 و آنحضرت در مقامی علامتی ذکر فرمودند چنانچه

اگر بگوید در حدود یومی غیر از صادق است



در اناجیل اربعه مسطور است و این خادم فانی بیک
انرا ذکر می‌نمایم و نعمتهای مکنونه سدره مخزنه را
لوجه الله بر عباد الله مبذول میدارم تا هیاکل فانی
از اثمار باقیه محروم نمانند که شاید بر شیخی از انهار
بیزوالحضرت ذوالجلال کرد در دارالسلام بغداد
جاری شده فائز شوید بی آنکه اجر و مزدی طلب
نمایم انما نطعمکم لوجه الله و ما ننزید منکم جز اولاد
شکور را و این طعامی است که ارواح و افئده منیره
با و حیات باقیه یابند و این همان مائده ایت که
میفرماید ربنا انزل علینا مائده من السماء و این
مائده هرگز از اهلش مقطوع نشود و نفاذ بخوبی
و در کل حین از شجره فضل میریزد و از سهواست رحمت
و عدل نازل میشود چنانچه فرموده است مثل کلمات
طیبه کثیره طیبه اصلها ثابت فی الارض و ثمرها
فی السماء و یؤتی اکلهما فی کل حین حیفات که
انسان از این عطیه لطیفه خود را منع نماید و از این
نعمت باقیه و حیات دائمه خود را محروم سازد پس
قدر این مائده معنوی را دانسته که بلکه از الطاف



کتابخانه ملی

الطاف لطیف انشهر حقیقی اجسادهای مرده
حیات تازه یابد و ارواح پز مرده بروح بی انداز
فائز شود ای برادر من جهده باید تا ایام باقی
از اکواب باقی چشم همیشه نسیم جان از مصر جانان
نوزد و همیشه نهرهای تبیان در جریان نرو
مدام ابواب رضوان مفتوح نمایند و قتیکه
عند لیان جهان از گلستان قدوی باشیانه
الهی پرواز نمایند دیگر نغمه بلبل شنوی و نه
جمال کل پینی پس تا حمار ازلی در شور و تقنی
و بهار الهی در جلوه و تزئین غنیمت شمرده گو
قلب را از سر و شراوی بهره مکن این است نصیحت
این عبد انجناب و احبای خدا را من شاء فلیقبل
ومن شاء فلیعرض ان الله غنی عن کل من فی
العالمین مجموعاً و اینست نغمات عیسی بن مریم
که در رضوان انجیل با الحان جلیل در علامت ظهور
فرموده در سفر اول که منسوب بهتی است در
وقتی که سؤوال از علامات ظهور بعد از جواب کردند
فرمود و للوقت من بعد ضیق تلك الايام تظلم



الشمس والقمر لا يؤتی ضوءه والکواکب تتساقط
من السماء وقواة الارض ترتج حينئذ يظهر علامته
ابن الانسان في السماء وينوح كل قبائل الارض
ويرون ابن الانسان اتيا على سحاب السماء مع
قوات ومجد كبير ويرسل ملائکته مع صوت الصفير
العظیم **انتهی** که ترجمه آن بفارسی اینست که بعد
از تنگی وابتلا که مردم را احاطه می نماید شمس از
افاضه ممنوع میشود یعنی تاریک میگردد و قوا
اعطای نور باز میماند و ستاره های سما برارض
نازل میشوند و ارکان ارض متزلزل میشود در
اینوقت ظاهر میشود نشانه های پسر انسان در
اسمان یعنی طلعت موعود و سازج وجود آن
بعد از ظهور این علامات از عرصه غیب بعالم
شهود میاید و میفرماید در اینجین جمیع قبیلها
که در ارض ساکنند فوجده و ندبه می نمایند
و میبینند خلائق انجمال حدید را که میاید از آسمان
در حالتیکه سوار بر ابراست با قوه و بزرگی
و نجششی بزرگ و میفرستد ملائکه های خود را



کتابخانه ملی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



خود را با صدای سافور عظیم **انفهی** و در اسفار ثلثه
دیگر که منسوب بلوقا و مرقس و یوحنا است همین
عبارات مذکور است و چون در الواح عبریه بتفصیل
مذکور شد دیگر در این اوراق متعرض ذکر آنها نشدیم
و اکتفا یکی از آنها نمودیم و علمای انجیل چون عارف
بمعانی این بیانات و مقصود مودع در این کلمات
نشدند و بظاهر آنها تمسک شدند لهذا از شرعیر
فیض محمدیه و از صاحب فضل احمدیه بمنوع گشتند
و جهال انطا یفر هم تمسک بعلمای خود جستار از
زیارت جمال سلطان ذوالجلال محروم ماندند زیرا که
در ظهور شمس احمدیه چنین علامات که مذکور
شد بظهور نیامد اینست که قرنهای گذشت و عهدها
باخر رسید و افق جوهر روح بمقریقا خود راجع و
نقح دیگر از نفس روحانی در صورت الهی در صید
و نفسهای مرده از قبور غفلت و ضلالت با وض
هدایت و محل عنایت محشور شدند و هنوز آنکرو
در انتظار کسی این علامات ظاهر شود و این هیكل
معهود بوجود اید تا نصرت نمایند و ما لها در

سلطنت



مشاهده میشود که زمام هرگز و هر بدست جاهل
افتاده و بهر نحو که اراده کنند حرکت میدهند و در
میان ایشان از معبود جز اسمی و از مقصود جز
حرفی باقی نماند و بقسمی بادهای هوا و نفس غالب
شده که سراجهای عقل و فواد را در قلوب خاموش
نموده با اینکه ابواب علم الهی بفتح قدرت ربانی
مفتوح گشته و جواهر وجود ممکنات بنور علی
و فیوضات قدسی منور و مهتدی گشتند ^{بقسمی که}
در هر شیئی بانی از علم باز گشته و در هر ذره آثار
از شمس مشهود شده و با همه این ظهورات علی
که عالم را احاطه نموده هنوز باب علم را مسدود
دانسته اند و امطار رحمت را مقطوع گرفته اند
بظن تمسک جسته از غرور الوثقی محکم علم
دور مانده اند و آنچه از ایشان مفهوم میشود
گو یا بعلم و باب او بالفطره رغبتی ندارند و در
خیال ظهور او هم نیستند زیرا که در ظن و
کمان ابوابی برای آنان یافتند و در ظهور ^{مظهر}
علم جز اتفاق جان چیزی نیافتند لهذا البتة از این



این گریز است و بان متمسک و با اینکه حکم الهی اینک
میدانند از هر گوشه حکمی صادر میشود و از هر محلی
امری ظاهر و نفس بربیک حکم ملاحظه نمیشود
زیرا که جز هو الهی بخوبیند و جز بغیر از خطا پس
نخواهند ریاست را نهایت و وصول مطلوب ^{نست} _{بر}
و کبر و غرور را نهایت بلوغ محبوب شمرده اند ^{ند}
نفسانی را مقدم بر تقدیرات ربانی دانند و از ^{تسلیم}
و رضا گذشته اند و بتدبیر و ریاستغال نموده
و بتمام قوت و قدرت حفظ این مراتب را ^{بند} _{میست}
که مباد نقصی در شوکت راه یابد و یا خللی در
عزت بهرسد و اگر چشمی از کحل معارف الهی
روشن شود ملاحظه میکند بعضی چند را که
بر مردارهای نفوس عباد افتاده اند حال کدام
ضیق و تنگی است که از دیدن مراتب مذکور ^{شد}
که اگر نفسی طلب حقی یا معرفتی بخواند نماید
داند نزد کدام رود و از که جو یا شود از غایت اینکه
رایها مختلف و سبیلها متعدد شد و این تنگی و
ضیق از شرایط هر ظهور است که تا واقع نشود ^{ظهور}



ظهور شمس حقیقت نشود زیرا که صبح ظهور ^{است} بعد از
بعد از لیل ضلالت طالع میشود اینست که در
روایات و احادیث جمیع این مضامین هست که
کفر عالم را فرو میگیرد و ظلمت احاطه مینماید و اینها
اینها چنانچه مذکور شد و این عبد بواسطه شهرت
این احادیث و اختصار دیگر متعرض ذکر عبارات
حدیث نشده ام حال اگر مقصود از این ضیق
همچو ادراک نمایند که عالم ضیق بهم رساند و اینجا
دیگر که بخیال خود توهم نمایند هرگز مشهور
نگردد و البته گویند که این شرط ظهور نیافتن چنانچه
گفته اند و میگویند باری مقصود از ضیق ضیق
از معارف الهیه و ادراک کلمات ربانیه است که
در ایام غروب شمس و مرایای او عباد در تنگی
و سختی افتند و ندانند بکه توجه نمایند چنانچه
مذکور شد کذلک فعلک من تاویل الاحادیث
و نلقى علیک من اسرار الحکمة لتطلع بها هو المقصود
و تكون من الذین هم كانوا عن کاس العلم مشروباً
وقوله تظلم الشمس والقمر لا يعطى ضوءاً والکواکب



۲۵
الکواکب تنساقط من السماء الى وجه الارض مقصود
از شمس و قمر که در کلمات انبیا مذکور است منحصر
باین شمس و قمر ظاهری نیست که ملاحظه میشود
بلکه از شمس و قمر معانی بسیار اراده فرموده اند
که در هر مقام بمناسبت آن مقام معنی اراده میفرمایند
مثلا یک معنی از شمس شمسهای حقیقتند که مشرق
قدم طالع میشوند و بر جمیع ممکنات ابلاغ فیض
میفرمایند و این شمس حقیقت مظاهر کلیه الهی
هستند در عوالم صفات و اسمای او و هم چنانکه
شمس ظاهر ترتیبی اشیا و ظاهر از اثمار و اثمار
و الوان و فواکد و معادن و درون ذلك از آنچه
در عالم ملک مشهود است با مرعبود حقیقی
با عانت و است و هم چنین اشجار توحید و اثمار
تقرید و اوراق تجرید و کلکهای علم و ایقان و
ریاحین حکمت و بیان از عنایت و ترتیب
شمسهای معنوی ظاهر میشوند اینست که در
حین اشراق این شمس عالم جدید میشود
و انهار حیوان جاری میگردد و اجزای احسان



بموجب میاید و سحاب فضل مرتفع میشود و نسمات
جود بر هیاکل میوزد و از حرارت این شمسها
لهی و نارهای معنوی که حرارت محبت الهی در
ارکان الهی احدث میشود و از عنایت این ارباب
مجرده است که روح حیوان باقیه بر اجسام در گانه
فانیه مبذول میگردد و فی الحقیقه این شمسها ظاهر
یکایه از تجلی شمس معنویت و این شمسی است
که از برای او مقابلی و شبیهی و مثلی و ندقی ^{حظ} ملا
نمیشود و کل بوجود او قائم اند و از فیض او ظاهر
و باور ارجع منها ظهرت الاشیاء و المخرائن اهرها
رجعت و منها بدت الممكنات و المکنائن حکما
اعادت و اینک در مقام بیان و ذکر تخصیص ^{داد}
میشوند و بعضی از اسماء و صفات چنانچه ^{شد}
و میثوبید نیست مگر برای ادرک ناقصه ^{ضعیفه}
والا لم یزل و لا یزال مقدس بوده اند از هر اسمی
و منزله از هر وصفی خواهد بود جوهر اسماء است
قدستان راهی نه و لطایف صفات را در ملکوت
عزیشان سبیلی نه فسبحان الله من ان یبرز اصفیا



اصفیائے بغیر و اتهم او بوصفا و لیائے بغیر
 اتقسم فتعالی عما یدکرون العباد فی وصفهم و
 تعالی عما هم یعرفون و اطلاق شمس بر این انوار
 مجرده در کلمات اهل عصمت بسیار شده از آنجمله
 در دعای ندبه میفرماید این الشمس الطالعہ این
 الاقار المنیرہ این الانجم الزاهرہ پس معلوم شد
 کہ مقصود از شمس و قمر و نجوم در مقام اولیای
 و اولیا و اصحاب ایشانند کہ از انوار معارفشان
 عوالم غیب و شهود روشن و منور است و در
 مقام دیگر مقصود از شمس و قمر و نجوم علمای
 ظهور قبلند کہ در زمان ظهور بعد موجودند
 و زمام دین مردم در دست ایشانست و اگر در
 ظهور شمس آخری بضیاء او منور گشتند
 لهذا مقبول و منیر و روشن خواهند بود و الا
 حکم ظلمت بر آنها جاریست اگر چه بظاہر هاد
 باشند زیرا کہ جمیع این مراتب از کفر و ایمان و هدایت
 و ضلالت و سعادت و شقاوت و نور و ظلمت
 منوط بتصدیق این شمس معنوی الہیست



برهمنی از علما حکم ایمان از صبد عرفان در یوم
تغابن و حسابان جاری شد حکم علم و رضا و نور
و ایمان در باره اوصاف و است و الا حکم جهل و نفی
و کفر و ظلم در حق او جریان باید و این بر هر که بصر
مشهود است که هر چنانکه نور ستاره محقق میشود
نزد اشراق شمس ظاهری همین قسم شمس علم
و حکمت و عرفان ظاهری هم در طلوع شمس
حقیقت و افتاب معنوی تار یک میشود و اطلاق
شمس بر انعماء بمناسبت علو و شهرت و
معروفیت است مثل علمای مسلم عصر که مشهور
بلاد و مسلمانند بین عباد و اگر چاکلی از شمس
الهی باشند از شمس عالیه محسوبند و الا از شمس
سجین چنانچه میفرماید الشمس والقمر حسابان
و معنی شمس و قمر که در این مذکور است البت
شنیده اید و احتیاج بذکر نیست و هر نفسی هم
که از عنصر این شمس و قمر باشد یعنی در اقبال
بباطل و اعراض از حق البت از حسابان ظاهر و
بحسابان راجع خواهد شد پس ای سائل باید بفرغ



بعرفة الوثقی متمسک شویم که شاید از شام ضلالت
بنور هدایت راجع کردیم و از ظل نفی فرار نموده در ظل
اثبات درائیم و از نار حسابان آزاد شده بنور جمال حضرت
متان منور کردیم والسلام كذلك نعطيكم من اثمار شجر
العلم لتكونت في رضوان حكمة الله ان المحبرين و
در مقامی هم مقصود از اطلاقات شمس و قمر نجوم
علوم و شریعت و احکام مرتفعه در هر شریعت است
مثلا صلوة و صوم که در شریعت فرقان بعد از اخفا
جمال محمدی از جمیع احکام محکمتر و اعظمتراست چنانچه
احادیث و اخبار مشعیر برانست و بعلت شهرت احتیاج
نیت بلکه در هر عصری حکم صلوة حکم رجبی
بوده چنانچه از انوار مشرق قد از شمس محمدی مانور
کردن جمیع انبیاء در هر عصری حکم صلوة نازل شده
نهایت آنکه در هر عصر با اقتضای وقت بقسمی
و ادایی جدید مخصوص گشته چون در هر ظهور
بعد از اب و عادات و علوم مرتفعه حکم مشرق قد و طلوع
تابند در ظهور قبل منسوخ میشود لهذا تلویحاً
باسم شمس و قمر ذکر نموده اند لیسبلو کم الکیم ان



علا و در حدیث هم اطلاق شمس و قمر بر صوم و صلوة
شده چنانچه میفرماید الصوم ضیاء و الصلوة نور و
لیکن روزی در محلی نوشته بودم شخصی از شما
معروف وارو شد و بمناسبتی این حدیث را ذکر نمود
و فرمود چون صوم حرارت در مزاج احدات مینماید
لهذا بضا که شمس باشد تعبیر یافته و صلوة لیل
چون برودت میطلبد لهذا بنور که قمر باشد تعبیر
گشته ملاحظه نمودم که این فقیر بقطره از معانی
حدیث موفق نشده و بجزه از نار عدم حکمت ربان
فائز نگشته بعد از مدتی در نهایت ادب اظهار
داشتم که جناب انچه فرمودید در معنی حدیث در
السن و افواه ناسر مذکور است ولیکن کوی مقصود
دیگر هم از حدیث مستفاد میشود بیان آنرا
طلب نمود ذکر شد که خاتم انبیاء و سید اصفیاء
دین مرتفعه در فرقان را تشبیه بسما فرموده اند
بعلت علو رفعت و عظمت و احاطه او بر جمیع ادیان
و چون در سما ظاهر و در کن اعظم و اقوام مقرر
شد که نیرین باشد و شمس و قمر نامیده اند و هم



همچنین در سماء دین هم دو نیز مقدر گشته که
 صور و صلوة باشد الا سلام سماء و الصوم شمسها
 و الصلوة قرها باری اینست مقصود از تلویحیات
 کلمات مظاهر الهی پس اطلاق شمس و قمر در این
 در این مراتب باین مقامات مذکوره بایات نازل و
 اخبار وارده محقق و ثابت شد این است که مقصود
 از ذکر تاریکی شمس و قمر سقوط النجم ضلالت
 علماء و نسخ شدن احکام مرتفعه در شرعیات است که
 مظهر انظهور باین تلویحیات اخبار میدهد و
 جزا برابر را از این کاس نصیبی نیست و جزا اخبار
 قسمتی نیز آله برابر شربون عن کاس کان من
 کافور این مسلم است که در هر ظهور و بقدر
 علوم و احکام و اوامر و نواهی که در ظهور و قبل وقوع
 شد و اهل انصاف در ظل انشمن و قمر معارف
 و اوامر منفور و مهتدی میشدند تا بیک میشد
 یعنی حکمش بجز تمام میکرد و در حال ملاحظه
 که اگر امت انجیل مقصود از شمس و قمر ادرک
 میبودند و یا از مظهر علم الهی مستفسر میشدند



بدون اعتراض و لجاج البتة معانی ان واضح می‌گشت
و اینگونه در ظلمت نفس و هوی مبتلا و گرفتاری
شدند بلی چون علم را از صیقل و معدنش اخذ نمودند
لهذا در وادی مهلك كفو ضلالت بهلاکت رسیدند
و هنوز مشعر نشدند که علامات کل ظاهر شد
موجود از افق مهدی اشراق نمود و شمس و
قرع لوم و احکام و معارف قبل تاریخ شد و غروب
نمود حال چشم علم الیقین و جناحین عین الیقین
بصراط حق الیقین قدم گذار قل الله ثم ذرهم في
خوضهم يلعبون تا از اصحابی محسوب شوی که
میفرماید الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا اتقوا
علیهم الملائكة تا جمیع این اسرار را ببصر روح حق
مشاهده فرمائی ای برادر من قدم روح بر در
تابادیه های بعید بعد و هجران بانی طی فرمائی
و در رضوان قرب و وصل درائی و در تقی
بانتفسر الهیه فائز شوی و بقدم جسد هرگز این
مراحل طی نشود و مقصود حاصل نیابد و السلام
علی من اتبع الحق و كان علی صراط الامر فی شاطی الامر



۲۷
العرفان باسم الله موقودا اینست معنی ایه مبارکه که میفرماید
رب المشارق والمغارب زیرا که از برای هر شمس از این
شهرس مذکوره محل اشراق و غروبست و چون علمای
تفسیر بحقیقت این شمسهای مذکوره اطلاع نیافتند
لهذا در تفسیر این ایه مبارکه معطل شدند و بعضی ذکر
نمودند که چون آفتاب در هر روز از نقطه طلوع^{بد} میماند
غیر از نقطه یوم قبل لهذا بلفظ جمع ذکر فرموده و بعضی
دیگر نوشته اند که مقصود فصول اربعه است که در
هر فصلی چون شمس از محلی طالع میشود و بجای غروب
میماند لهذا مشارق و مغارب ذکر شده اینست
مراتب علم عباد و با وجود این با جواهر علم و لطایف
حکمت چه جهلها و عیونها که نسبت میدهند و هم
چنین از این بیانات واضح حکمه متقنه غیر منشیبه
تفطر سمارا که از علائم ساعت و قیامت است ادراک
نما اینست که میفرماید اذ السماء انفطرت مقصود
سماء ادیانتست که در هر ظهور مرتفع میشود و بظهور
بعد شکافته میگردد یعنی باطل و منسوخ میشود و
قسم بخدا که اگر درست ملاحظه شود تفطر این سماء



اعظم تر است از سما و ظاهری قدری قایل فرمائید که دینی
که سالها مرتفع شده باشد و جمیع درخت او نشو و نما نموده
باشند و با حکام مشرقه او مدتها تربیت یافته و از ابناء
واجدا و جز ذکر او را نشنیده بقسمیکه چشمها جز نفوذ
امرش را ادراک نکرده و گوشها جز احکامش را استماع ننمود
بعد نفی ظاهر شود و جمیع اینها را بقوت و قدرت الهی
تفریق کند نماید و تفصیل کند بلکه نفی فرماید حال فکر نما
که این اعظمت است یا آنچه این هیچ رعاع کمان نموده اند
از تفریط سما و دیگر رحمت و مروت انطاعات را ملاحظه
نمایند تا صومعین ظاهری در مقابل جمیع اهل ارض
اقامه حدود الله میفرمایند بان همه ایذا که بر آن ^{دهه} جو
مبارک لطیف رقیق وارد میشود و با کمال قدرت و بصیرت
و بانهایت غلبه تحمل مینمایند و هرچنین معنی تبدیل
ارض را ادراک نماید که غمام رحمت انسما بر هر قلبی که
نیسان مکرمیت مبذول داشت تبدیل شد ارضی انقلب
بارض معرفت و حکمت و چه ریاحین توحید که در
ریاض قلوبیشان انبات شد و چه شقایقهای حقا
علم و حکمت که از صدور منیرشان روئید و اگر ارض



۱۵۴
 ارض قلوبشان تبدیل نمیشد چگونه رجالیکه حرفی
 تعلیم نگرفتند و معلم را ندیده اند و بهیچ دبستانی قدم
 نگذاشته اند بکلمات و معارفی تکلم مینمایند که احادیث
 ادراک نتوانند نمود کویا از تراب علم سرمدی سرشته
 شده اند و از اب حکمت لایق عجبین گشته اند اینست
 که میفرمایند العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و
 و این نحو از علم است که مدوح بوده و هست نه علوم
 محدود که از افکار محجوبه کدره احداث شده و اورا کما
 از هم سرقت مینمایند و بر دیگران افتخار میکنند
 کاش صدرهای عبادان تقویش این تحدیدات
 و کلمات مظهر پاک و مقدس میشد که لعل بتجلی انوار
 شمس علم و معانی و جواهر اسرار حکمت لایق فائز
 میگشت حال ملاحظه نما که اگر این اراضی جزیره و
 تبدیل نمیشد چگونه محل ظهور اسرار احدیه و بروز
 جواهر هویه میشد اینست که میفرمایند یوم تبدل
 الارض غیر الارض و از نغمات جود انسلطان
 جود ارض ظاهره هم تبدیل یافته و انتم فی اسرار^{الظهور}
 تفکر و دیگر معنی این آیه را ادراک نما که میفرماید



والارض جميعا قبضته يوم القيمة والسموات مطويات
بيمينه سبحانه وتعالى عما يشركون مضمون ان اينست
كه هم زمين اخذ شده در دست اوست روز قيامت و
اسمان پيچيده شده در دست راست اوست حال قدر
انصاف ميخواهد كه اگر مقصود اينست كه مردم در
نموده اند چه حسن براو مرتب ميشود و انگهي اين
مسلمات كه حق منبع را دستي كه مرئي شود بصر ظالم
و مرتكب اين امورات شود منسوب بذات نيست
بلكه كفرست محض و انكيت صرفا قدر بر چنين
امري و اگر بگوئي مظاهر امر او هستند كه در قيامت
باين امر امور ميشوند اين ^{بغايت} هم تعبيدات و پيغام
بلكه مقصود از ارض ارض معرفت و علم است و از
سماوات سماوات اديان حال ملاحظه فرما كه چگونه
ارض علم و معرفت كه از قبل مبسوط شده بود ^{بقبضه}
قدرت و اقتدار قبضه نمود و ارض منبع تازه در
قلوب عباد مبسوط فرمود و برايجين جديد
و كلمه هاي بدعيه و اشجار منيعه از صدر منيره انبيا
نمود و هم چنين ملا حظر كن كه سماوات اديان



۷۱

ادیان مرتفعه قبل را چگونگی در همین قدرت پیچیده شد
وسماء بیان با امر الله مرتفع گشت و بشمار و قمر و نجوم
او امر بدیع جدیدترین یافت اینست اسرار کلمات
که بی حجاب کشف و ظاهر گشته تا ادراک صبح معانی فرمایند
و سراجهای ظنون و وهم و شک و ریب را بقوت
توکل و انقطاع خوااموش نمایند و مصباح جدید علم
و یقین در مشکوه قلب و دل برافروزی و جمیع این
کلمات مرهونه و اشارات ملغزه که از مصادراست
ظاهر میشود مقصود امتحان عباد است چنانچه
مذکور شد تا معلوم شود اراضی قلوب چیده میسر
از اراضی جزوه فائده همیشه این از سنت الهی در
میان عباد بوده چنانچه در کتاب مسطور است
و همچنین این قبله را ملاحظه فرمائید که بعد از
هجرت شهر نبوت محمدی از مشرق بطحا به یثرب
رو به بیت المقدس توجه فرمودند در وقت صلوات
تا آنکه یهود بعضی سخنها را شایسته بزبان
که ذکرش شایسته این مقام نیست و سبب تقوی
کلام میشود تا اینکه آنحضرت بسیار مکرر شدند



و بلحاظ تفکر و تخیّر در سماء نظر میفرمودند بعد جبرئیل
نازل شد و این آیه تلاوت نمود قد نرى قلب وجهك
في السماء فلنولينك قبلة ترضيها تانا انك در بیوی انخست
با جمعی اصحاب بفریضه ظهر مشغول شدند و در رکعت
از نماز بجا آورده بودند که جبرئیل نازل نمود و عرض کرد
قول وجهك شطر المسجد الحرام و اثنای نماز حضرت
از بیت المقدس انحراف جسته بکعبه مقابل شدند و الحیز
تزلزل و اضطراب در میان اصحاب افتاد بقسمیکه
جمعی نماز را بر هم زده اعراض نمودند این فتنه نبود
مگر برای امتحان عباد و الا ان سلطان حقیقی قادر بود
که هیچ قبله را تغییر ندهد و در آن عصر هم بیت المقدس
قرار فرماید و این خلعت قبول را از وی طلب نماید
چنانچه در عهدی اکثری از انبیا که بعد از موسی
مبعوث رسالت شدند مثل داود و عیسی و در آن
انها از انبیای اعظم که ما بین این دو نبی آمدند
هیچ حکم قبله تغییر داده نشد و هم این مرسلین از
جانب رب العالمین مردم را بتوجه همان جهت امر
میفرمودند و نسبت هم را رضی هم بان سلطان



حقیقی یکیت مکر هر ارضی را که در ظهور و مظاهر خود
تخصیص با امری دهد چنانچه میفرماید و الله المشرق
والمغرب ایما تو لوانتم وجه الله با وجود تحقیق این
امور چرا تبدیل شد که سبب جوع و فزع عباد شود و علت
تزلزل و اضطراب اصحاب کرد بلی اینگونه امور که
سبب وحشت جمیع نفوس است واقع نمیشود مگر
برای آنکه کل ممکن امتحان الله در ایند صادق
و کاذب از هم تمیز و تفصیل یابد اینست که بعد از
اختلاف ناس میفرمایند و ما جعلنا القبلة التي
كنت عليها الا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب
على عقبيه که مضمون آن اینست که ما نکردانید
و بر هم نزدیک قبله را که آن بیت المقدس باشد
مگر آنکه بدانیم کسی متابعت تو مینماید و کسی را
بر عقبه خود میشود یعنی اعتراض مینماید و اهل
ضمیند و صلوة را باطل نموده فرار مینماید که
مستغفرت من القسورة و اگر قدری تأمل
رود در همین مطلب و بیان ابوابهای معانی
و تبیان مفتوح بینید و جمیع علم و اسرار انرا



پنجاب مشاهده فرمائی و نیست این امور مگر بر
تربیت و خلوص نفوس از نفس نفس و هوای
والا انسلطان حقیقی لم یزل بالذات خود غنی بود
از معرفت موجودات و لایزال بکینونت خود مستغنی
خواهد بود از عبادت ممکنات یک نسیم از غنا
او جمیع عالم را بجمع غنا مفتخر فرماید و یک قطره از
بحر جود او هر هستی را بحیات باقیه مشرف فرماید
ولیکن چون مقصود امتیاز حق از باطل شمس
از ظل است اینست که در کل حین امتحانهای منزله
از جانب رب العزة چون غیث ها طل جاری است
اگر قدری در انبیای قبل و ظهور ایشان تعقل
رود امر بسیار بر اهل دیار سهل شود بقسمیکه
از افعال و اقوالیکه مخالف نفس و هوای است
محتجبه نمینمایند و هر حیات را بنار سدر عرفان
مخزق نمایند و بر عرش سکون و الطینان مسترخ
شوند مثلاً موسی بن عمران که یکی از انبیای معظم
ر صاحب کتاب بود در اول امر قبل از بعثت روزی
در سوخته میگذشت و نفری با یکدیگر معارضه مینمودند



۳۶
میسودند یکی از دو نفر استمداد جست آنحضرت
اورا اعانت نمودند مدعیان بقتل رسانید چنانچه در
کتاب مسطور است و ذکر تفصیل مایه تعویق و تعطیل
مقصود میشود و این خبر در مدینه اشتهار یافت
و آنحضرت را خوف غالب شد چنانچه نظر کتابست تا آنکه
نخبر این املا و یا تروین بك ليقتلوك فخر شد و از
مدینه بیرون تشریف بردند و در مدینه در خلد^{مت}
شعیب قاهر فرمودند و در مراجعت در وادی مبارک
که بر تپه سینا باشد وارد شد و تجلی سلطان احدیه
از شجره الاشرقیة و الاغربیه مشاهده فرمود و نداء
جانقزای روحانیر از نار موقده ربانی استماع فرمود
و مامور به هدایت نفس فرعونی گشت تا مردم را از
وادی نفس رهوی نجات داده بصحرای اهای و انقزای
روح و هدای وارد نماید و از بسبب انقطاع جمیع
من فی الابداع را از حیرت بعد بدار السلام قریب رسانند
و چون در منزل فرعون وارد شد و تبلیغ نمود بانچه
مامور بود فرعون زبان به بی ادبی گشود و گفت
ایاتون نبود که قتل نفس نمودی و از کافران



شدی مثل اینکه رب الغزوه خبر داده از لسان فرعون
 که بوی عرض خود و فعلت فعلتک التي فعلت ی
 انت من الکافرین قال فعلتها اذا وانا من الضالین
 فقررت منکم لما خفتکم فوهب لرب حکم و جعلنی
 من المرسلین حال تفکر در فتنه های الهی و امتحانها
 او کن که نفسی که معروف است بقتل نفس خود هم
 اقرار بر ظلم می نماید چنانچه در ایه مذکور است و
 سند او اقل هم بر حسب ظاهر در بیت فرعون ^{بیت} تر
 یافته و از طعام و غذای او بزرگ شیک مرتبه
 او را از میان عباد برگزید و با مر هدایت کبری
 مامور فرمود و حال آنکه آن سلطان مقتدر قادر
 بر آن بود که موسی را از قتل ممنوع فرماید تا با
 اسم در مابین عباد معروف نباشد که سب و ^{حشت}
 قلوب شود و علت احترام نفوس کرد و هم چنین
 در حالت مریم مشاهده نما که انطلقت قدم ^{عظمت}
 و تحیر از روی عدم فرمود چنانچه مستفاد از ایه
 مبارک میشود که بعد از تولد عیسی مریم نالرمو
 و باین کلمه زبان کشود که یا لیتنی مت قبل هذا



۴۳
هذا مگنت نسیم استیا که تر چه اینست که ای کای شب
مرد بودم قبل از ظهور این امر یا آنکه بودم از ^{تو} آن
شده کان قسم بخدا که کبدها از استماع این سخن
میکند از دور و آنها میریزد و این اضطراب و خون
نبود مگر از شمهات اعدا و اعتراض اهل کفر و شقا
آخر تفکر نمائید که مریم چه جواب بامر میسکفت
آخر طفلی که پدران معین نباشد چگونه میتوان
بمردم معین نمود که این از روح القدس است
این بود که آن مخلوق بقا ان طفل را برداشتیم
مراجعت نمود تا چشم قوم بر او افتاد گفتند یا الهت
هر روز ما کان ابوالامر و سوء و ما کانت امک
بعیا که مضمون آن اینست که ای خواهر هر روز
نبود پدر تو مرد بدی و نبود مادر تو بدکار
حال ناظر باین فتنه گیری و امتحان عضی شویدی و
از هر گذشته همان جوهر روح که در میان قوم
بنسبت بی پدری معروف بود او را پیغمبری
بخشید و حجت خود نمود بر کل اهل سموات و
ارض حال مشاهده فرمائید که چه قدر امور ^{مظا}



ظهور معانی و هوای عباد از سلطان ایجاد ظاهر میشود
و چون بر این جواهر اسرار مطلع شوی و بمقصود آن
نکار اطلاع یابی و اقوال و افعال آن ملک با اقتدا
مثل هم ملاحظه نمائی بقسمیکه آنچه در افعال او مشا^{هد}
شود در کلمات او ملاحظه کردی و هر چه در کلمات او
ملاحظه کردی در افعال او بنظر آید اینست که این افعال
و اقوال در ظاهر تقمیتند برای قیام و در باطن در^{جستند}
برای ابرار و اگر بیدید قلب ملاحظه در کلمات
منزل از سماء مشیت با امور مظهره از ملکوت
قدرت یکشی مشاهده شود و بربیک قسم آید
چنانچه مذکور شد حال ای برادر ملاحظه نماید اگر
در این عهد چنین اموری ظاهر شود و چنین حکما^ت
بروز نماید چه خواهند نمود قسم برقی وجود
منزل کلمات که در حین بی تکلم حکم بر کفر و امر بر قتل
نمایند کجا گوش میدهند که گفته شود که عیسی از
نفس روح القدس ظاهر شده و یا موسی از امر مبرم
مامور گشته اگر صد هزار خورش بر آری بگو
احد نرود که بی پدری معیوت بر سالت گشته



۴
۳
کشته و یاقوتی از شجره اتی انا الله و رده چشم انصاف
اگر باز شود جمیع این بیانات میگردد که مظهر هر این
امور و شجره هر الیوم ظاهرات با اینکه امثال این امور
در این ظهور واقع نشد و با وجود این تمسک بظنون
انقر مرده شده چه نسبتها که دادند و چه بلا یا که
وارد آوردند که در ابداع شبیه ان بظهور نیامده الله اکبر
بیان که باین مقام رسید رایحه روحانی از صبح صمد
مروغ و صبا و صبا و صبحگاهی از مدینه سبا لایزال
وزید و اشارت شر جانرا اشارت تازه و روح افرو
بی اندازه بساط جدیدی مبسوط نمود و ارمغان بشما
بیکران از ان یار بی نشان آورد که خلعت ذکر از قد
لطیف تر بر کوتاه بیلفظ رمز معانی کشف مینماید
و بی لسان اسرار تبیان میگوید و بلبلهای شاخسار
هجر و فراق را نالد و افغان میاموزد و قاعده و شوق
عشق و عاشقی و رمز دلدادگی تعلیم مینماید و
کلهای بدیع رضوان قرب و وصال را رسم دلبری
و اداب عشق کبری تلقین مینماید و اسرار حقایق
بر شقایق بستان عشق میبخشد و در نایق رموز



و ریاق از ابر صدر عشاق و دیده میکند از روی
عنایت در این ساعت فرموده که روح القدس را
بغایت حسرت میرد قطره را امواج مجری داده و ذره
طراز خورشیدی عنایت فرموده الطاف بمقام رسیده
که جعل قصد نافه مشک نموده و خفاش در مقابل
افتاب مقرر کرده مردگان را بنفحه حیات از قبور جسد
مبعوث نموده و جاهلان را بر صدر علم منزل داده
وظالمان را بر فراز عدل محل معین نموده و عالم هستی
بجمع این عنایات حامله گشته تا کی اثر این عنایت
غیبی در خاکدان تراپی ظاهر شود و تشنگان از
پافتاده را بگوشت زلال محبوب رساند و کمگشتگان
صحرای بعد و نیستی را بسرادق قرب و هستی معشوق
فاخر گرداند و در ارض قلوب کی این جبهای قدس
انبیاء نماید و از ریاض نفوس که شقایقهای حقیقی
غیبی بشکافند باری بچنان سدره عشق در سینه
حسب مشتعل شده که با بجهای بیان افسرده کرده و
یا اتمام پذیرد عطش این حوت را بجویند نشانند
این سمندرناری جز در ناری روی بار مقرر نگزیند



نکنید پس ای برادر سراج روح را در مشکوٰه قلبه
بدین حکمت برافروزید و بزجاج عقل حفظش نمائید
نفسهای اتقیر مشرکه او را خاموش نکند و از نور
باز ندارد کذلک نرش علیک من انوار شمس
الحکمة والعرفان لتطهتن بها قلبک وتكون من
الذین هم كانوا یجناحین الایقان فی هواء العلم
مطیورا و قوله حیث یظهر علامت ابن الانسان
فی السماء میفرماید بعد کسوف شمس معارف الهیة
راسقاط نجوم احکام مثبتة و خسوف قمر علم که
مرتبه عبادت و انعدام اعلام هدایت و فلاح و
و ظلمت صبح صادق و صلاح ظاهر میشود علامت
ابن الانسان در آسمان و مقصود از سما هم سما
ظاهرست که قریب انظهور این فلک سموات معدلت
و جریان فلک هدایت بر بحر عظمت در آسمان نجی
بر حسب ظاهر پیدا میشود که مبشرات خلق سموات
بظهور این نیر اعظم و همچنین در آسمان معنی نجی
ظاهر میشود که مبشرات اهل ارض بان فراق تو اکرم
و این دو علامتست در سما ظاهر و سما باطن قبل



از ظهور هر نبی ظاهر گشته چنانچه شنیده اند از جمله
خلیل الرحمن که قبل از ظهور آنحضرت نزد خوارج
دیدگنده را خواست اخبار دادند بر طلوع منجی در سما
و هم شخصی در ارض ظاهر شد که مردم را بشارت
میداد بر ظهور آنحضرت و بعد از او حکایت کلیم الله
بود که گهنگه آن زمان فرعون را خبر دادند که گوئی در
سما طالع شده که دال است بر انعقاد نطفه که هلاک
تو و قوم تو بر دست او است و هم چنین عالمی پیدا
شد که شبها بنی اسرائیل را بشارت و تسلی میفرمود
و اطمینان میداد چنانچه در کتب مسطور است و
اگر تفصیل این امور ذکر شود این رساله کتابی می
میشود و دیگر آنکه دست ندارم حکایات و ^{تعلیه}
قبل را ذکر نمایم و خدا شاهد حال است که این ^{نیا}
هم که میشود نیست مگر از کمال حب با آنجناب که
شاید جمعی فقرای ارض بر شاطی غنا وارد شوند
و یا گروهی از جاهلان بر بحر علم وارد گردند و یا
تشنگان معرفت بر سلسبیل حکمت واصل ^{سپید}
و الا این عباد اشتغال با این مقامات را ذمی ^{عظیم}



میدانفرو عصیانی کپر پیشارم وهم نزدیک ظهور
عیسی شد چند نفر از یهود که اطلاع یافتند بر ظهور
نجم عیسی در سما با اثر آن نجم آمدند تا داخل شدند
بشهری که مقرر سلطنت هیرودس بود در آن ایام
سلطنت آن ممالک در قبضه تصرف او بود و کجا
قائلین این هو المولود ملک الیهود لانا قدر اینا
نجمه فی المشرق و وافینا النسجد له و بعد از تفحص
معلوم نمودند که در بیت اللحم یهودان طفل متولد
شد این علامت در سما ظاهر و علامت در سما
باطن که سما علم و معانی باشد ظهور بحی این ذکر
بود که مردم را بشارت میداد بظهور آنحضرت
چنانچه میفرماید ان الله یبشرك بحی مصداقا
بکلمت من الله و سید او حصوا مقصود از کلمه
حضرت عیسی است که بحی بشر بظهور او بود و
در الواح سماوی هم مسطور است کان یوحنا
یرکز فی بریة یهودا قائلان تو بوا فقد اقربت
ملکوت السموات و مقصود از یوحنا بحی است
و هم چنین قبل از ظهور رجال محمدی آثار سما ظاهر



ظاهر شد و آثار باطن که مردم را در ارض بشارت میدادند
بظهور انشمار هفتی چهار نفر بودند و احد بعد از
چنانچه روزیبه که موسوم بسلمان شد بشرف ^{مجلس} آمد
مشرق بود و زمان وفات هر يك میرسد روزیبه را
نزد دیگری میفرستاد تا نوبت بچهارم رسید و او در
حین موت فرمود ای روزیبه بعد از تکفین ^{و تدفین}
من برو بجزایر که شمر محمدی اشراف مینماید و شبان
باد تو را بقاء انحضرت تا رسید بالین امر بدیع منع
و اکثر از منجان خبر ظهور رخسار در سماء دادند و
هم چنین در ارض هم نورین نیزت احدی کاظم
قدس الله تریقهها پس از این معانی برهن شد
که قبل از ظهور هر يك از مرایای احدیت علامات
انظهور در آسمان ظاهر و آسمان باطن که تحمل
علم و حکمت و انجم معانی و بیانیست ظاهر میشود
و انظهور انسان کامل است قبل از ظهور بر آیه
تربیت و استعداد عبادان برای انشمار هفتیبه
و قرآنی و قوله و بیوح کل قبائل الارض و یرون
ابن الانسان اتیا علی سحاب السماء مع قواة و محمد کبر



کبر تلویح این بیان اینست که یعنی در آنوقت نوحه
 میکنند عباد از جهة فقدان شمس جمال الهی و قهر
 علم و اجر حکمت لائق در این اثنا مشاهده میشود
 که انطلعت موعود و جمال معبود از آسمان نازل می
 شود در حالتیکه برابر سوار است یعنی انجمال الهی
 از سموات مشیت ربانی در هیکل بشری ظهور
 میفرماید مقصود از سما نیست مگر جهة علو و
 سمو که انحال ظهور انشراق قدسید و مطالع قدسید
 و این کیفیات قدسیه اگر چه بحسب ظاهر از بطون آنها
 ظاهر میشوند و لکن فی الحقیقه از سموات امران
 و اگر چه بر ارض ساکنند ولیکن بر رفرف معانی
 متکاند و در چنینکه در میان عباد مشی مینمایند
 در هوای قرب طایرند بچرکت رطل در ارض
 روح مشی نمایند و بپر بجارج احدیه پروان
 فرمایند و در هر نفس مشرق و مغرب ابداع ریح
 فرمایند و در هرانی ملکوت غیب و شهاده راسخ
 فرمایند بر عرش لا یشغلر شان هن شان واقفند
 و بدگری کل یوم هو فی شان ساکن از علو قدر



قدرت سلطان قدم و سمو مشیتت ملیک اعظم
مبعوث میشوند اینست که میفرماید از آسمان نازل
میشود و لفظ سماء در بیانات شمس معانی بد
مراتب کثیره اطلاق میشود مثلاً سماء امر و سماء مشیت
و سماء اراده و سماء عرفان و سماء ایقان و سماء
تبیان و سماء ظهور و سماء بطون و امثال ذلک
و در هر مقام از لفظ سماء معنی اراده میفرماید که غیر
از واقفین اسرار احدیه و شار پین کار پس از لیه
احدیه ادراک نماید مثلاً میفرماید فی السماء
رزقکم و ما توعدون و حال آنکه رزق از ارض
انبات مینماید و هم چنین الاسماء تنزل من السماء
با اینکه از لسان عباد اسماء ظاهر میشود اگر قدر
مراث قلب از غبار عارضه پاک و لطیف فرمائی
جمع تلویحات کلمه جامع در بویید را در هر ظهور
ادراک مینمائی و بر اسرار علم واقف میشوی و
لکن تا عجبات علمیه را که مصطلح بین عباد است
بنار انقطاع نسوزانی بصبح نورانی علم حقیقی فائز
نگردی و علم بدو قسم منقسم است علمی و علم



علم شیطانی ان از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این
از تخیلات نفس ظلمانی با هر معلم انحضرت باری و
معلم این رسا و بس نفسانی بیان ان اتقوا الله يعلمکم
الله و بیان این العلم حجاب الاکبر اثمار انشجره صبر و شرف
و عرفان و محبت و اثمار این شجره کبر و فرور و نخوت و
از بیانات صاحبان بیان کرد در معنی علم فرموده اند هیچ
را بجز این علوم ظلمانی که ظلمت ان همه بلاد را فرا گرفته
است تمام نمیشود این شجره جزیفی و فحشا ثمری نیار
و جز نخل و بغضا حاصلی نمیدنجد ثمرش هم قاتل
و ظلمت نار مهلك فنعمر ما قال تمسک باذیال الطوی
فاخلع الهیا و خل سبیل الناس کین وان جلو اید
باید صدر را از جمیع آنچه شنیده شد پاک نموده و قلب را
از همه تعلقات مقدس فرموده تا محل ادراک الهامات
غیبی شود و خزینه اسرار علوم ربانی گردد اینست که
میفرماید السالك فی النهج البیضا والرکن الحجری ان
یوصل الی مقام وطنه الا بکف الصفر عمالی ایدی
الناس اینست شرط سالك درست تفکر و تعقل
فرموده تا بچباب بر مقصود کتاب واقف شود



باری از مطلب دورماندیم اگر چه همه ذکر مطلب است
ولیکن قسم بخدا آنچه میخواهم اختصار نمایم و باقل
کفایت کنم میبینم زمام قلم از دست رفته و با وجود این
چه قدر از لئالی پیشمار که ناسفته در صدف قلب مانده
و چه مقدار حوریات معانی که در غرزه های حکمت ستور
گشته که احکامش آنها نتوده لم یطیثهن انس
قبلهم و الاجان و باهمه این بیانات کو یا حرفی از مقصود
ذکر نشد و در مزی از مطلوب مذکور نیامده تا کی محرم
یافت شود و احرام حرم دست بند و بکعبه مقصود
و اصل کرد و یک گوش و لسان اسرار بیان بشنود
و بیابد پس از این بیانات محکم و اخصه لایحه مقصود
از سماء در این منزله معلوم شد و مفهوم گشت و اینکه
میفرماید یا ابر و غمام نازل میشود مقصود ابر از این
امور دیت که مخالف نفس و هوای ناسر است چنانچه
ذکر شد در این مذکور افکلا جا انکم رسول بالانتهی
انفسکم استکبرتم ففرقنا کذبکم و فریقنا تقتلون مثلا
قبیل تغیر احکام و تبدیل شریع و ارتقاء قواعد و
عادتیه و تقدیم مؤمنین از عوام بر معوضین از علما



۵۵
علماء هم چنین ظهور را بحال از لیه بر حد و ذات بشری از
اکل و شرب و فقر و غنا و عزت و ذلت و نوم و بقیظ
و امثال ذلك از آنچه ها نیکه مردم را بشبه میانند از رو
منع می نماید هر این حجات بغام تعبیر شده و اینست
ان غما میگرد سموات علم و عرفان کل من فی الارض باور
میشکافند و شوق میگرد چنانچه میفرماید ^{تشیق} یوم
السماء بالغمام وهم حیاء انکم غمام ابصار ناس را منع
می نماید از مشاهده شمس ظاهری همین قسم هم
این شئون مذکور مردم را منع می نماید از ادراک
ان شمس حقیقی چنانچه مذکور است در کتاب از لسان
کفار و قالوا ما هذا الرسول یا کل الطعام و همیشه فی
الاسواق لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیر
اینکه ملاحظه میشود از انبیا فقر ظاهری و ابتلائی
ظاهری و هم چنین ملزومات عنصری جسد
از قبیل جوع و امراض و حوادث مکانیه چون این
مراتب از ان هیات قدسیه ظاهر میشود مردم در ^{ها} محراب
شک و یریب و بیابانهای وهم و تحیر متخیر میمانند
که چگونه میشود نفسی از جانب خدا بیاید و ^{ظهور}



غلبه نماید بر کل من علی الارض وعلت خلق موجودات
بجود نسبت دهد چنانچه فرموده لولا انک خلقت
الافلاک مع ذلک باین قسمها مبتلا بامور جزئی شود
چنانچه شنیده اید از ابتلای هرنبی و اصحاب او
از فقر و امراض و ذلت چنانچه سرهای اصحاب
ایشان از شهرها به هدیه میفرستادند و ایشانرا منع
میشودند از آنچه با و مامور بودند و هر کدام در حق
اعلای دین مبتلا بودند و این معلوم است که تغییر
و تبدیلات که در هر ظهور واقع میشود همان غیابی است
تیره که حایل میشود بصرفان عباد از معرفت ^{نفس}
الهی که از مشرق هویت اشراق فرموده زیرا که سالها غیبا
بر تقلید اباء و اجداد باقی هستند و با داب و طریقیکه
در انشعیت مقرر شده تربیت یافته اند بکرتبیه بنویسند
و یا ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بوده
و در جمیع حدودات بشری با ایشان یکسان است
و مع ذلک جمیع این حدودات شرعی که در قرنهای
متواتره بان تربیت یافته اند و مخالف و منکرانرا
کافر و فاسق و ناجردانستند هر از میان بردار



۵۱

بر دار و البتة این امور حجاب و غمام است از برای آنهاست که
قلوبشان از سلسبیل انقطاع پخشید و از کوشش ^{مغش}
نیاشامید و بجز ^{استماع} این امور چنان محتجب از
ادراک انشور میمانند و دیگر ^{سؤال} و جواب حکم
کفر ^{میکند} و فتوی بر قتلش میدهند چنانچه دیده ^{اند}
و شنیده اند از قرون اولی و این زمان نیز ملاحظه
شد پس باید جهدی نمود تا با عنایت غیبی از این
حجبات ظلمانی و غمام امتحانات ربانی از مشاهده ان
جمال نورانی ممنوع نشویم و ابراب نفس او بشناییم
و اگر هم محبت نخواهیم بیک حجت و برهان اکتفا کنیم
تا منبع فیض رحمت نامتناهی که جمیع فیوضات
نزد او معدوم صرقات فائز گردیم نه اینک هر روز
بخیالی اعتراض نمائیم و بهوائی تمسک جوئیم چنان
الله با وجود اینکه از قبل این امورات را بتلویحاً
عجیب و اشارات فریب خیز داده اند تا جمیع ناسی
اطلاع یابند و در اندرز خود را از بحر الجور فیوضات
محروم نسازند مع ذلك امر چنین واقع میشود که
مشهور است و این مضمونات در قرآن هم نازل شده



چنانچه میفرماید یوم یاتی الله فی ظلل من الغمام وعلما
ظاهر این آیه را بعضی از علما قیامت موهوم کرده خود
تعقل نموده اند گفته اند که مضمون آن اینست که
روزیکه میاید خدا در سایه از ابر و حال اینک این
مضمون در اکثر کتب سماوی مذکور است و در همه
اماکن در ذکر علامات ظهور فرموده اند چنانچه از
قبل ذکر شد و هم میفرماید یوم یاتی السماء بدخان
مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم که مضمون آن اینست
که روزیکه میاید آسمان بدودی اشکار و فرو میگردد
مردم را و اینست عذاب الیم و همین امورات را که
مغایر انفس خبیثه و مخالف هوای ناسر حضرت
الغرة محک و میزان قرار داده و باینها امتحان میفرماید
عباد خود را و تمیز میدهد سعید را از شقی و معرفت
از قبل چنانچه مذکور شد و اختلافات و نسخ و هد
و رسومات عادتیه و انعدام اعلام محدوده را بدخان
در آیه مذکور تعبیر فرموده و کدام دخانست اعظم
از این دخان که فرو گرفته همه ناسر را و عذابیت
برای آنها که هر چه میخواهند رفع آن نمایند قادر



۹۰
قادر نیستند و بیارنقدر در هر حین بعد از آن جدید
معدنند زیرا که هر چه میشوند که این امر بدیع
الهی و حکم منبع صمدانی در اطراف ارض ظاهر شده
و هر روز در علقات ناری جدید در قلوب ایشان
مشعل میشود و آنچه ملاحظه مینمایند از قدرت
انقطاع و ثبوت این اصحاب که هر روز بعنایت الهی
محکمتر و راسخ میشوند اضطراب تازه در نفوسشان
ظاهر میگردد در این ایام بحمد الله سطوت الهی چون
غلبه فرموده که جرئت تکلم ندارند و اگر یکی از
اصحاب حق را بدل و جان را یکان در ره دویست
ایشان مینمایند ملاقات نمایند از خوف اظهار ایمان
میکنند و چون مجلوت میروند بسبب و لعن مشغول
میشوند چنانچه میفرماید و اذا القوا الذين امنوا
قالوا امنا و اذا خلوا عرضوا عليكم الا نامل من
الغيظ قل موتوا بغيظكم ان الله علم بما في الصدور
عنقر بدست که اعلام قدرت اظهد در همه بلاد مرفوع
بینی و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر
مشاهده فرمائی باری اکثرها چون این آیات را



ادراك نمودند و از مقصود قیامت واقف نشدند
لهذا جميع را بقیامت موهوم من حیث لا یشر تفسیر
مینمایند خدای واحد شاهد است که اگر قدری بصیرت
باشد تلویح همین در وایر جمیع مطالب را که مقصود است
ادراك میشود و بصبح منیر اقیان بعنایت رحمت
میکردید کذاک تغن علیک حمامة البقا علی افنان
سدرة البهاء لعل تكونت فی مناهج العلم والحكمة یاذ
الله مسلوک و قوله یرسل الملائکة الی اخر القول
مقصود از این ملائکة نفوسی هستند که بقوت
روحانی صفات بشریة را بنار محبت الطهید سوختند
و بصفات عالین و کربیین متصف گشتند چنانچه
حضرت صادق در وصف کربیین میفرماید قوی
از شیعیان ما هستند خلف عرش و از ذکر خلف
العرش اگر چه معانی بسیار منظور بود همه بر
ظاهر و هم بر حسب باطن ولیکن در یک مقام مدال
بر علم وجود شیعه چنانچه در مقام دیگر میفرماید
مؤمن مثل کبریت اجزالت و بعد بستمع میفرماید
ایا کبریت اجزالت دیده ملتفت شوید باین تلویح که ابلاغ



ابلاغ از تصریح که دلالت میکند بر عدم وجود مؤمن این
قول آنحضرت و حال مشاهده کن چه قدر از این خلق بی
انصاف که رایحه ایمان نشنیده اند مع ذلک کسانی را
که بقول ایشان ایمان محقق میشود نسبت بکفر میدهند
چون این وجوه قدسیه از مواضع بشریه پاک و
مقدس گشتند و متخلق باخلاق روحانین و
متصف باوصاف مقدسین شدند لهذا اسم ملائکه بر
ان نفوس مقدسه اطلاق گشته باری اینست معنی
این کلمات که هر فقره ان بایات واضح و دلیلها
متقن و براهین لایحه اظهار شد و چون امر علی
باین معانی نرسیدند و بر حسب ظاهر چنانچه
خودهای ایشان ادراک نمودند ظاهر نشد لهذا
بمظاهر قدسیه از ان یوم تا بحال اقبال نمودند
و از جمیع فیوضات قدسی محروم شدند و از بدایع
کلمات حمدانی محجوب گشتند اینست شان این
عباد در یوم معاد و این قدر ادراک نمودند که
اگر در هر عصری علامت ظهور مطابق آنچه در
اخبار است در عالم ظاهر ظاهر شود دیگر گویا



اعراض و انکار میباند و چگونه میان سعید و شقی
و مجرم و متقی تفصیل میشود مثلاً انصاف دهید
که اگر این عبارات که در انجیل مسطور است بر حسب
ظاهر وارد شود و ملائکه با عیسی ابن مریم از سماء
ظاهر با ببری نازل شوند دیگر که یاری تکذیب وارد
و یا که لایق انکار و قابل استکبار باشد بلکه فی
الفور هر اهل ارض را اضطراب بقسمی احاطه
میکند که قادر بر حرف و تکلم نیستند تا چه رسد
بر در و قبول و نظر عدم ادراک این معانی بود که
جمعی از علمای نصاری با حضرت معارضه نمودند
که اگر توان نبی موعودی پس چرا با تو نیستند
انما نکند که در کتب ما مسطور است که باید با جمیع
موعود بیایند تا امر اعانت نمایند در امر او مندر
باشند برای عباد چنانچه رب العرش از لسان ایشان
خبر داده که لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیر
که مضمون او اینست چرا فر فرستاده نشد با محمد
ملکی پس باشد با و پیم دهند و ترسانند مردم
اینست که در همه اعهاد و اعصار انگونه اعتراضات



اعراضات و اختلافات در میان مردم بوده همیشه
ایام مشغول بزخارف قول میشدند که فلان علامت
ظاهر نشد فلان برهان باهر نیاید و این مر
عارضه نمیشد مگر آنکه تمسک بعلمای عصر میجستند
در تصدیق و تکذیب این جواهر مجرّمه و هیات
الهیّه و ایشان هم نظر باستغراق در شئون
نفسیه و اشتغال با مورات دنیّه فانی این شمس
باتییر مخالف علم و ادراک و معارض جدّ و اجتهاد
خود میدیدند و معانی کلمات الهیّه و احادیث و
اخبار حرّ و فات احدیّه را هم بر سبیل ظاهر یاد
خود معنی و بیان می نمودند لهذا خود و جمیع
از نسیان فضل و رحمت ایزدی مایوس و مهجور
نمودند با آنکه خود مدّعی و مقرّب بحدیث مشهور
که میفرماید حدیثنا صعب مستصعب و در جا
دیگر میفرماید انّ امرنا صعب مستصعب لا یحتمل
الأمّالک مقرباً و نبی مرسل او مؤمن امتحن الله
فلیه للایمان و مسلم است نزد خود ایشان که هیچ
یک از این ثلثه در حق ایشان نیست دو قسم اول



که واضحست و اما ثالث هرگز از امتحانات الهی ^{ندیدند} مسأله
در ظهور محک الهی جز غش از ایشان چیزی ^{نمید} ظهور
نرسید بجان الله بار جو باقرار با یحیث علماء سیکه در
مسائل شرعیّه هنوز در ضمن ریشکند چگونیز در
غوامض مسائل اصولی اهلیر و جواهر اسرار کلمات قدسیّه
اظهار علم مینمایند و میگویند فلان حدیث که از علام
ظهور قائم است هنوز ظاهر نشده با اینکه رایج معانی
احادیث را ابد ادراک نموده و غافل از اینکه جمیع علام
ظاهر شد و صراط امر کشیده گشت و المؤمنون کالباق
علیه تمرین و هم بظهور العلامة منتظرین قل
یا ملة الجاهل فانظروا کما کان الذین من قبلکم من
المنتظرین و اگر از ایشان سؤال شود که شرایط ظهور
انبیای بعدی در کتب قبل است از جمله انها علامت
ظهور و اشراق شمس محمدی است چنانچه مذکور
شد بر حسب ظاهر هیچیک ظاهر نشد مع ذلك
بچه دلیل و برهان نصاری و امثال آنها را رد
مینمائید و حکم بر کفر آنها نموده اید چون عاجز از
جواب میشوند تمسک باین نماید که این کتب



کتب تحریف شده و من عند الله نبوده و نیست و
 حال آنکه خود عبارات ای شهادت میدهد که
 از اینکه من عند الله و مضمون همین آیه در قرآن
 هم موجود است و او انتم تعرفون و با اینکه مقصود
 از تحریف را در این حدیث در آن نفی شده اند بلی در
 آیات منزله و کلمات مرابای احمدیه ذکر تحریف غالین
 و تبدیل مستکبریت و لیکن در مواضع مخصوصه
 ذکر شده و از حکایت ابن صور یا است که در وقتیکه
 اهل خیر در حکم قصاص زنای محصن و محصنه
 از نقطه فرقان سؤال نموده اند و آنحضرت فرمود
 حکم خدا رجماست و ایشان انکار نمودند که در
 توحیدت چنین حکمی نیست حضرت فرمود این
 علمای خود که را مسلم و کلام که را مصدقید این
 صور یا را قبول نمودند و حضرت او را احضار
 نمودند و فرمودند اقسَمُ بِاللَّهِ الَّذِي فَلَاقَ لَكُمْ
 الْبُرْجَانَ نَزَلَ عَلَيْكَ مِنَ السَّمَاءِ وَظَلَّلَ لَكُمْ الْغَمَامَ وَأَنْجِيَكُمْ
 مِنَ الْمَرْعُونَ وَمَلَأَهُ وَقَضَّكُمْ عَلَى النَّاسِ بِأَنَّ
 تَذَكَّرْنَا مَا حَكَمَ بِهِ مَوْحِي فِي قِصَاصِ الزَّانِي



المحصن والزانية المحصنة که مصهونان اینست
که آنحضرت ابن صور یا ابن باین قسمهای مؤکده
قسم دادند که در تورات حکم قصاص زناهی محصن
چنانکه نازل شد عرض نمود یا محمد رجماست آنحضرت
فرمودند پس چرا این حکم میان یهود منسوخ
شده و مجری نیست عرض نمود چون بخت النصر
بیت المقدس را بسوخت و جمیع یهود را بقتل
رساند دیگر یهودی در ارض باقی نماند الا محمد
قلیل و علمای آن عصر نظر بقتل یهود و کثرت عمالقه
بمشاوره جمع شدند که اگر موافق حکم تورات عمل
شود آنچه از دست بخت النصر نجات یافتند بحکم
کتاب مقتول میشوند و باین مصالح حکم قتل را
از میان برداشتند باری در این بین جبرئیل
بر قلب منیرش نازل شد و این آیه عرض نمود و میفرمود
یجر فون الکلم عن مواضعه این یک موضع
بود که ذکر شد و در این مقام مقصود از تحریف
پنجاهست که این هم در عا فیهم نموده اند چنانچه
بعضی میگویند که علمای یهود و نصاری ایاترا



۹۶
ایاتی که در وصف طلعت محمدیه بوده از کتاب نحو
نمودند و مخالفانرا ثابت کردند این قول نهایت
بی معنی و بی اصل است ایامی شود کسیکه معتقد
بکتابی گشته و من عند الله دانسته او را نحو نیتا
و از این گذشته توریته در هر روز از رض بود
منحصرا بیکه و مدینه نبود که بتوانند تغییر دهند
و یا تبدیل نمایند بلکه مقصود از تحریف همین است
که الیوم جمیع علمای فرقان بان مشغولند و آن
تفسیر و معنی نمودن کتاب است بر هوا و میل
خود و چون در زبان انحضرت آیات تورات را
که مدله بر ظهور انحضرت بهوای خود تفسیر
نمودند و بد بیان انحضرت راضی نشدند لهذا
حکم تحریف در باره آنها صادر یافت چنانچه
الیوم مشرهود است که چگونه تحریف نمودند
امت فرقان آیات کتاب و علامات ظهور را
بمیل و هوای خود چنانچه مشرهود است و در
مقام دیگر میفرماید و قد کان فریق منکم یسهون
کلام الله ثم یخرفون من بعد ما عقلوه و هم



يعلمون و این آیه هم مدح است بر تحریف معانی کلام
الهی نزد محققان ظاهری چنانچه در آیه مستفاد
مستفاد میشود و عقول مستقیمه هم ادراک
مینمایند و در موضع دیگر میفرماید فویل للذین
یکتوبون الكتاب بایدیم تقریقولون هذا من
عند الله لیشر و ابه تمنا قلیلا الی اخر الایه و این
آیه در شان علمای یهود و بزرگان ایشان نازل
شد که انعطاب و اسطر استرضای خواطر افناء و
استجلاب زخارف دنیا و اظهار غل و کفر الواسع
چند مرتبه حضرت نوشتند و بدلائلی چند مستند
شدند که ذکر آنها جائز نبوده نسبت دارند ادله هاشمیه
خود را که از اسفار تورات مستفاد گشته چنانچه
الیوم مشاهده میشود که چه مقدار مرتبه بر این
امر بدیع علمای ^{جاهل} عصر نوشتند و گمان نمودند
که این هفت آیات موافق آیات کتاب و موافق کلام
اولوالالباب است باری مقصود از این اذکار
این بود که اگر یکویند این علمای مذکور را که
از انجیل ذکر شده تحریف یافته و در آن نمایند و مستند



۷۰
متمسك بايات و اخبار شوند مطلع باشيد كه كذب
محض و افتراي صرفت بلي ذكر تحريف باين معنی كه
ذكر شد در امام كنه مشخصه هست چنانچه بعضی
از انرا ذكر نمودیم تا معلوم و برهن شود بر هر چه
بصری كه احاطه علوم ظاهره هم نزد بعضی از امتین
الهی هست دیگر معارضین باين خيال نیفتند و
معارضه نمایند كه فلان آیه دلیل بر تحریف است
و این اصحاب از عدم اطلاع ذكر این مراتب و مطالب
نموده اند و دیگر آنكه اكثر ايات كه مشعر بر تحریف
بار و یهود نازل شده لو انتم فی جزائر علم الفرقان یحیی
اگر چه از بعضی حقایق ارض شنیده شد كه انجیل
سماوی در دست نصاری نیت و با سمان رفته
و دیگر غافل از اینكه از همین قول نسبت كمال ظلم
و جبر برای حضرت باری جل و عز ثابت میشود
زیرا كه بعد از آنكه شمس جمال عیسی از میان قوم
غائب شد و بملك چهارم ارتقی نمود و كتاب حق
جل ذكره كه اعظم برهان او است میان خلق او
او هم غائب شود دیگر انخلق از زمان عیسی



تازمان اشراق شمس محمدی بحیرة متمسک و بکدام امر
مامور و دیگر چگونه مامور و انتقام منتقم حقیقی بند
و محل نزول عذاب و سیاط سلطان معنوی می
کردند از همه گذشته انقطاع فیض فیاض و انسداد
باب رحمت سلطان ایجاد لازم میاید نفوذ بالله
عما یظنون العباد فی حقّه فتعالی عما هم یعرفون
ایگزین در این صبح از لبت که انوار الله نور السموات
والارض عالم را احاطه نموده و سرادق عصمت و
حفظ یابی الله الا ان یتم نوره مرتفع گشته و بدقت
و بید ملکوت کل شیء مبطوط و قائم شده که هست
محکم باید بست که شاید بعنایت و مکرمت الهی در
مدینه قدس انا لله و اورد شویم تا بمواقف غزالبیر
راجعون مقرّیابیم انشاء الله باید چشم دل را از
اشارات اب و کل پاک نمود تا ادراک مراتب ما
لانها یعرفان نمائید و حق را اظهر از ان ببینید
که در اثبات وجودش بدلیلی محتاج شوید و
یا بجهتی متمسک جوئید ایسائل محبت اگر در هوا
روح روحانی طائری حق را ظاهر نموی کل شیء بینی



۷۲

بدنی بقسمیکه جز او را نیایی کان الله ولم یکن معه
من شیء و این مقام مقدس از آنستکه هیچ دلیلی مدلل
شود و یا آنکه پیرهانی با هر آید و اگر در فضای قدس
حقیقت سائری کل اشیاء بمغروفتت او معروفند
و او بنفسه معروف بوده و خواهد بود و اگر در
ارضه دلیل ساکنی کفایت نماید آنچه خود فرموده او
لم یکنهم انا انزلنا علیک الکتاب اینست حجتی که
خود قرار فرموده و اعظم از این حجت نبوده و نیست
دلیل آیات و وجوده اثباته در اینوقت از اهل
بیان و عرفا و حکما و علما و شهدا و ان اسند عامتها
که وصایای الهی را که در کتاب فرموده فراموش
نمایند و همیشه ناظر باصل امر باشند که مباد این
ظهور انجوه الجواهر و حقیقت الحقایق و نور
الانوار متمسک ببعضی عبارات کتاب شوند و
بر او وارد بیارند آنچه را که در کفر فرقان وارد
آمد که انسلطان هو یرقا در است بر اینکه جمیع
بیان و خلق او را جرفی از بدایع کلمات خود قبض
روح فرماید و یا جمیع احوال بدیعه قدیمه



بخشد و از قبور نفس و هوی محشور و مبعوث نماید
ملتفت و مراقب بود که جمیع منتهی با ایمان با او
ادراک ایام و لقای او میشود لیس البران قولوا
وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولكن البران تؤمنون
بالله والیوم الآخر فلتسمعون یا اهل البیان ^{طبیعا}
بالحق لعل تسکون فی ظلّ کان فی ایام الله مدد
الباب المذكور فی بیان آن شمس الحقیق و مظهر
لیکونن سلطانا علی من فی السموات والارض وان
یطیعه احد من اهل الارض وغنیّا عن کل من فی
الملک وان لم یکن عنده رینار کذلک نظهرک من
اسرار الامر و نلقى علیک من اسرار الحکمت لتطیرت
بجناحین الانقطاع فی هواء الذی کان عن الابصار
مستور الطایف و جواهر این باب انکدر ^{جان} جزا
نفس زکی و مرایای قدی مبرهن و واضح
که شمس حقیقت و مرایای احدیت در هر عصر
و زمان که از خیا م غیب هویت به عالم شهادت ظهور
میفرمایند برای تربیت ممکنات و ابلاغ فیض
بر همه موجودات با سلطنتی قاهر و سطرحتی غالب



غالب ظاهر میشود چنانچه که این جواهر محض و نزهت و کونز
 غیبیه مکنونه محل ظهور بفعل مایشاء و حکم مایریند
 و بر اولو العلم و افئده منزه و اضمحت که غیب هوئی
 ذات احدیه مقدس از بروز و ظهور و صعود
 و نزول و دخول و خروج بوده و متعالیست از ^{صف}
 هر اوصافی و ادراک هر مدركی که میزول در ذات خود
 غیب بوده و هست و لایزال بکینونت خود مستو
 از ابصار و انظار خواهد بود لا تدركه الابصار
 و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير چه می
 او و ممکنات نسبت و ربط و فصل و وصل و یا
 قرب و بعد و جهت و اشار و بهیچ وجه ممکن
 زیر اگر جمیع من فی السموات و الارض بکلمه امر او فرود
 شدند و باران او که نفس مشیت است استان
 علم و نیستی بحت بات بر عرصه شهود و هستی
 قدم گذاشته چنان است بلکه میان ممکنات و کلام
 او هم نسبت و ربطی نبوده و نخواهد بود و
 چنانکه که الله نفسه بر این مطلب برهانیت و طرح
 و کان الله ولم یکن معه من شیء دلیل است لایح



چنانچه جمیع انبیا و اوصیاء و علما و عرفا و حکما بر عهد
بلوغ معرفت انجوهر الجواهر و بر عجز از عرفان و وصول
انحقیقت الحقایق مقر و مدعند و چون ابواب عرفان
ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا باقتضا
رحمت و اسعده سبقت رحمته کل شیء و وسعت
رحمتی کل شیء جوهر قدس نورانی را از عوالم
روح روحانی بهیاء کل عجز انسانی در میان خلق
ظاهر نمود تا حکایت نمایند از اندات از لیه و شمع
قدسیه و این مرایای قدسیه و مطالع هوئی به تمام
از انشهر وجود و جوهر مقصود حکایت می نمایند
مثلا علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت
او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان
از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او و ایشانند
مخازن علوم ربانی و مواقع حکمت صمدانی و مظالم
فیض نامتناهی و مطالع شمس الایزلی چنانچه صیغه
لا نفرق بینک و بینهم الا انهم عبادک و خلقتک
و اینست مقام انا هو و هو انا که در حدیث مذکور
و احادیث و اخبار مدلل بر این مطلب بسیار است و



این بنده نظر باختصار متعرض ذکر آنها نشدم بلکه
 آنچه در اسمانها و زمین است بحال بدو از صفات
 و اسماء الهی هستند چنانچه در هر ذره آثار تجلی
 انشور حقیقی ظاهر و هویدا است که گویا بدون
 ظهور این تجلی در عالم ملک هیچ شیء مخلقت هستی
 مفتخر نیاید و بوجود مشرف نشود چه افتابهای
 معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت
 که در قطره پنهان گشته خاصه انسان که از بین
 موجودات باین خلع تخصیص یافته و باین شرا^{قت}
 ممتاز گشته چنانچه جمیع صفات و اسماء الهی از
 مظاهر انسانی بجوهر کل و اشرف ظاهر و هویدا است
 و کل این اسماء و صفات راجع باو است اینست که
 فرموده الانسان سرتی و اناسرّم و آیات متواتره که
 مدّ و مشعر بر این مطلب رقیق لطیف است در جمیع
 کتب سماوی و صحیفه الهی مسطور و مذکور است
 چنانچه میفرماید سنی بهم ایاتنا فی الافاق و فی
 انفسهم و در مقام دیگر میفرماید و فی انفسهم
 افلا تبصرون و در مقام دیگر میفرماید لا تکنونوا



كالذین نسوا اللہ فانصیہم انفسہم چنانچہ سلطان بقیا
روح من فی سراق العافذہ میفرماید من عرف نفسه
فقد عرف ربه قسم جدا میخوردم من اگر قدری در
این عبارات تفکر فرمائی ابواب حکمت الهی و مصابیح
علم نامتناهی را بر وجه خود کشوده یابی باری از این
بیانات معلوم شد که جمیع اشیا حاکی از اسماء و صفات
الہستند هر کدام بقدر استعداد خود مدلل و مشعر
بر معرفت الهی بقسمیکه احاطه کرده است ظهور اقیام
صفات و اسمائیه همه غیب و شہود را اینست که میفرماید
ایکون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو
المظهر لك عمت عين لا تراك و بان سلطان بقا میفرماید
ما رایت شیئا الا و تلایت الله فیہ او قبلہ او بعدہ
و در روایت کبیل نور اشرق من صبح الازل فیلوح علی
ھیاكل التوحید اتاره و انسان که اشرف و اکمل مخلوق
اشد دلیل و اعظم حکایت است از سایر معلومات
و اکمل انسان و افضل و الطف مظاهر شمس حقیقتند
بلکه ما سوای ایشان موجودند بار اده ایشان و
مترکند با فاضل ایشان لولاک لما خلقت الافلاك



الافلاك بلکه کل در ساحت قدسشان معدوم صرف
 و مفقود بچند بلکه قتره است ذکر ایشان از ذکر غیر
 مقدسات و صفایشان از وصفها سوی و این
 هیا کل قدسیه مرایای اولیة از لیه هستند که حکایت
 نموده اند از غیب الغیوب و از کل اسماء و صفات
 او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و
 عزت و جود و کرم و جمیع این صفات از ظهور این
 جواهر احدیه ظاهر و هویدا است و این صفات مختصر
 بعضی دین بعضی نبوده و نیست بلکه جمیع انبیاء
 مقررین و اصفیای مقدسین باین صفات موصوف
 و باین اسماء موسوم اند نهایت بعضی در مراتب ^{بعضی مراتب} اتد
 ظهور او اعظم نور اظاهر میشود چنانچه میفرماید
 و تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض ليس معلوم
 و محقق شد که محل ظهور و بروز جمیع این صفات
 عالیه و اسماء غیر متناهیه انبیاء و اولیای او هستند
 خواه بعضی از این صفات از هیا کل نور ^{حسب} بر
 ظاهر ظاهر شود و خواه نشود ندانست که اگر صفتی
 بر حسب ظاهر از آن ارواح مجرّده ظاهر نشود نفی آن



صفت از آن محال صفات الهیه و معدن اسماء ربوبیه
نشود لهذا بر همه این وجوہات منیرہ و طلعات بدیعہ
حکم جمیع صفات اللہ از سلطنت و عظمت و امثال آن جا
اگر چه بر حسب ظاهر سلطنت ظاهرہ و غیر آن ظاهر
و این فقرہ بر ہر دی بصری ثابت و محقق است دیگر محتاج
ببرہان نیست بلی این عباد چون از عیون صافینش
علوم الہی تقاسیر کلمات قدسی را اخذ نموده اند لهذا
تشنہ و افسردہ در وادی ظنون و غفلت سائرند و از
بحر عذاب فرات معرض شدہ حول ملح اجاج طائف شدند
چنانچہ در وصف ایشان و رقاء ہو بہ بیان فرمودہ
و ان یرو اسبیل الرشدا لیتخذوہ سبیل و ان یرو
اسبیل الغی یتخذوہ سبیل ذلک بانہم کذبوا بآیاتنا
و کانوا عنہا غافلین کہ ترجمہ آن اینست کہ اگر بپسند
راہ صلاح و درستکاری را و را اخذ نمینمایند و بار
اقبال نمیکند و اما اگر راہ باطل و طغیان و ضلالت را
مشاہدہ کنند او را برای خود راہ و وصول بحق قرار
دہند و این اقبال بہ باطل و اعراض از حق ظاهر نشد
یعنی باین ضلالت و گمراہی مبتلا نشدند مگر بجزاے



بجای آنکه تکذیب کردند آیات ما را و بودند از نزول آیات
 ما و ظهورات انفعلت کنندگان چنانچه مشاهده شد
 در این ظهور بدیع منیع که در هر آیات الهی از سماء
 قدرت و رحمت نازل شد با وجود این جمیع خلق امر
 نموده و تمسک جستند با قوال عباد یکدیگر حرف
 از انرا ادراک نمی نمایند از این جهت است که در امثال
 این مسائل واضح شبهه نموده و خود را از رضوان
 علم احدیه و ریاض حکمت صمدیه محروم نموده اند باین
 راجع بمطلب می شویم که ستوال از ان شده بوده که سلطنت
 قائم با آنکه در احادیث ماثوره از انجم مضیئه وارد
 شده با وجود این اثری از سلطنت ظاهر نشد بلکه خلا
 ان تحقق یافت چنانچه اصحاب و اولیای او در بیت
 ناسر مبتلا و محصور بوده و هستند در نهایت لذت
 و عجز در ملک ظاهرند بلی سلطنتی که در کتب در حق
 قائم مذکور است حق الارباب فیه ولیکن نه ان سلطنت
 و حکومتی است که هر نفس ادراک نماید و دیگر آنکه جمیع
 انبیای قبل که بشارت داده اند مردم را بظهور بعدی
 ان مظاهر قبل از کسلطنت ظهور بعدی نموده چنانچه



در کتب مسطور است و این تخصیص بقیام ندارد و در حق
جمع انظار قبل و بعد حکم سلطنت و جمیع صفات و
اسماء ثابت و محقق است زیرا که مظاهر صفات غیبیه
و مطالع اسماء الهیه اند چنانچه مذکور شد و دیگر آنکه
مقصود از سلطنت احاطه و قدرت انحضرت است
بر همه ممکنات خواه در عالم ظاهر یا استیلائی ظاهر
ظاهری شود یا نشود و این بسته باراده و مشیت
انحضرت است ولیکن بر انجناب معلوم بوده که سلطنت
و غنا و حیوة و موت و حشر و نشر که در کتب قبل مذکور است
مقصود این نیست که الیوم این مردم ظهور هر یک از
شعوس حقیقت بنفسه لنفسه ظاهر میشود و این احاطه
باطنی است که بان احاطه مینمایند کل من فی السموات
الارض را و بعد با استعداد کون و زمان و خلق
در عالم ظاهر بظهور میاید چنانچه سلطنت حضرت
رسول حال در میان ناس ظاهر و هویدا است و در اول امر
انحضرتان بود که شنیدید که چه مقدار اهل کفر و ضلال
که علمای انصرو اصحاب ایشان باشند بر انجوهر فطرت
و سادج طینت وارد آوردند چه مقدار خاشاکها و



و خاها که بر محل آنحضرت میرنجتند و این معلوم است که
 ان اشخاص بظنون خبیثه شیطانیه خود اذیت بان هیکل
 از لیرا سبب رستکاری خود میدانستند زیرا که جمیع
 عصر مثل عبدابی و ابو عامر راهب و کعب بن اشرف و
 نظر این حارث جمیع آنحضرت را تکذیب نمودند و نسبت
 بجنون و افترا دادند و نسبتها شکیه نمودند با الله من ان
 یجری به المداد او یجری علیه القلم او یجملد الا لواح بلی
 ان نسبتها بود که سبب ایداء مردم نسبت با آنحضرت
 شد و این معلوم و واضح است که علمای وقت اگر کسیران
 و طرد نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سران نفس
 میاید چنانچه بر سر این بنده آمد و دیده شد اینست که ان
 حضرت فرمود ما اوفی نبی بمثل ما اوفیت و در فرقی
 نسبتها که دادند و اذیتها که با آنحضرت نمودند هر
 مذکور است فارجوا الیه لعل انتم بمواقع الامر تطلعون
 حتی فهمی بر آنحضرت سخت شد که احدی با آنحضرت
 واصحاب او چندی معاشرت نمینمودند و هر نفسی که
 خدمت آنحضرت میرسید کمال اذیت را با او وارد میاور
 در اینوقع یک اید ذکر مینمایم که اگر چشم بصیرت باز



کنی تازنده هستی بر مظلومی انحضرت فوجده و نذبه
میمنائی و این ایه در وقتی نازل شد که انحضرت از شدت
بلا یا و اعراض بغایت افسرده و دل تنگ بود جبرئیل
از سدره المنتهی قریب نازل شد و این ایه تلاوت نمود
وان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تتبعن نقیقا
فی الارض او سئلما فی السماء که ترجمه آن اینست که اگر بزرگ
بر تو اعراض معرضین و سخت است بر تو ادبار منا ^{فقیهین}
و ایدای ایشان پس اگر مستطیعی و میتوانی طلب
کن طلب نقیبی در ^{زیر}ارض یا نزد یانی بسوی آسمان که
تلویح بیان اینست که چاره نیست و دست از تو برد
نمیدارند مگر آنکه در زیر زمین پنهان شوی و یا
با آسمان فرار نمائی و حال امر و مز مشاهد نما که چه
قدر از سلاطین با اسم انحضرت تعظیم می نمایند و چه
قدر از بلا و اهل آن که در ظل او ساکنند و نسبت
با انحضرت افتخار دارند چنانچه بر منابر و کلدستها
این اسم مبارک را بکمال تعظیم ذکر می نمایند و سلاطین هم
که در ظل انحضرت داخل نشده اند و قصص کفر را تجدید
نموده اند آنها هم بزرگی و عظمت انحضرت عنایت



۱۳
عنایت مقرر و معترفند اینست سلطنت ظاهره که مشا^{هد}
میکنی و این لابد است از برای جمیع انبیا که باید در دنیا
و باید از عروج ایشان بموطن حقیقی ظاهر و ثابت
شود چنانچه الیوم ملاحظه میگردد ولیکن آن سلطنت
که مقصود است لم یزل و لا یزال طائف حول ایشان
و همیشه با ایشان است و انی انفکاک نیاید و این
سلطنت باطنی است که احاطه نموده کل من فی
السموات و الارض را و از جمله سلطنت انستکه
از انشهر احدی ظاهر شد یا نشنیدی که بیک
ایه چگونه میان نور و ظلمت و سعید و شقی
و مؤمن و کافر فصل فرمود و جمیع اشارات و
دلالات قیامت که شنیدی از حشر و نشر و خنا
و کتاب و غیره جمیع بتنی بل همان ایه هویدا شد و بعد
شهود آمد و هم چنین ایه هویدا شد و هم چنین
ایه نازل رحمت بود برای ابرار یعنی ابرار یعنی
انفسیکه در حین استماع گفتند ربنا سمعنا و اطعنا
و نقتت شد برای فجار یعنی انها سیکه بعد از استماع
گفتند سمعنا و عصینا و سیف الله بود برای فصل



مومن از کافر پدید آید و از پسر چنانچه دیده آید که آنها
قرار نمودند با آنها سیکه انکار نمودند در صد مال
و جان هم برآمدند چه پدرها از پسرها اعراض نمودند
و چه عاشقها که از معشوقها احراز جستند و چنان
و چنان حاد و برنده بود این سیف بدیع که نسبتها
از هم قطع نمود و یک جهت فرماید که چگونه وصل نمود
مثل آنکه ملاحظه شد که جمعی از ناس که سالها شیطان
تقرن تخم کنید و عدوان مابین آنها کاشته بود و
بسبب ایمان امر بدیع منیع چنان متحد و موافق شد
که گویا از یک صلب ظاهر شده اند کذاک یؤلف الله
بین القلوب الذین هم انقطعوا و امنوا یا یا ترکانوا
من کوثر الفضل یا یادی الغر مشربا و دیگر آنکه چه
قدر از مردم مختلف العقاید و مختلف المذاهب و مختلف
المزاج که از این نسیم رضوان الهی و بهارستان
قدس معنوی تبصر چیدند و حید پوشیدند و از
کاس تفرید نوشیدند اینست معنی حدیث مشهور
که فرموده کراک و میش از یک محل مرزوق و مشرق
میشوند و حال نظر بخدم معرفت این جهال فرماید



فرمائید که بمثل امر سابقه هنوز منتظر ندکری این
 حیوانان بر یک خان مجتمع میشوند اینست رتبه
 ناس کو یا هرگز از جام انصاف نوشیده اند و هرگز
 در سبیل علی قدم نگذاشته اند از هر گذشته این امر
 وقوعش چه حسنی در عالم احداث مینماید فغم
 ما نزل فی شانهم و لا اقلوب الا یفقهون بها و لهم
 اعین لا یبصرون بها و دیگر آنکه ملاحظه فرمائید
 بتزیل همین یک ایضاً منزل را از سماء مشیت که چگونه
 حساب خلایق کشیده شد و هر کس اقرار نمود و
 اقبال جت حسنات او بر سیئات زیادتی نمود
 و جمیع خطایای او معفو شد و مغفور آمد کذا
 یصدق فی شانهم بان الله سیرع الحساب و کذا
 یبدل الله السیئات بالحسنات لو انتم فی افاق
 العلم و انقر الحکمة تنقرسون و هم خین از جام
 حب نصیب برداشت از بحر فیوضات سرمدیه
 و غام رحمت ابدیه حیات باقیه ابدیه ایمانیه یافت
 و هر نفسیکه قبول نمود بموت دائم مبتلا شد
 و مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور



موت و حیات ایمانی است و از عدم ادراک این معنی است
که عامه ناسود در هر ظهور اعتراض نمودند و شموس
هدایت مهتدی نشدند و جمال از لیرا مقتدی نکشند
چنانچه وقتیکه سراج محمدی در مشکوة احمد مشتعل
شد بر مردم حکم بعثت و حشر و موت فرمود و این بود
که اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب استهزا مفتوح
گشت چنانچه از زبان مشرکین روح الامین خرد این
و این قلت انکم مبعوثون من بعد الموت ليقولن الذین
کفروا ان هذا الاحرار مضمون این است اگر بگو
باین مشرکین که شما مبعوث شده اید بعد از مردن هر
اینه میگویند آنها سیکه کافر شده اند بخدا و آیات او نیست
این مکر سحری ظاهر و هویدا و اشکار و در جای دیگر
میفرمایند ان تعجب فوجب فوهم و اذا کنت اربابا و عظاما
انما المبعوثون که ترجمه این است که میفرماید اگر تعجب
میداری پس عجب است قول کافران و معرضان که
میگویند ای ما تراب و استخوان بودیم و از روی
استهزا می گفتند که ای ما ایم مبعوث شده کان این است
که در مقام دیگر قهر اللهم میفرماید اغفینا بالخلق الاول



الاول بل هم في لبس من خلق جديد كـ مضمون ان
 اينست كـ ابا عاجز و مانده شده ايم از خلق اول بلكه اين
 مشركين در شك و شبهه هستند از خلق جديد و
 علماء تفسير و اهل ظاهر چون معاني كلمات الهى را
 ادراك نمود و از مقصود اصلى محتجب ماندند لهذا
 آمدند بقاعده نحو استدلال نمودند كه اذا بر سر ماضى
 در ايد معنى مستقبل افاده ميشود و بعد در كلماتيكه
 اذا نازل گذشته متحيز گذشته مانند مثل اينكه ميفرمايد
 ففتح في الصور فذلك رجوع بعيد و جاءت كل نفس
 معها سائق و شهيد كه معنى ظاهر ان اينست كه در
 شد در صور و اين است رجوع بعيد و بنظرها بسيار
 بعيد بود و آمده نقصى براى حساب و با او است
 كشنده و گواهان و در مثل اين مواقع يا باز كلمه اذا را
 مقدم گرفتند و يا مستدل شدند بر اينكه چون قيات
 محقق الوقوع لهذا بفعل ماضى اذا شكوا يا كذبت
 ملاحظه فرمائيد چه قدر بى ادراك و نميزند كه نصح
 محذير اكر باين صريحى ميفرمايد از ان خبر اين نقره الهى
 خود را محروم ميفمايند و منتظر صور اسرافيل گريه كند



امثال او به بیان خود انحضرت شد که قلا استبدلون
الذی هو خیر لکم فبئس ما استبدلتم بغير الحق وکنتم
قوم سوء اخسرين بلکه مقصود از صور صویر محمد ^{است}
که بر همه ممکنات دمیده شد و قیامت اقیام انحضرت ^{است}
بر امر الهی و غافلین را که در قبور اجساد مرده بودند
همه را بخلعت جدید ایمانی مخلص فرمود و بحیات تازه
بدیع زندگ نمود اینست که وقتیکه اجمال احدی بر او
فرمود که از اسرار بعث و حشر و جنت و نار و قیامت
بزرگ اظهار فرماید و می این آیه آورد فسینغضون البک
و تسهم و يقولون متى هو قل عسی ان یکون قریبا
یعنی زود است این کراهان وادی ضلالت سرها
خود را از روی استهزاء حرکت میدهند و میگویند
چیز ما فظا هر شد تو در جواب بگو شاید اینک نزد ^{یک}
باشد تلویح همین یک آیه همه مردم را کفایت کنی نظر
دقیق ملاحظه نمایند جان الله چه قدر انقوم از ^{یک}
حق و در بودند که با اینک قیامت بقیام انحضرت قائم بود
و علامات و انوار و هم ارض را احاطه نمود مع ذلك
سخن تر می نمودند و معتکف بودند بنما قلی که علماء عصر



عصر عاقل باطل جسته اند و از شمس عنایت ربانی در
 امطار رحمت سجانی غافل گشته بلی جعل از در وایح قدس
 از بحر رحمت و خفاش از تجلی افتاب جهانتاب در
 کرنی و این طلب در هر اعصار در حین مظاهر حق بود
 چنانچه عیسی میفرماید من لم یولد من الماء والروح
 یقدر ان یدخل ملکوت الله لان المولود من الجسد
 جسد هو و المولود من الروح وهو الروح که ترجمه
 آن اینست که نفسی که زنده نشده است از ماء معرفت
 الهی و روح قدسی عیسوی قابل ورود و دخول
 در ملکوت ربانی نیست زیرا که هر چه از جسد ظاهرا
 شد و تولد یافت پس او است جسد و متولد شده
 از روح که نفس عیسوی باشد پس او است روح
 خلاصه معنی آنکه هر عبادی که از روح و نفس قدسی
 در ظهور متولد و زنده شدند بر آنها حکم حیات
 و بعثت و ورود در جنت محبت الهی میشود و من
 دونان حکم غیر آن که موت و غفلت و ورود
 در نار کفر و غضب الهی است میشود و در جمیع کتب
 والواح و صحائف مرد میرا که از جامهای لطیف معانی



پخشیده اند و از فیض روح القدس رقت قلوب ایشان
نشده بر آنها حکم موت و نار و عدم بصر و قلب و سمع
شده چنانچه از قبل ذکر شد و لاهم قلوب الایفقهون
بها چنانچه در مقامی دیگر از انجیل مسطور است که در
یکی از اصحاب عیسی ولدش وفات نمود و او خدمت
حضرت معروض داشت و اجازه خواست که برود او را
کفن و دفن نمود و راجع شود انجوه انقطاع فرمود و مع
الموتی لیدفوه الموتی یعنی واکذا لمرده همارا برده ها
تا دفن کنند مردها و هم چنین در وفات اهل کوفه حدیث
حضرت امیر آمدند یکی را بیتی بود که اراده بیع او را
داشت و دیگر مشتری بود قرار بر این داده بودند
که باطلاع آنحضرت این میا بعه وقوع یابد و قبایل
مسطور کرد و انظر امر الهی بکاتب فرمودند که بنویس
قد اشتری میت عن میت بیتا محمدا و باجد و الان
حدای القبر و حدای اللحد و حدای الصراط و حدای
اماعلی الجنّة و اماعلی النار حال اگر این در وفات
صور حیات علوی زنده شده و از قبر ففعلت بحجبت
آنحضرت مبعوث گشته بودند البتة الملاق موت



موت بر آنها نمیشد و هرگز در هیچ عهد و عصر جز
 حیات و حشر حقیقی مقصود انبیاء و اولیاء نبوده
 و نیت قدری تعقل شود در بیان انحضرت کشف
 جمیع امور میشود که مقصود از لحد چیست و قبر و
 صراط و نار چه بوده و لیکن چه چاره که جمیع ناس
 در لحد نفس محبوب و در قبر هوی مدفونند خلاص
 اگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق شوید ^{ندید} میداند
 که حیوة حقیقی حیات قلب است نه حیات جسد
 زیرا که در حیات جسد هر ناس و حیوانات ^{اند} شریک
 ولیکن این حیات مخصوص است بصاحبان اقیه
 منیره که از بجز ایمان مشروبند و از نوره ایقان مرزوق
 و این حیات از موت از عقب نباشد و این بقا را فنا
 از پی نباید چنانچه فرموده اند المؤمن حی فی الدار
 اگر مقصود حیات ظاهری جسدی باشد که مشا
 میشود موت او را اخذ مینماید و همچنین بیانات
 دیگر که در هر کتب مذکور و ثبت شده مدلاست
 بر این مطلب عالی و کلمه متعالی و هم چنین ایه
 مبارک در حق هزه سید الشهداء و ابو جهل نازل



شده در حق سید الشهداء و ابو جهل نازل شده برها ^{نست}
واضح و محقق است لایح کرمیفر ما ید او من کان میتا
فا حیناه و جعلنا له نورا عیشی به فی الناس کن
مثلک فی الظلمات لیس بخارج منها و این آیه در وقت
از سماء مشیت نازل شد که جزه بود اء مقدس ایمان
مرقی شده بود و ابو جهل در کفر و اعراض ثابت و
راسخ بود از مصدر الوهیت کبری و ممکن ربوبیت
عظمی حکم حیات بعد از موت در باره هزه شد
و برخلاف در حق ابو جهل این بود که نایره کفر در
قلوب مشرکین مشتعل شد و هوای اعراض بجز حرکت آمد
چنانچه فریاد بر آوردند که هزه چه زمان مرد و کی زنده
شده و چه وقت این حیات بر او عرضه گشت این بود
چون این بیانات شریف را در الکفیه نمودند و
باهل ذکرهم تمسک نجستند تا رشی از کوشش معانی
بر آنها مبذول فرمایند لهذا این نوع فساد هاد
عالم جریان یافت چنانچه الیوم میدینی کبر وجود ^{انکه}
شمر معانی جمیع ناس از اعلی و ادانی تمسک محملها
ظلمانی و مظاهر شیطانی جسته اند و متصل مسک



مسائل مشکله خود را مستفسر میشوند و ایشان هم
 نظر بخدم عرفان چیزی جواب میگویند که ضرر
 با سبب ظاهر ایشان نرساند و این معلوم و
 واضحست که جعل خود قهتی از نسیم مشک بقائیه
 و برضوان ریاحین معنوی قدم نکذاشته با وجود
 این چگونه میتواند رایحه عطر همشام دیگران رسا
 نماید شان این عباد این بوده و خواهد بود و این
 یفوز با ثار الله الا الذین هم اقبلوا الى الله و اعرضوا
 عن مظاهر الشیطان و كذلك اثبت الله حکم الیوم
 من قلم الغزوة علی الواح التي كانت خلف سرادق الغزوة
 مکتوبا اگر ملتفت باین بیانات شوید و تفکر در
 ظاهر و باطن او بفرا مید جمیع مسائل مساکله که
 الیوم سدی شده میان عباد و معرفت یوم التناد
 هارفتوی دیگر احتیاج بسؤال نخواهی داشت
 انشاء الله امیدواریم که از شاطی بحر الهی نشانه
 و محرم بر نکریم و از حرم مقصود لایزال بپهره
 راجع نشوید دیگر تاهمت و مجاهد شما چه کند
 باری مقصود از این بیانات اثبات سلطنت ^{نسل این}



بود حال انصاف بدهید که این سلطنت که بیک
حرف و بیان این همه تصرف و غلبه و همین شایسته
باشد که بزرگوار است یا سلطنت این سلاطین که
بعد از اعانت رعایا و فقرا و ایشان را چند صیقل
مردم بحسب ظاهر تمکین مینمایند ولیکن بقلب همه
معرض و مدبرند و این سلطنت بحرفی عالم را مستحی
نموده و حیات بخشیده و وجود افاضه فرموده ما
للتراب و رب الارباب چه میتوان ذکر نسبت نمود
که هر نسبتها منقطع است از ساحت قدس سلطنت
او و اگر خوب ملاحظه شود خدام در که او سلطنت
مینمایند بر همه موجودات و مخلوقات چنانچه ظاهر
شده و میشود باری اینست یک معنی از سلطنت
ظاهر شده و میشود باری اینست یک معنی از سلطنت
باطنی که نظر با استعدادات و قابلیت ناس ذکر شد
و از برای آن نقطه وجود و طلعت محمود سلطنتها
که این خادمانی قادر بر اظهار آن رتبه نیستند
خلق لایق اسرار آن نه سبحان الله عما یصفون
العباد فی سلطنته و تعالی عما یرزقون سئل



سئوال می نمایم از انجناب که اگر مقصود از سلطنت حکم ظاهر
 و غلبه و اقتدار ظاهر ملکی باشد که همه ناس مقهور شوند
 و بظاهر مطیع و منقاد گردند تا دوستان مستیج و مغرور
 و دشمنان مجذول و منکوب شوند پس در حق رب الغزوة
 که مسلماً سلطنت با اسم او است و جمیع بظمت و شوکت او
 معترفند این نوع از سلطنت صادق نماید چنانچه ^{هد} میثاقی
 که اکثر اهل ارض در تصرف دشمنان او است و
 جمیع برخلاف رضای او حرکت می نمایند و هر کافر و
 معرض و مدبرند از انچه بیان امر فرموده و مقبل و فاعل
 انچه را نهی نموده و دوستان او همیشه در دست
 دشمنان مبتلا و مقهورند چنانچه هر امینها اظهر من
 الشمس و اوضحت پس بدان ای سائل طالب که هرگز
 سلطنت ظاهر نزد حق و اولیای او معتبر نبوده و
 نخواهد بود و دیگر آنکه مقصود از غلبه و قدرت قلاد
 و غلبه ظاهر باشد کار بسیار بر انجناب سخت میشود
 مثل اینکه میفرماید جند الله هم الغالبون و در مقابل
 دیگر میفرماید یریدون ان یطفوا نور الله باقوا ^{هم}
 ویای الله الا ان یتیم نوره ولو کره الکافرین و دیگر



هو الغالب فوق كل شيء مثل اینکه اکثر از فرقان صریح بر
این مطلب است و اگر مقصود این باشد که این هیچ رعای
گویند مفرقی از برای ایشان نمیاند مگر انکار صیغ
این کلمات قدسی و اشارات ازلی را نماید زیرا که
جند از حسین ابن علی اعلی نبودند در ارض نبوده
که اقرب الی الله باشد و آنحضرت بر روی ارض مثلی
نداشت لولا له لم یکن مثله فی الملك با وجود این پیشینید
که چه واقع شد الا لعنة الله علی القوم الظالمین حال
اگر بر حسب ظاهر تفسیر کنید این ایراد هیچ در حق
اولیای خدا وجود او بر حسب ظاهر صادق نماید
چه که آنحضرت جندیتهش مثل شمس لا تخرب و صحت
و در نهایت مغلوبیت و مظلومیت در ارض طف
کاس شهادت را نوشیدند و همچنین در ایه
مبارک که میفرماید یرید ورنان یطفؤ انوار الله
با فواهم و یا بی الله الا ان یتیم نوره ولو کره الکافر
اگر بر حسب ظاهر ملکی تفسیر شود هرگز موافق نیاید
زیرا که همیشه انوار الهی بر حسب ظاهر اطفی نمودند
و سراجهای صمدان را خاموش کردند مع ذلک غلبه



غلبه از کجا ظاهر میشود و منع در این شریفه که میفرماید
 و یا بی الله الا ان یتیم نوره چه معنی دارد چنانچه ^{حظ}
 شد جمیع انوار از دست مشرکین در محل امنی نیاسوند
 و شربت راحتی نیاشامیدند و مظلومیت این انوار
 بقسمی بود که هر نفسی بر آنجا هر وجود وارد ^{میشود}
 آنچه را اراده میشود چنانچه هر را احصا و ادراک ^{نشد}
 مع ذلک چگونه این مردم از عهد معانی و بیان این
 الهی و آیات عزتهدانی بر می آیند باری مقصودند
 چنانست که ادراک نمودند بلکه مقصود از غلبه و قد
 و احاطه مقامی دیگر و امری دیگر است مثلا ملاحظه
 فرمائید غلبه ترشحات دم انحضرت را که بر تراب
 ترشح نمود و بشرافت و غلبه آن دم تراب چگونه غلبه
 و تصرف در اجساد و ارواح ناس فرموده چنانچه
 هر نفسی برای استشفابندترة از آن مرزوق شد شفا
 یافت و هر وجودی برای حفظ مال قدری از آن تراب
 مقدس را بیقین کامل و معرفت راسخ در بدیت نگاه
 داشت جمیع مالش محفوظ ماند و این مراتب تا اثرات
 او است در ظاهر و اگر تا اثرات باطنی ذکر نمایم التجول ^{یهند}



گفت تراب را رب الارباب دانسته و از دین خدا بالمره
خارج گشته و هم چنین ملاحظه نما که با اینکه ^{بشهادت} شهادت
ذلت آنحضرت شهید شد فلاحی نبود که آنحضرت را
در ظاهر نصرت نماید و یا غسل دهد و کفن نماید مع
ذات چگونگی از اطراف و اکناف بلا چهره قدر مردم که
شد در حال میماند برای حضور در آن ارض کرس
بر آن استان بهالند اینست غلبه و قدرت الهی و
شوکت و عظمت ربانی و همچو تصور تنهایی که این
امور بعد از شهادت آنحضرت واقع شد چه ثمری بر
آنحضرت مترتبات زیرا که آنحضرت همیشه حتی است
بجایات الهی و در رفقا امتناع قرب و سدره از تقاع
و صل ساکن و این جواهر وجود در مقام اتفاق کل
فائند یعنی جان و مال و نفس همه را در راه دوست
اتفاق نموده و میمانند و هیچ رتبه نزدشان احتیاج از
این مقام نیست عاشقان جز رضای معشوق و مطلبی
ندارند جز لقاء محبوب منظور می بخوبیند بیکر اگر
بخو اهم رشی از اسرار شهادت و ثمرهای آن را ذکر
نمایم البتة این الواج کفایت نکند و با آنها نیز انداخته



انشاء الله امید داریم که نسیم رحمتی بوزد و شجره
 وجود از بروج الهی خلعت جدید پوشد تا با سران حکمت
 ربانی بی پریم و عنایت او از عرفان کل شیء بی نیاز شو
 تا حال کفر نفسی مشهود نکشت که باین مقام فائز آید مگر
 معدودی قلیل که هیچ معروف نیستند تا بعد ^{فضا}
 الهی چه اقتضا نماید و از خلف سرادق عصمت چه
 امضا ظاهر شود کذاک نذکرکم من بدایع امر الله و
 نلقى علیکم من نعمات الفردوس لعل انتم بمواقع العلم
 تصلون و عن ثمرات العلم ترزقون پس یقین
 باید دانست که این شمس و عظمت اگر بر نقطه تریب
 جالس باشند بر عرش اعظم ساکنند و اگر فلسفی
 نباشد بر رفرف غنا طائرند و در چنینکه در دست
 دشمنان مبتلا یند بر عین قدرت و غلبه ساکن
 و در کمال ذلت ظاهر بر عرش عزت حمدانی جالس
 و متکی و در نهایت عجز ظاهر بر کرسی لطنت و
 اقتدار قائم اینست که عیسی ابن مریم روزی بر
 کرسی جالس شدند و بنعمات روح بیاناتی فرمودند
 که مضمون آن اینست که ای مردم غذای من از گیاه



ارضاست که باین مدجوع می نمایم و فراش من سطح
زمین است و سراج من در شبها روشن ماه است و
مکوب من پاهای من است و کیت از من غنی تر
بر روی زمین قسم بخدا که اگر صد هزار غنا طائف
حول این فقر است و صد هزار ملکوت عزت طالب این
ذلت اگر رشی از ابجر معانی مشروب شوی از عالم ملک
وهستی درگذری و چون طیر ناری در حول سراج
به حاج جان بازی و مثل این از حضرت صادق ذکر
شده که روزی شخصی از اصحاب در خدمت آنحضرت
شکایت از فقر نمود آن جمال لایزال فرمودند که تو
غنی هستی و از شراب غنا اشامیده اتفقیران بیان این
طلعت منیر متحیر شد که چگونه غنی هستم که بفلسی ^{جمعا}
آنحضرت فرمودند ای محبت ما را نداری عرض نمود
بلی یا ابن رسول الله آنحضرت فرمود ایاب هزار دینار
اینرا مباحه میفائی عرض نمود بجمع دنیا را آنچه در او
هست نمیدهم حضرت فرمودند که ایانفیکه چنین
چیزی نزد او باشد که او را بجام نهد او چگونه فقیر
و این فقر و غنا و ذلت و عزت و سلطنت و قدرت



۱۰۶
قدرت و مادیونان کردند این هیچ رعاع معتبر است در
انسان مذکور نیست چنانچه میفرماید یا ایها الناس
انتم الفقراء الى الله والله هو الغني بس مقصود از غنا
غناي ماسواست و از فقیر فقیر بالله و دیگر آنکه در روز
عیسی ابن مریم را یهود احاطه نمودند و خواستند
که آنحضرت اقرار فرماید بر اینکه ادعای مسیحی و
پیغمبری نمودند تا حکم بر کفر آنحضرت نمایند و حد قتل
بر او جاری سازند تا آنکه آنحضرت شید سماء معانی را در
مجلس فیلاطس که اعظم علمای آن عصر بود حاضر نمودند
و جمیع علماء آن مجلس حضور بهم رسانیدند و جمعی
کثیری برای تماشا و استهزاء و اذیت آنحضرت مجتمع شدند
و هر چه از آنحضرت استفسار نمودند که شاید اقرار
بشنوند حضرت سکوت فرمودند و هیچ متعرض
جواب نشدند تا آنکه ملعونی برخاست و آمد در
مقابل آنحضرت و قسم داد آنحضرت را که ایات تو ننگته
که منم مسیح الله و تو ننگتی که ملك الملکوت و منم صا
کتاب و منم محرتب یوم سبت آنحضرت را من مبارک
بلند نموده فرمودند اما تری بات ابن الانسان قد



جلس عن يمين القدرة والقوة يعني اياك نميني سيد
انسان جالس بر يمين قدرت وقوت الهی است و
حال انکد بر حسب ظاهر هیچ اسباب قدرت نزدان
حضرت موجود نبود مگر قدرت باطنی که احاطه نمود
بود کل من فی السموات والارض را دیگر چه ذکر
نمایم که بعد از این قول بر آنحضرت چه وارد آمد
و چه کویز با وسلوک نمودند بالاخره چنان در آن
ایضا و قتل آنحضرت افتادند که بفکاک چهار و فرار نمود
در انجیل لوقا مذکور است که روزی دیگر بر یکی
از یهود گذشت که بمرض فالج مبتلا شد بود و بر سر
افتاده چون آنحضرت را دید بقراین شناخت و گفتا
نمود آنحضرت فرمود قمعه من سر یرک فانک مغفوره
خطایاک چند یهود که در آن مکان حضور داشتند
اعتراض نمودند که هله ممکن لا حدان یغفر الخطایا
الا الله فالتقت الیهم المسیح وقال لیتها اسهل ان اقول
له قمه فاحمل سر یرک ام اقول له مغفوره خطایاک
لتعلموا بان ابن الانسان سلطانا علی الارض لغفره
الخطایا کتر جه ان بفارسی امیت که چگونه آنحضرت



انحضرت چگونگی زبان عاجز مسکین فرمودند که برخیز
بدرستی که معاصی تو امر زید شد جمعی از یهود ^{عبدال}
فرمودند که ای عاجز پروردگار غالب قادر کسی قادر
بر غفران عباد هست انحضرت ملتفت بایشان شد
فرمودند که ای کدام اسهل است نزد شما از اینکه تو
باین عاجز فالج برخیز و برو یا آنکه بگویم امر زید ^{است}
کناهان تو تا آنکه بداند که پیرانسان سلطانست ^{دیر}
ارض برای امر زیدش ذنوب مذنبان اینست سلطنت
حقیقی و اقتدار اولیای الهی هر این تفاسیل که مکرر
ذکر میشود از هر مقام و هر جا مقصود اینست که
بر تلوینات کلمات الهی مطلع شوید که شاید از بعضی
عبارات قدم نلغزد و قلب مضطرب نشود و بقدم
یقین در صراط حق یقین قدم گذاریم که لعل نسیم ^{رضا}
از رضوان قبول الهی بوزد و این فانیان را بملکت
جاودانی رساند و عارف شوی بر معانی سلطنت
و امثال او که در اخبار و آیات ذکر یافته و دیگر آنکه
لجناب محقق و معلوم بوده که آنچه را که یهود و نصاری ^{بی}
بان تمسک بسته اند در بر جمال محمدی اعراض ^{ند} می نمود



بعینه این زمان اصحاب فرقان بهمان تشبیه نموده
 و بر نقطه بیان روح من فی ملکوت الامر فدا ^صاعتزل
 مینمایند این بجز دانرا مشاهده فرما که حرف ^{نزل}یهود
 الیوم میگویند و شمار نیستند فتم ما نزل من قبل
 فی ثانیهم ذرهم فی خوضهم یلعون و لعن ^{نزل}انیهم
 فی کربهم یلعون چون غیب از لیر و سازج ^{نزل}هوق
 شمر محمدیر از افق علم و معانی اشراق فرمود از
 جلد اعتراضات علمای یهودان بود که بعد از موسی
 نبی مبعوث نشود بلی طلعتی در کتاب مذکور است
 که باید ظاهر شود و ترویج ملت و مذهب او را
 نماید تا شریعت مذکوره در توفیریت ^{نزل}مراض ^{نزل}یا احاط
 نماید اینست که از لسان ان و اندکان وادی بجد و
 ضلالت سلطان احدیت میفرماید و قالت الیهود
 ید الله مغلولت غلت یدیههم و لعنوا بما قالوا بل یداه
 مبسوطتان که ترجمه ان اینست که گفته اند یهودان
 که دست خدا بسته شده بسته باد دستهای خود
 ایشان و ملعون شدند با آنچه افترابستند بلکه
 دستهای قدرت الهی همیشه باز و همین است



۱۰۷۹
مهم است یدالله فوق ایدیهما اگر چه شرح نزول این
ایر اعلای تفسیر مختلف ذکر نمود هاند ولیکن بر مقصود
ناظر شوید که میفرماید یهود که میفرماید پنجمین است
یهود خیال نمودند که سلطان حقیقی طلعت موسی
خلق نمود و خلعت پیغمبری بخشید و دیگر ^{ایشان} دستها
مفلول و بسته شد و قادر نیست بر ارسال رسولی
بعد از موسی ملتفت قول بی معنی شوید که چه قدر
از شرعی علم و دانش دور است و الیوم جمیع این مردم
به امثال این فرخانات مشغولند و هزار سال پیش
میگذرد که این ایراد تلاوت می نمایند و بر یهود من
حیت لایسرا اعتراض می نمایند و ملتفت نشدند و اصل
نمودند با اینکه خود ستار و جهر امیکویند آنچه را که
یهود بان معتقدند چنانچه شنیده اید که میگویند
جمیع ظهورات منتهی شد و ابواب رحمت الهی مسدود
گشته دیگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع نمی
شود و از برج قدم صمدانی امواجی ظاهر نگردد و
از خیم غیب ربانی هیكل مشهود نیاید ایستادند
این هر راع فیض کلیت و رحمت منبسط که هیچ



عقلی و ادراکی انقطاع ان جایز نیست جایز دانسته و انچه
اطراف و جوانب که ظلم بسته و همت کاشته اند که نارید
بماء ملح ظنون مخود نمایند و غافل از اینکه زجاج قدرش
مزاج احدی ترا در حصن حفظ خود محفوظ میدارد و
همین ذلت کافی است این گروه را که از اصل مقصود
محرور میمانند و از لطیفه و جواهر امر محجوب گشتند
لاجل آنکه منتهی فیض الهی که برای عباد مقدر شد
لقاء الله و عرفان او است که کل با و وعده داده شد
و این نهایت فیض قیاس قدم است برای عباد او
و کمال فضل مطلق است برای خلق او که هیچیک از
این عباد با و مرزوق نشدند و باین شرف کبری
مشفرف نکشند و با اینکه چه قدر از آیات منزل که
صریح باین طلب عظیم و امر کبر است مع ذلک انکار
نموده اند و بهوای خود تفسیر کردند چنانچه میفرماید
و الذین کفروا باایات الله و لقائهم اولئک ینسولون
رحمت الله و اولئک لهم عذاب الیم و هم چنین میفرماید
الذین یظنون ربهم و انهم الیه راجعون و در
مقام دیگر قال الذین یظنون انهم بلا قوا لله که



کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة ودر مقام دیگر و من
 کان یرجو لقاء ربّه فلیعمل علی الصالحات ودر مقام دیگر
 یدبر الامر فیصل الایات لعلمکم بقاء ربکم توقنوت جمیع
 این آیات مدلل بر بقا را که حکمی محکمتر از آن در کتب
 سماوی ملحوظ نگشته انکار نموده اند و این رتبه
 بلند اعلی و مرتبه ارجمند ابعی خود را محروم ساخته اند
 و بعضی ذکر نموده اند که مقصود از لقا تجلی الله است
 در قیامت و حال آنکه اگر گویند تجلی عام مقصود است
 این همه اشیا موجودات چنانچه از قبل ثابت شد
 که همه اشیا محل و مظهر تجلی ان سلطان حقیقی
 و آثار اشراق تجلی در مرایای موجودات و موجود و
 لایح است بلکه اگر انسان را بصر معنوی الهی مفتوح
 شود ملاحظه مینماید که هیچ شیئی بظهور تجلی پدید
 حقیقی موجود نه چنانچه همه ممکنات و مخلوقات را
 ملاحظه مینماید که حاکمندان ظهور و بروز از نور
 معنوی و ابواب رضوان الهی را مشاهده مینمایند
 که در همه اشیا مفتوح گشته برای ورود طالبین
 در مداین معرفت و حکمت و دخول و اصلین در



حدائق علم و قدرت و در حدیقه عروس معانی ملاحظه
اید که در غرفهای کلمات در نهایت تنبیه و تلطیف
جالسند و اکثر ایات فرغانی بر این طلب روحانی مدلل
و مشعر است و آن من شیء الا یستجی بحمد شاهد است
ناطق و کل شیء اخصیناه کتابا کواهدیست صادق
حال اگر مقصود تجلی خواص است انهم که در عین
ذات است در حضرت علم ازل چنانچه جمعی از صوفی
این مقام را تعبیر بفیض اقدس نموده اند بر فرض تصد
این رتبه صدق لقب برای نفسی در این مقام صادق
نیاید لاجل آنکه این رتبه در غیب ذات محقق است و
اهدای بان فائز نشود السبیل مسدود و الصلح
مقرئین باین مقام طیران نمایند تا چهره در عین
محدودین و محتجبین و اگر گویند تجلی ثانی است که
که معتبر بفیض اقدس شده این مسلمان در عالم خلق
یعنی در ظهور اولی و بروز بدعیند و این مقام
مختص بانبیا و اولیای اوست چه اعظم و اکبر از ایشان
در عالم وجود موجود نکشته چنانچه جمیع بر این
مطلب مقرر مدعند و ایشانند محال و مظاهر جمیع



ازلیه و اسماء الهیه و ایشانند ایائیکه تمام حکایتی
نمایند و آنچه بایشان راجعت فی الحقیقه بحضرت ظاهر
مستور راجع و معرفت و مبدء و وصول با و حاصل
نمیشود مگر معرفت و وصول این کینونات مشرقه از
شهر حقیقه پس از لقاء این انوار مقدسه لقاء^{الله}
حاصل میشود و از علشان علم الله و از وجهشان
وجه الله و از اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت
این جواهر مجرده ثابت میشود از برای انتم حقیقت
بانه هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هم چنین
سایر اسماء عالیه و صفات متعالیه لهذا هر نفسیکه
باین انوار مضمیئه متمتع و شמוש مشرقه لائحه
در هر ظهور موقوف و فائز شد او بقاء الله فائز است
و در مدینه حیات ابدیه باقیه و ابد و این لقامیس
نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس^{است} الله
بمظهر کلیته خود و اینست معنی قیامت که در کل
کتب مذکور و مسطور است و جمیع بشارت داده
شده اند بان یوم حال ملاحظه فرمائید که ایامی
از این یوم عزیزتر و بزرگتر و معظمتر تصور



میشود که انسان چنین روزها از دست بگذارد و از
فیوضات این یوم که بمثابة ابرویسیان از قبل رحمن
در جر یافت خود را محروم نماید و بعد از آنکه به تمام
دلیل مدال شد که یومی اعظم از این یوم و امری اعزاز این
امر نیز چگونه میشود که انسان بجز متوجهین و ظانین
از چنین فضل اکبر مایوس گردد و بعد از این دلایل محکم
متقنه که هیچ عاقل را گریزی نه و هیچ عارفی را مغرایی نه
ایار وایت مشهور را نشنیده اند که میفرماید از آثار
قامت القیامه و هم چنین ائمه هدی و انوار الایطفی
یوم یاتی الله فی ظلل من الغمام را که مسلمانان امور را
محدث در قیامت میدانند حضرت قائم و ظهور او
تفسیر نموده اند پس ای برادر معنی قیامت را در ک
نما و گوشه از حرفها این مردم مردود پاک فرما اگر
قدری بجوالم انقطاع قدم گذاری شهادت مید^{هد}
که یومی اعظم از این یوم و قیامتی اکبر از این قیامت
متصور نیست و یک عمل در این یوم مقابل است
با اعمال صد هزار ساله بلکه استغفرا بته از این محدب
زیرا که مقدس است عمل آن یوم از هزار محدود و



و این همج رعاع چون معنی قیامت و لقای اطیرا ادرک نمودند
 لهذا از فیض او بالمره محجوب ماندند و با اینکه مقصود از علم
 و درجات آن وصول و معرفت ان مقام است مع ذلك همه
 مشغول بعلیهای ظاهره شدند چنانچه از منفک نیستند
 و از جوهر علم و معلوم چشم پوشیده اند گو یا از بی علم الهی
 نتوشیده اند و بقطره از سحاب فیض رحمانی فانگشتند
 ملاحظه فرمائید اگر کسی در یوم ظهور حق ادرک فیض
 لقاء و معرفت مظاهر حق را نماید یا صدق علم بر او میشود
 اگر هزار سنه تحصیل کرده باشد و جمیع علوم محدود در ظاهرات
 ظاهره را اخذ نموده باشند و این بالبداهه معلوم است
 که تصدیق علم در حق او نمیشود ولیکن اگر نفسی حرفی
 از علم ندیده باشد و باین شرف کبری مشرف شود البتة
 از علای ربانی محسوبست زیرا بغایت قصوی علم و تقیبات
 و منتهای او فانگشته و این رتبه هم از علایم ظهور است
 چنانچه میفرماید **جعل اعلیکم اسفلکم و اسفلکم اعلیکم**
 و هم چنین میفرماید و نزدیکان من علی الذین
 استضعفوا فی الارض و جعلناهم ائمة و جعلناهم
 الوارثین و این مشاهده شد که الیوم چه مقدار از



از علما که نظر با عرض در اسفل ارضی جهل ساکن شده اند
و اسامیشان از دفتر عالین و علما محو شده و چه مقدار
از جهال که نظر با قبال با علی افوق علم ارتقی جستند ^{بمشیت}
در لوح علم بقلم قدرت ثبت گشته کذلک بحواله الله ما
یشاء و یثبت و عنده امر الکتاب ایست که گفته اند طلب
الدلیل عند حصول المدلول فیچ و الاشتغال بالعلم
الوصول الی المعلوم مذموم قل یا اهل الارض هذا
فتی ناری یرکض فی برتیه الروح و یشکرکم بسراج الله
و یؤتیکم بالامر الذی کان عن افق القدس فی شطر العراق
تحت حجابات النور بالستر مشهود ایدوست من اگر
قدری در سموات معنی فرقان طیران ^{فدائی} و در ^{ارض}
معرفت الهی که در او مبسوط گشته تفرج نمائی بسایه
از ابواب علوم بر وجه انجذاب مکشوف شود و
خواهید یقین نمود بر اینکه جمیع این امور که الیوم
این عباد را منع می نماید از ورود در شاطی بحران لیت
بعینه در ظهور نقطه فرقان هم مردم طان عصر
منع نموده و انرا قرار بان شمس و اذعان با و هم بر این
رجعت و بعث مطلق شوی و با علی غزواتین ^{طنین}



اطمینان مفریابی از جمله اینکه روزی جمعی از مجاهدان
انجمن بهشتال و محرومان از کعبه لایزال از روی استهزاء
عرض نمودند ان الله عهد الینا ان لا نؤمن برسول حتی
یا یتنا بقریان تا کلد النار که مضمون آن اینست که پروردگار
عهد کرده است بما که ایمان نیاوریم برسول مگر اینکه
معجزه هابیل و قابیل را ظاهر کند فرماید یعنی قربانی
کنند و اتشی از آسمان بیاید و او را بسوزانند چنانچه
در حکایت هابیل شنیده اند و در کتب مذکور است
ان حضرت در جواب فرمودند قد جائکم رسل من قبلی
بالبینات وبالذی قلم فلم قلموه و هم ان کنتم صابری^{قین}
که ترجمه آن اینست که انحضرت فرمودند آمد بسوی شما
پیش از من رسولهای پروردگار با بینهات ظاهر
و با آنچه شما میطلبید پس چرا کشدیدان رسول هر
پروردگار را اگر هستی از برات گویان حال
انصاف دهید بر حسب ظاهران عباد که در عهد و
عصر انحضرت بوده اند کجا در عهد آدم یا انبیاء
دیگر که چند هزار سال فاصله بود از عهد آدم تا آن زمان
مع ذلک چرا انجو هر صدق نسبت قتل هابیل و یا



انبیای دیگر را بعباد زمان خود فرمودند و چاره ندانند
یا آنکه بغور بالله نسبت کذب و یا کلام لغو با حضرت
بدهی و یا بگوئی که ان اشقیاء همان اشقیاء بودند که
در هر عصری با بنیین و مرسلین معارضه مینمودند
تا آنکه بالاخره همه را شهید نمودند در این بیان دست
تفکر فرمایند تا نسیم خوش عرفان از مصر رحمن بوزن ^{چنان}
از بیان خوش جانان مجدیقه عرفان رساند این بود
که مردم غافل چون معانی این بیانات بالغه کامل را
ادراک نمینمودند و جواب را بجان خود مطابق سوال
نمی یافتند لهذا نسبت عدم علم و جان با خواهر
علم و عقل میدادند و هم چنین در آیه دیگر میفرماید
تقرضا باهل زمان و كانوا من قبل استفتون علی
الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله
علی الکافرین میفرماید بودند این گروه که بانکار
مجاهد و قتال مینمودند در راه خدا و طلب فتح مینمودند
برای نصرت امر الله پس چونکه امد ایشانرا آنکسی که
شناخته بودند کافر شدند با و پس لعنت خدا بر کافر
حال ملاحظه فرمائید که از آیه چنین مستفاد ^{میشود}



میشود که مردم زمان آنحضرت همان مردی بودند که
 در عهد انبیای قبل برای ترویج انشریعت و ابلاغ امر
 الله مجادله و محاربه می نمودند و حال آنکه مردم عهد موسی
 و عیسی غیر مردم زمان آنحضرت بودند و دیگر آنکه آن
 کس که از قبل شناخته بود موسی بود صاحب تورات
 و عیسی بود صاحب انجیل مع ذلك آنحضرت میفرماید
 چون آمد بسوی ایشان آن کسی که او را شناخته بودند
 که عیسی باشد یا موسی گزشتند و حال آنکه آنحضرت
 نظر بظاهر موسوم با اسم دیگر بودند که محمد باشد و
 از مدینه دیگر ظاهر شدند و بلسان دیگر و شرع دیگر
 آمدند مع ذلك چگونه حکم ایه ثابت میشود و ادراک
 میکرد و حال حکم رجوع و ادراک فرما که بچه صریحی
 در خود فرقان نازل شده و احدی تا الیوم ادراک ننمود
 حال چه میفرمائید اگر میفرمائید که آنحضرت رجعت
 انبیای قبل بوده چنانچه از ایه مستفاد میشود و
 هم چنین اصحاب او هم رجعت اصحاب قبل خواهند
 بود چنانچه از آیات مذکوره هم رجعت عباد قبل
 واضح و لایح است و اگر انکار کنند برخلاف حکم کتاب



که حجت اکبر است قائل اکبر است قائل شده اند پس همین قسم
حکم رجوع و بعث و حشر را در آیات ظهور و مظاهر هویت در کتب
نما تا رجوع ارواح مقدسه در اجساد صافیه منیره بعین کمال
ملاحظه فرمائی و حجات جهل و نفس ظلما نیز با بجهت
علم و جهانی پاک و منزّه نمائی که شاید بقوت یزدانی و
هدایت بجانی و سراج نورانی سبیل صبح هدایت را از
شام ضلالت تمیز دهی و فرق گذاری و دیگر معلوم
انجناب بوده که حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکیه
بحکم جدید و امر بدیع ظاهر میشوند چون این اطیاری
باقی از سماء مشیت الهی نازل میگردد و جمیع ابرام
میر و ربانی قیام میفرماید لهذا حکم یک نفس و یک ذات
دارند چه جمیع از کاس محبت الهی مشروبند و از آثار شجر
توحید مزینند و این مظاهر حق را دو مقام مقرر است
یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در این مقام اگر کل
بیک اسم و یک رسم موسوم و موصوف نمائی باشد
نیست چنانچه میفرماید لا تفرق بین احد من رسل
زید اگر جمیع مردم را بتوحید الهی دعوت میفرمایند و
بگوثر فضل و فیض نامتناهی بشارت میدهند و



وكل نجاعت نبوت فائز نند و پروا مكرمت مفر اینست
 كه فقط فرقان میفرماید اما البتوں فانا و هم چنین میفرماید
 من آدم اولی و نوح و موسی و عیسی و همین مضمون را
 طلعت علوی فرموده اند و امثال این بیانات که
 مشعر بر توحید از مواقع تجرید است از مجاری بیانات
 از لایه و مخازن لسانی علیه ظاهر شد و در کتب مذکور
 گشته و این طلعات مواقع حکم و مطالع امرند و امر
 مقدس از حجابات کثره و عوارضات تعددات اینست
 که میفرماید و ما امرنا الا واحده و چون امر واحد شد
 مظاهر هم واحدند و هم چنین ائمه دین و سراجها
 یقین فرمودند و لنا محمد و اخرنا محمد و او سطانا محمد
 باری معلوم و محقق اینجناب بوده که جمیع انبیاء کلا
 امر الله هستند که در قیصر مختلفه ظاهر شدند و
 اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی هر در یک رضوان
 ساکن بینی و در یک هوا طایر و در یک بساط جا
 و در یک کلام ناطق و در یک امر اینست اتحاد ان
 اجواهر وجود و شمس غیر محدود و معدود پس
 اگر یکی از این مظاهر قدسیه بفرماید من رجوع



کل انبیا هستم صادق است و هم چنین ثابت است در هر
ظهور بعد صدق رجوع قبل و چون رجوع انبیا ^{فوق}
و مطابق آیات و اخبار ثابت شد رجوع اولیا هم ثابت
و محقق است و این رجوع اظهر از آنست که بدلیل و
برهان محتاج شود مثلاً ملاحظه فرمائید از جمله انبیا
نوح بود که چون مبعوث بنوقت شد و بقیام الهی
بر امر قیام فرمود هر نفسیکه با و مؤمن و با امر او مدین
شد فی الحقیقه بحیات جدید مشرف شد و در حق او
صادق آمد حیات بدیع و روح جدید زیرا که او قبل
از ایمان بجد او اذعان بمظهر نفس او و کمال اعیان او
باموال و اسباب متعلقه بدنیا از قبیل زن و فرزند و
اطعمه و اشربه و امثال ذلک داشته بقسمیکه اوقات
لیل و نهار را مصروف بر اخذ زخارف و اسباب
تعیش داشته و همت در تحصیل اشیای فانیه ^{کامیاب}
و از این مراتب گذشته قبل از ورود در لجه ایمان بجد
اباء و اجداد و اتباع اداب و شرایع ایشان چنان محکم
و راسخ بود که اگر حکم بقتل او میشد گاه است رضا
میداد و راضی بر اینکه حرفی از او و تقلید دیگری



در میان قوم بود تغییر یابد نمیشد چنانچه هر قومند
 انا وجدنا ابائنا علی امة وانا علی اثارهم لقتلون بر
 آوردند و همین گروه با همزاین حجابات محدود و
 حدودات مذکوره بجزر اینک صهبای ایمان از نگاه
 ایقان از ایادی مظاهر جان مینوشیدند و بالترتیب
 تقلیب میشدند بقسمیکه از زن و فرزند و اموال
 و ائصال و جان و ایمان بلکه از کل ماسوی میکداشتند
 و بقسمی غلبات شوق الهی و جذبات ذوق صمدانی
 ایشانرا اخذ مینمود که دنیا و آنچه میخواست بر پتر
 گاهی ندانستند یا حکم خلق جدید و رجوع در اینها
 نمیشود و همچنین ملاحظه شد که این نفوس قبل
 از فوز بعینیت بدیع جدید الهی جان خود بر اصد
 هزار حیل و تدبیر از موارد هلاکت حفظ مینمودند ^{بقسمیکه}
 از خاری اجزاز میجستند و از روی باهی فی المثل فرار
 مینمودند و بعد از شرف فوز کبری و عنایت عظمی
 صد هزار جان را یگان اتفاق مینمودند بلکه نفس
 مقدسان از قفس تن پزار و یک نفر از این جنود
 در مقابل گروهی مقابل مینمودند مع ذلک چگونه



میشود که اگر این نفوس بعینه همان نفوس قبل از آن باشند
این کونیات امورات که مخالف عادات بشریه و منافی هوای
جسمانی است از ایشان ظاهر شود باری این مطلب واضح است
که بدون تغییر و تبدیل الهی محال است که این قسم آثار و
افعال که بهیچ وجه شباهت با آثار و افعال قبل ندارد
از ایشان ظاهر شود و در عرصه کون بوجود آید
چنانچه اضطرار ایشان باطمینان تبدیل میشود و ظن
بیقین تغییر یافت و خوف بجزئت مبادله میگشت
اینست شان اکیر الهی که در یک حین عباد را
تقلیب میفرماید مثلاً در ماده خماسی ملاحظه
فرمائید که اگر در معدن خود از غلبه بیوت محفوظ
بماند در هفتاد سنه بمقام ذهبی میرسد اگر چه بعضی
خود نحاس را ذهب میداند که بواسطه غلبه بیوت
مریض شده و بمقام خود نرسیده باری بر هر حال اکیر
کامل ماده نحاس را در آنی عمق ذهبی میرساند و مناسبت
هفتاد سال را بانی طی نماید ایان ذهب را بعد
میتوان گفت که نحاس است و یا بعالم ذهبی نرسیده
و حال آنکه محک در میان است و صفات ذهبی را از



از نخاسی معین و واضح مینماید هم چنین این نفوس هم
 از اکیر الهی درانی عالم تری راطی نموده بعالم قدسی قد
 گذارند و بقدمی از مکان محدود و بلا مکان الهی و اصل
 شوند جهدی باید تا باین اکیر فائز شوی و در یگان
 مغرب جهل را بمشرق علم رساند و ظلمت لیل ظلماتی را بصبح
 منیر نورانی فائز گرداند و بعید صحرای ظن را بچشمه قرین
 و یقین دلالت کند و هیاهای فانیه را بر ضوای باقیه
 مشرف نماید حال اگر در حق این ذهب حکم نخاسی
 صادق میاید در حق این عباد هم حکم عباد قبل از آن
 فونرن بایمان صادق و محقق است ای برادر از این
 بیانات مثانی کافی وافی اسرار خلق جدید و رجوع و
 بعث پنجاب و نقاب ظاهر و هویدا است تا انشاء الله
 بتائیدات جامه کهنه را از جسم و جان دور کنی و
 بخلع جدید با فیر مغتر کردی اینست که در ظهور بعد
 انفسیکه سبقت یافتند بایمان از کل من علی الارض
 و شریک زلال معرفت را از جمال احدیت نوشیدند و
 باعلی معارج ایمان و ایقان و انقطاع و ارتقاء جستند
 حکم رجوع انفس قبل که در ظهور قبل باین مراتب



فانز شدند بر این اصحاب ظهور بعد میشود و اسماء و رسم
فعل و قول و امر زیرا که آنچه از عباد قبل ظاهر شد از این
عباد بعد بعینه ظاهر و هویدا گشت مثلا اگر شاخه
کلی در مشرق ارض باشد و در مغرب هم از شاخه دیگر
ان کل ظاهر شود اطلاق کل بر او میشود و دیگر در این مقام
نظر بحد و ذات شاخه و هیئت آن نیست بلکه نظر
بر آنچه عطریت کرد در هر دو ظاهر است پس نظر از
حد و ذات ظاهر و ظاهر و منزقه کن تا هر را بیک اسم و
یک رسم و یک ذات و یک حقیقت مشاهده نمائ
و اسرار رجوع کلمات را هم در حر و فات تا از ملاحظه
فرمائی قدری تفکر در اصحاب عهد نقطه فرقان نمائ که
چگونه از جمیع جهات بشری و مشتهیات تقنیات
قدس آنحضرت پاک و مقدس و منقطع گشتند و قبل
از هم اهل ارض بشفیق لقا که عین لقا و الله بوده و نیز
شدند و از کل اهل ارض منقطع گشتند چنانچه
کرد در مقابل انظهر ذوالجلال چگونه جان نثار میفرمودند
و حال همان ثبوت و سوخ و انقطاع را بعینه ملائکه
فرماد در اصحاب نقطه بیان راجع شد چنانچه ملاحظه



ملاحظه فرموده اید که چگونگی این اصحاب از بدایع جو
 رب الارباب علم انقطاع بر رزق امتناع بر او فرستند
 باری این انوار از یک مصباح ظاهر شده اند و این انوار
 از یک شجره روئیده اند فی الحقیقه فرقی ملحوظ ندر
 تغییری مشهود نرکل ذلك من فضل الله یؤتیه من
 یشاء من خلقه انشاء الله از ارض نقی احترام جویم
 و بجز اثبات در اینم تا عوالم جمع و فرق و توحید و
 تفرید و تجرید و تجرید الهی با بصیرتیکه مقدس از عنایت
 و اضدادات مشاهده کنیم و با علی افق قرب قدر
 حضرت معانی پر و از کنیم نماشیم پس از این بیانات
 معلوم شد که اگر در آخر طلعی بیاید و قیام نماید
 بر امریکه طلعت اول لا اول هر این صدق طلعت اول بر قیام نمود بر او
 طلعت آخر میشود زیرا که طلعت آخر لا آخر قیام نمود
 بهمان امر که طلعت اول لا اول بر انقیام نمود اینست
 که نقطه بیان روح ما سواه فذاه شمس احدی را
 بشمس مثال زده اند که اگر از اول لا اولی الی آخری لا
 آخر طلوع نماید همان شمسات که طالع میشود حال
 اگر گفته شود این شمس همان شمس اولی است صحیح است



و اگر گفته شود که رجوع انشعرات ایضا صحیح است و هم
چنین از بیان صادق میاید ذکر ختمیت بر طالع بد
بر انقیام فرمود و این طلب با اینکه چه قدر واضح است
نزد شاربان صهبای علم و ایقان مع ذلك چه مقدار
از نفوس که بسبب علم بلوغ باین طلب بدکر خاتم
النبیین محتجب شده از جمیع موضعات محجوب و ممنوع
شده اند با اینکه خود آنحضرت فرمودند اما النبیین
فانا و هم چنین فرمودند من ادم و نوح و موسی ^{علیهم}
چنانچه ذکر شد مع ذلك تفکر نماید که بعد از آن
که بر انحال ازلی صادق میاید با اینکه فرمودند من
ادم اولی بهمین قسم صادق میاید که بفرمایند من ادم
اخر و همچنانکه بدو انبیاء را که ادم باشد بخود نسبت
دادند بهمین قسم ختم انبیاء با انحال الهی نسبت دادند
میشود و این بسی واضح است که بعد از آنکه بدو ^{النبیین}
بر آنحضرت صادق است همان قسم ختم النبیین صادق
اید و باین طلب جمیع اهل ارض در این ظهور ممتحن
شده اند چنانچه اکثری بهمین قول تمسک جستند
از صاحب قول معروض شده اند و بدانیم که این قوم از



از اولیت و آخریت حق جل ذکره چه ادراک نموده اند
 اگر مقصود از اولیت و آخریت اولیت و آخریت ملکی
 باشد هنوز که اسباب ملکی باخرین پیدا پس چگونه
 بر اندازد احدیة صدق میاید بلکه در این رتبه
 اولیت نفس آخریت و آخریت نفس اولیت است
 باری همین قسم که در اول اول صدق آخریت بران
 مرتبه غیب و مشهود میاید همان قسم بر مظاهر امر
 در حینکه اسم اولیت صادق است همان حین اسم
 آخریت بر او صادق میاید در حینکه بر سیر بدیئت
 جالسند همان حین بر عرض ختمیت ساکن و اگر بصر
 حدید یافت شود مشاهده می نماید که مظهر اولیت و
 آخریت و ظاهریت و باطنیت و بدیئت و ختمیت این
 ذرات مقدسه و ارواح مجرد و انفس الهیه هستند
 و اگر در هوای قدس کان الله ولم یکن من شیء طایر
 شوی جمیع ان اسماء را در انصاحت معدوم صرف
 صرف و مفقود بحت بینی و دیگر هیچ باین حجات و
 اشارات و کلمات محجب نشوی چه لطیف و بلند است
 این مقام که حیرتیل سبیل سبیل بخوید و طیر قدسی بی



اعانت غیبی طیران نماید حال قول حضرت امیر ادرک
نما که فرموده کشف سجات الجلال من غیر اشاره این ذکر
خاتم النبیین و امثال او است و از جلد سجات مجلل علماء
عصر و فقهای زمان ظهور نزد جمیع نظر بعدم ادراک
و اشتغال و حبت و بر بایت ظاهره تسلیم امر الله نمینما
بلکه گوش نمیدهند تا نغمه الهی را بشنوند بل بچگونگی
اصابعهم فی اذانهم و عبادهم چون ایشان از من دون
الله و لم خود اخذ نموده و منتظر رد و قبول انجشها
مستند هستند زیرا که از خود بصر و سمع و قلبی
ندارند که تمیز و تفصیل دهند میان حق و باطل با
اینکه همه انبیا و اصفیا و اولیا من عند الله امر فرمودند
که بچشم و گوش خود بشنوند و ملاحظه نمایند مع
ذلك معنی بنص انبیا ننگشته تابع علمای خود بوده
و خواهند بود و اگر مسکینی و یا فقیری که عاری
از لباس اهل علم باشد بگوید یا قوم اتبعوا اللین
جواب گویند که این همه علماء و فضلا با این ریاست
ظاهره و لباس مقطعه لطیفه تفهمیده اند و حق را
از باطل ادراک نموده اند و تو و امثال تو ادراک



ادراك نموده ايد و نهايت تعجب منمائيد از چنين قول
 با اينکه امم سلف اکثر و اعظم و اکبرند و اگر کثرت و کبر
 علم سبب و علت علم و صدق باشد البته امم سابقه و
 و اسبقند و با اينکه اين نقره هم معلوم و واضح است
 که در جميع احيان ظهور مظاهر قدسيه علمای عهد
 مردم را از سبيل حق منع مينودند چنانچه در جميع
 کتب و مسطورات واحدي از انبيا مبعوث نشدند
 مگر آنکه محل بغض و انکار و رد و ست علماء گشتند
 قاتلم الله بما فعلوا من قبل و من بعد كانوا ان
 يفعلون حال کدام ججات جلال اعظم از اين هيات
 اضلال است و الله کشف ان اعظم امور است و
 خرقش اکبر فعل و فقنا الله و اياکم يا معشر الروح
 لعل انتم بذلك في زمن المستغاث توقفون
 من لقاء الله في ايامه لا تحجبون اين ذکر خاتم
 النبيين و امثال او است ججات مجلل که کشف او
 اعظم امور است نزد اين هم رعا و جميع باين
 ججات محدود و ججات عظيمه محتمل مآند اند ايا
 نغمه طيره و پيرانشيده ايد که مي فرمايد الف فاطمه



نکاح نمودم که هر دختر محمد بن عبد الله خاتم کنبین
بودند حال ملاحظه فرمایا که چه قدر از اسرار در سر ^{قلب}
علم الهی مسطور است و چه مقدار جواهر علم او در
خزائن عصمت مکنون تا یقین نمائی که صنع او را
بدایت و نهایت نبوده و نخواهد بود و فضای قضا
او اعظم از اوست که به بیان تحدید شود و یا طیر ^{الفتنة}
او را طی نماید و تقدیرات قدرتی او اکر از اوست که
با و راک تقرضت می شود و خالق از اول لا اول بوده
و آخری او را اخذ نکرده و مظاهر جمال او از نهایت لا
نهایت خواهد بود و ابتدائی او را ندید حال ^{دین}
بیان ملاحظه فرمایا که چگونه حکمان بر جمیع این
طلعات صدق می نماید و همچنین نعمت جمال ازلی
حسین بن علی را ادراک فرمایا که در بیان میفرماید
که مضمون آن اینست که بودم با الف ادم که فاصله
ه ادم با دم بعد خمین الف سبز بود و با هر یک
و لایت پدرم را عرض نمودم و تفصیلی ذکر ^{مستند} میفرماید
تا آنکه میفرماید الف مرتبه جهاد نمودم در سبیل الهی
که اصغر و کوچک تر از هر مثل خیر بود که پدرم



کتابخانه

پدرم با کفار محارب و مجادلر نمود حال انرا ختم و
 رجوع و لا اولیت و لا اخریت صنع هر را از این دو ترویج
 ادراک فرمایاری ای جیب من مقدس است نغمه
 لاهوت که با سماع و عقول ناسوت محدود شود
 نملر وجود کجا تواند بعصر معبود قدم گذارد اگر
 چه نفوس ضعیف از عدم ادراک این بیانات معضله
 انکار نمایند و امثال این احادیث را نفی کنند بلی لا
 يعرف ذلك الا اولوا الالباب بیانرا در هر مطلب
 مکرر نمودیم که شاید هر نفس از عالی و ادانی از این
 بیانات بقدر و اندازه خود قسمت و نصیب بر
 دارد و اگر نفسی از ادراک بیانی عاجز باشد از بیانی
 دیگر مقصود خود را ادراک نماید لیعلم کل اناس
 مشرهبه قسم بخدا که این جماعت تراجی و اخیر از این
 نغمات نغمه هاست و جز این بیانات رموزها که
 هر نکته از ان مقدسات از انچه بیان شد و از قلم جا
 کشت تا مشیت الهی چه وقت قرار گیرد که در سرهای
 معانی بجا باز تصور روحانی قدم ظهور بعصر
 قدم گذارند و ما امرنا الا من بعد اذنه و ما من قدره



الأجوله وقوته وما من الله الأهوله الخلق والامر وكل
بامره يستنطقون ومن اسرار الروح يتكلمون ان قبل دو
مقام از برای شمس مشرقه از مشارق الهیه بیان
نمودیم یکی مقام توحید و رتبه تفرید چنانچه از قبل ذکر
شد لا نفرق بین احد منهم و مقام دیگر مقام تفصیل
و عالم خلق و رتبه بشری است در این مقام هر کدام را
هیكلی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر و حدیثی
مخصوص است چنانچه هر کدام با سنی موسوم و صوفی
موصوف و بامری بدیع و شرعی جدید ما مورند
چنانچه میفرماید تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض
و منهم من كلم الله و رفع بعضهم درجات و اتينا
عیسی بن مریم البقیات و ایدناه بروح القدس نظر
باختلاف این مراتب و مقاماتست که بیانات و کلمات
مختلفه از ان ینابیع علوم سبحانی ظاهر میشود و الا
فی الحقیقه نزد عارفین معضلات مسائل الهیه جمیع
در حکم یک کلمه مذکور است چون اکثر ناس اطلاع بر
مقامات مذکوره نیافتند انست در کلمات مختلفه
انها کل متحدہ مضطرب و متزلزل میشوند باری



باری معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات
 کلمات از اختلافات مقامات نیست که در مقام ^{حمد} توحید
 و علو تجرید اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت
 صرف و هویت بحت بر آنخواهر وجود شده و میشود
 زیرا که جمیع بر عرش ظهور را الله ساکنند و بر کرسی
 بطون الله واقف یعنی ظهور را الله بظهورشان ظاهر
 و جمال الله از جمالشان باهر چنانچه نجات ربوبیه
 از این هیات کل احدیه ظاهر شد و در مقام ثانی که
 که مقام تمیز و تفصیل و تحدید و اشارات و دلالات
 ملکیت است عبودیت صرف و فقر بحت و فنا ی
 بات از ایشان ظاهر است چنانچه میفرماید اتی عبد
 عبد الله و ما انا الا بشر مثکم و از این بیانات محققه
 مثبتة ادراک ما مسائل مسئول خود را که کثرت
 نموده بودی تا در دین الهی را شیخ شوی و از اختلافات
 بیانات انبیا و اصفیا متزلزل نشوی و اگر شنید
 شود از مظاهر جامعراتی انا الله حق است و بر بی
 در آن نیست چنانچه بکرات برهن شد که بظهور
 وصفات و اسمای ایشان ظهور را الله و اسم الله و صفات



الله در ارض ظاهر این است که میفرماید ما ریت اذیت
ولکن الله رعی وهم چنین ان الذین یبایعونک انما
یبایعون الله واکر نعمتی رسول الله برابرند این نیز
صحیح است و شکی نیست در آن نه چنانچه میفرماید ما
کان محمد ابا احد من رجالکم و لکنه رسول الله و در انفق
همه رسلند از نزد ان سلطان حقیقی و کینونت از او
اگر جمیع نداء انا خاتم النبیین برابرند انهم حق است و
و شبهه راه ندر و سبیلی ندر زیرا که جمیع حکم یک ذات
و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند
و هم مظهر بدیئت و ختمیت و اولیت و آخریت و
ظاهریت و باطنیت ان روح الارواح حقیقی و سبیل
السوانج از لیند و هم چنین اگر بفرمایند نحن عباد
الله این نیز ثابت و ظاهراست چنانچه بظاهر در مشقی
رتبه عبودیت ظاهر شد اند که احدی را یاری
نکرد این نحو از عبودیت ظاهر شود اینست که انجوهر
وجود در مقام استغراق در بحار قدس صمدانی و
استبلاغ معارج معانی سلطان حقیقی از کار ربوبیت
و الوهیت از ایشان ظاهر شد اگر چه در است ملاحظه



ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی و فنا در خود
مشاهده نموده اند و در مقابل همتی مطلق و بقای صرف
که خود را معدوم صرف دانسته اند و ذکر خود را در انفس
شکر شمرده اند زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل بر هستی
و وجود است و این نزد وصلان بسر خطا چه جای آنکه
ذکر غیر شود و لسان و دل بغیر ذکر جانان مشغول شود و
یا چشم غیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش غیر نغمه او بشنود
و یا رجل بغیر سبیل او مشی نماید و در این زمان نسبت
الله و زید و روح الله احاطه نموده قلم از حرکت ممنوع
و لسان از بیان مقطوع گشته باری نظر باین مقام ذکر
و بوییت و امثال ذلک از ایشان ظاهر شده در مقام
رسالت اظهار رسالت فرمودند و هم چنین در هر
مقام با اقتضای آن ذکر فرمودند و هم در نسبت نوح
داده اند از عالم امر الی عالم خلق و از عوالم ربوبیه
الی عوالم ملکیه اینست که آنچه بفرمایند و هر چه ذکر
نمایند از الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت
و ولایت و امامت و عبودیت همه حق است و شبهه
در آن نیست پس باید تفکر در این بیانات که استلا



شده نمود تا دیگر از اختلافات اقوال مظاهر غیبیه و
مطالع قدسیه احدی را اضطراب و تزلزل دست ندهد
باری در کلمات شمس حقیقت باید تفکر نمود و اگر در
نشد باید از واقفین مخازن علم سؤال شود تا بیان
فرمایند و رفع اشکال نمایند نه آنکه بعقل ناقص خود
کلمات قدسیه را تفسیر نمایند چون مطابق قر و
هوای خود نیابند بنای رقه و اعتراض گذارند چنانچه
الیوم علماء و فقهای عصر که بر مسند علم و فضل نشسته اند
و جهل را علم نام گذاشته اند و ظلم را عدل نامیده اند اگر
بجولات خواطر خود در از شمس حقیقت سؤال نمایند
و جواب موافق آنچه فهمیده و یا از کتاب مثل خود
ادراک نموده اند نشنوند البتة نفی علم از معدن و
منبع علم نمایند چنانچه در هر زمانی این واقع شد مثل
مذکور شد در سؤال از اهل کربلا از سید وجود نمودند
و آنحضرت با امر الهی فرمود نذھی موافقت للناس بعد
از استماع نفی علم از آنحضرت نمودند و هم چنین در ایه
روح میفرماید ایسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربه
الروح من امر ربه و چون این جواب مذکور شد



فریاد و او یلا بر آوردند که جاهلیکه نمیدانند روح
 چه چیز است خود را عالم علم لایق میدانند و ایوم چون
 ملای عصر با اسم آنحضرت مفتخرند و ابا و خود را هم مدعی
 دیده اند لهذا تقلید احکامش را قبول دارند چنانچه اگر
 انصاف باشد ایوم در امثال این مسائل مستطوعین
 جواب بشنوند البتة نمایند چنانچه نمودند با آنکه
 انجوهر وجود مقدسند از کل این علومهای مجعول
 و منزّه اند از جمیع این کلمات محدوده و متعالیند از
 ادراک هر مدرکی کل این علوم نزد انعلم کذب صرف
 و جمیع این ادراکات افک محض بلکه هر چیز از انمقاد
 حکمت الهی و مخازن علم صمدانی ظاهر میشود علم همان
 و العلم نقطه کثره الجاهلون دلیل بران و العلم نوز
 یقذفه الله فی قلب من یشاء مثبت این بیان باره
 چون معنی علم را ادراک نموده اند و افکار مجعول
 خود را کفناشی از جهل شده اسم انرا علم گذاشته بر
 مبدع علوم وارد آورده اند چنانچه دیده و شنیده اید
 مثلا در کتاب یکی از عباد که مشهور بر علم و فضل
 و خود را از صناید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین



و قد و سب نموده کرد در هر جای از کتاب و نال و بجا و تحری
مشهور است و این بنده چون ذکر او را بسیار شنیده بود
اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه نمایم هر چند
این بنده اقبال ملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم و لکن
چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر
بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتاب او ملاحظه
و جواب سائلین بعد از معرفت و بصیرت داده شود
باری کتب عربیه او بدست نیفتاد تا اینکه شخصی در
ذکر نمود که کتابی از ایشان که مسمی با رشاد العوام است
در این بلد یافت میشود اگر چه از این اسم رایج کبر و غرور
استشمام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده و
جمیع مراتب اوفی الحقیق از همین اسم کتاب معلوم و مبر
شد که در سبیل نفس و هوی سال کند و در تیه جهل
و عما ساکن کو یا حدیث مشهور را فراموش نموده اند
که میفرماید العلم تمام المعلوم و القدرة و القوه تمام الخلق
با وجود این کتاب را طلب نموده چند روز معدوم
نزد بنده بود که کو یاد و مرتبه در او ملاحظه شد از قضا
مرتبه ثانی جائی بدست آمد که حکایت مراجع سید



لولاك بود ملاحظه شد كه قریب بدیت علم او از بد شرط
معرفت معراج نوشتند و هر چه مستفاد شد كه اگر نفس
این علوم درست ادراك نموده باشد بمعرفت این امر
عالی متعالی فائز نگردد و از جمله علوم علم فلسفه و علم
کیمیا و علم سیمیا مذکور نموده و ادراك این علوم قاصد
مردوده و اشراط علوم باقیه قدسیه شریعه سبحان الله با
این ادراك چه اعتراضات و تهمتها که بهیچ علم نا
مستاهی الهی آورده نفع مآل متهم داری کسانیرا که حق
کرد امین مخزن هفتم طبق و یک نفر از اهل بصیرت و دانش
و صاحبان علوم و عقول ملتفت این فرخانات نشده با
اینکه بر هر صاحب بصیرتی واضح و هویداست که این کوه
علومات لم یزل مردود حق بوده و هست و چگونه علوم
مردود است نزد ملای حقیقی ادراك ان شرط ادراك
معراج معراج میشود با اینکه صاحب معراج حرفی از این
علوم محدودده محجوبه حمل فرموده و قلب میزانستید
لولاك از جمیع این اشارات مقدس و مقرر بوده چه
خوب میگوید جمله ادراکات بر رخهای لنك خوشو
باد پرتان چون خذنگ والله هر کس بخواند سر معراج



ادراك نمايد و يا قطره از اين بحر بنوشد اگر هم اين علوم نزد
 او باشد يعنى مرآت قلب او از نقوش اين علوم غبار
 گرفته باشد البتة بايد پاک و منزّه نمايد تا سر اين امر در ^{قلب}
 او تجلی نمايد و اليوم متغستان بحر علوم صمدانى و سکنان
 فلک حکمت ربانى مردم را از تحصيل اين علوم نهى مي فرمايد
 و صدر منير شان بجد الله منزّه از اين اشارت و
 مقدس از اين حجاب اکر اکر ميفرمايد العليم
 حجاب اکر بنا رحمت يار سوختيم و خيمه ديگر بر افراييم
 و باين افتخار ميمنائيم که الحمد لله که حجابات جلال را بنا
 جمال محبوب در يديم و جز مقصود در قلب جانداريم نه
 بعلى جز علم با و متمسکيم و نه معلومى جز اتجلى انوار او
 متشبت بارى بيار متعجب شدم در اين بيانات نذير
 مگر اينکه مينو اهد بر مردم برساند که جمیع اين علوم نزد
 ايشانست با وجود اينکه قسم بخدا نسيه از رياض علم
 الهى نشنيد و بر حرفى از اسرار حکمت ربانى اطلاع
 نيافته بلکه اگر معنی علم گفته شود البتة مهتر شود و جبل
 وجودش منداک کرد و با وجود اين اقوال خسيف بچ
 يافته معنی چه دعويها نموده فسحان الله چه قدر متعجبم از
 اين زهد



مرد میگردد و گوید اند و تابع چنین شخصی شده اند تیراب
 قناعت نمود و اقبال جستند و از رتبه بالا رباب ^{معرض}
 کشته اند و از غم بلبل و جمال کل بنعیب زاغ و جانا
 کلاغ قناعت نموده اند و دیگر چیزها ملاحظه
 شد از کلمات مجبوله این کتاب که فی الحقیقه حیف است
 که قلم بنحیر ذکر این مطالب شود و یا اوقات مصروف
 بان گردد و لیکن اگر محلی یافت میشد حق از باطل و
 نور از ظلمت و شمس از ظل معلوم میامد از جمله ^{مسئله}
 این مردم مدعی بان شده صنعت کیمیا است بسیار ^{لایم}
 که سلطانی و یا نقی که مقتدر باشد ظهور این علم
 از عالم لفظ بعالم و از قول بفعل از ایشان طلب نماید
 و این بجهت علم فایز اهد کرده و دعوی این گونه علوم ننموده
 و بلکه کون این علوم و فقدان انرا علت علم و جهل
 نمیدانم با این مردم در همین فقره قیام نمائیم تا صدق
 از کذب معلوم شود و لیکن چه فائده از ناس اینها
 جز زخم سنان ندیده ام و غیر ستم قتل چیزی نخشیده
 هنوز اثر جدید بر کردن باقی است و هنوز علائم
 جفا تمام بدن ظاهر و در مراتب علم و جهل و عرفان



وایقان او در کتابیکه تولاک نشده از او امر ذکر شده اینست که
میفرماید آن شجره الزقوم طعام الاثم و بعد بیانات دیگر
میفرماید تا اینکه منتهی میشود باین ذکر ذوق انک انت
الغیز الذکریم ملتفت شوید که چه واضح و صریح وصف
او در کتاب محکم ذکر شده و این شخص هم خود را در کتاب
خود از بابت خفض جناح عبد اثم ذکر نموده اثم فی
الکتاب و غزیز بین الانعام و کریم فی الاسم تفکر
در این مبارکه نموده تا معنی الارطب و الیابس الای
کتاب مبین درست در لوح قلب ثبت شود با وجود
این جمعی معتقد باور شده از موسی عهد اعراض نموده
بسامری جهل تستک جسته اند و از شهر معانی
که در سماء لایزالی الهی مشرق است معرض گشته اند
و کان لم یکن انکاشته اند باری ای برادر من
لؤلؤ علم و حلم ربانی جز از معدن الهی بدست نیاید
و را چیزی بجان معنوی جز از کلزار حقیقی است شما
نشود و کلهای علوم احدیه جز از مدینه قلوب
صافیه نروید و البلد الطیب یخرج نباته باذن
ربه و الذخبت لا یخرج الا نکدا و چون معلوم گشت



کت که تغنیات و رفاة هوئیة را احده ادراک نماید الا ان
 لهذا بره نفعی لازم و واجبات که مشکلات مسائل
 الهیة و معضلات اشارات قدسی را بر صاحبان افند
 منیره و حاملان اسرار احدیة عرضه دارد تا بتایید
 ربانی و ایاضات الهی حل مسائل شود نه بتاییدات علوم
 اکتسابی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون ولیکن
 ای برادر شخص مجاهد که اراده نمود که قدم طلب
 سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در
 بدایت امر قلب را که محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیب
 الهیست از جمیع عبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات
 مظاهر شیطانی پاک و مزره فرماید و صدر را که سر
 ورود و جلوس محبت محبوب از لیت لطیف و نظیف
 نماید و هم چنین دل را از ملاقات و کل یعنی از جمیع
 نقوشات شجیه و صور ظلمیر مقدس گرداند بقسمی
 آثار حب و بغض در قلب نماید که مبادا انحراف و بخت
 بیدلیل میل دهد یا بغض او را از جهتی منع نماید
 چنانچه الیوم اکثری باین دو وجه از وجه باقی و
 رفرف معانی بازمانده اند و شبان در صراهای



ضلالت و فسیان میچینند و باید در کل حین توکل حتی
نماید و از خاکی اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود
و بکسلد و بر تالار باب در بندد و نفس خود را بر
اهدک تو چی ندهد و افتخار و استکبار از روح قلب
بشوید و بصیر و اصطبار دل بندد و صفت را شعاری
نماید و از تکلم بیفائده احتراز کند چه زبان ^{افسرد} نارسیت
و کثرت بیان ستمی است هلاک کننده نار ظاهر ^{دول} اجسما
مخرف نماید و نار لسان ارواح و افتد و یکد از د اثر
ان نار بساعتی فانی شود و اثر این نار بقرنی باقی ماند
و غیبت و اضلالت شهره و با نغرضه قدم نکذارد
زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و جو
دارا بمیراند بقلیل فایده باشد و از طلب کثیر فایده ^{حیت}
منقطعین و اغنیمت شمارد و عزلت از مستکین
و متکبرین و اغنیمت شهره و اسکار با ذکر مشغول
شود و بی تمام همت و اقتدار در طلبان بنکار کند
و غفلتی اینار ذکر و جب بسوزانند و از ماسوی
الله چون برق در گذرد و بر بی نصیبان نصیب
بخشد و از محرومان عطا و احسان در بیغ ندارد



ندارد و رعایت حیوان را منظور دارد تا چهره
بافسان و اهل از جانان دیر بخندارد و از شماینت خلاق
از حق احتراز بخوید و آنچه را برای خود نمی پسندد بر
غیر ندی پسندد و نکوید آنچه را و ناکند و از خاطمان
در کمال استیلا درگذرد و طلب مغفرت نماید و بر
عاصیان قلم عفو در کشد و بجزارت شکر و زیرا
حسن خاتمه مجهول است ای بسا عاصی که در حین
موت بجزو ایمان موفق شود و خرقا چشود و بلا
اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقاء
روح تقلیب شود و با سفل در کات نیز ان مقربا بد
باری از جمیع این بیانات متقن و اشارات حکمت
که سالک و طالب جز خدا را فنا داند و غیر معبود را
معدوم شمرد و این شرایط از صفات عالین و سنجیه
روحانیتین است که در شرایط مجاهدین و مشی
سالکین در مناهج علم الیقین ذکر یافت و بعد از
تحقق این مقامات برای سالک فارغ و طالب صافی
لفظ مجاهد در باره او صادق میاید و چون بعمل آید
جاهد را فی نامؤید شد البتة بشارت لهدیتهم



سببنا مستبشر خواهد شد و چون سراج طلب و مجاهده
و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حب در
قلب روشن شد و نسیم محبت از شطر احدی و نزدیک
ظلمت و ضلالت و شک و ریب زایل شود و انوار
علم و یقین هم در کان وجود را احاطه نماید و از این حین
بشیر معنوی بپشارت روحانی از مدینه الهی چون
صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح ^{بصورت} در
معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و ^{تخلی}
روح القدس صمدانی حیات تازه جدید مبذول
دارد بقسمیکه خود را صاحب چشم جدید و گوش
بدیع و قلب و قوای تازه می بیند و رجوع بایات ^{ضمیمه}
افاقی و خفیات انفسی می نماید و بعین الله بدیع
در هر ذره باری مفتوح مشاهده نماید برای
وصول براتب عین الیقین و حق الیقین و نور
الیقین و در جمیع اشیا اسرار تجلی و وحدانیت و آثار
تخلی صمدانیت ملاحظه کند قسم بخدا که اگر سالک
سبیل هدای و طالب معارج تقی باین مقام بلند
اعلی و اصل کرد در ایچه حق را از فرنگهای پدید



۱۸۷
بعیده استنشاق نماید و صبح نورانی هدایت را از مشرق
کل شیئی ادراک کند و هر ذره و هر شیئی را و ادوات بر
محبوب و مطلوب نماید و چنان متمیز شود که حقرا
از باطل چون شمس از ظل فرق کند از مثلاً اگر نسیم
حق از مشرق ابداع و زرد و او مغرب اختراع باشد البتہ
استشمام کند و هم چنین جمیع آثار حقرا از کلمات
بدیعه و اعمال منیعہ و افعال لمیعہ از افعال و اعمال
و آثار ماسوی امتیاز دهد چنانچه لؤلؤ را از مہر
و انسان را پیر از خریف و حرارت را از سردت
و دماغ جان چون از زکام کون و امکان پاک شد
البتہ رایحہ جانان را از منازل بعیدہ بیاید و اثر
ان رایحہ عطر اقیان حضرت منان وارد شود و بدایع
حکمت حضرت بجائی در آن شهر روحانی مشاهده کند
و جمیع علوم مکنون را از اطوار و برتر شجره ان قدس
استماع نماید از تراب آمدینہ تسبیح و تقدیس رب
الارباب بکوش ظاهر و باطن شنود و اسرار مرجوع
و ایاب را بچشم سرملا حظ فرماید چه ذکر نمایم از آثار
و علامات و ظهورات تجلیات کربار سلطان اسما



وصفات در اندیشه مقدر شده بی اب رفع عطر نماید و
 بی نار حرارت محبت الله بیفزاید و در هر گیاهی حکمت بالغه
 معنوی مستورات و بر شاخسار هر گل هزار بلبل
 ناطق در جذب و شورش از لاله های بدیع تر ستر نار
 موسوی ظاهر و از نفحات قدس تر نغمه روح القدس
 عیسوی با هر بی ذهب غنا بخشد و بی فنا بقا عطا
 فرماید و در هر درخت نغمی مکنون و در هر ^{اش} ~~درخت~~
 صد هزار حکمت مخزون و مجاهدین فی الله بعد از ^{تقطیع} ~~تقطیع~~
 از ماسوی چنان با اندیشه انس گیرند که انی از ان منفک
 نشوند دلائل قطعیه را از سنبل انمخل شوند و
 براهین واضح را از جلال کل و نوای بلبل اخذ نمایند
 و این مدینه در رأس هزار سنه او ازید تجدید شود
 و تنهین باید ایحیب من باید جهدی نمود تا بان
 مدینه و اصل شویم و بعنایت الهی و تفقدات ربانی
 کشف جات جلال نهائیم تا با استقامت تمام جان
 پزمرده را در ره محبوب تازه نشان نهائیم و صد هزار
 عجز و نیاز را بریم تا بان فوز یافت شویم و ان مدینه ^۴
 در هر عهدهی مثلا در عهد موسی نور است بود و



۱۴۴
و در زمن عیسی انجیل بود و در عهد محمد رسول
الله فرقان بود و در این عصر بیان و در عهد من
یبعثه الله کتابا و کدر جمع کل کتب با و است ^{مهمین} و
بر جمیع کتب و در ایند این از نراق مقدر است و
نعم باقیه مقرر غذای روحانی بخشد و نعمت قد
چشاند بر اهل تجرید نعمت توحید عطا فرماید
نصیبانرا نصیب گم نماید و او ارکان حقایق ^{چهار}
کاس علم عنایت کند و هدایت و عنایت و علم و معرفت
و ایمان و ایقان کل من فی السموات و الارض در این
مداین مکنون و مخزون گشته مثلا فرقان از برای
امت رسول حصن محکم بوده که در میان او هر
که داخل شد از رمی شیاطین و ریح مخالفین و
ظنونات مجتثه و اشارات شرکیه محفوظ ماند چنین
مزدوق شد بقوا که طیبه احدیه و اثمار علم شجر الهی
و از انهار ماء غیر اسن معرفت نوشید و خراسرار
توحید و تفرید چشید چنانچه جمیع مایحتاج
امت در احکام دین و شریعت سید المرسلین در آن
رضوان مبین موجود و معین گشته و او است



باقیه برای اهلش بعد از نقطه فرقان زیرا مسلم است حکم
او و محقق الوقوع است امر او و جمیع مامور باقیع او
بوده اند تا ظهور بدیع ستین و او است که طالبان را
برضوان وصال میرساند و مجاهدان و مهاجران را
بسرادق قرب فائز فرماید دلیلی است محکم و محتمل است
اعظم و غیره از روایات و کتب و احادیث این فخر
زیر حدیث و صاحبان حدیث وجود و قولشان
بحکم کتاب ثابت و محقق شد و دیگران که در احادیث
اختلاف بسیار است و شبیه پشمار چنانچه نقطه
فرقان در آخر فرمودند که اتی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله و عترتی با اینکه احادیث بسیار که از منبع
رسالت و معدن هدایت نازل شده بود با وجود
این جز ذکر کتاب چیزی فرمودند و او را سبب اعظم
و دلیل اقوم برای طالبان مقرر فرمودند که هارے
عباد باشد الی یوم معاد حال چشتم انصاف و قلب
ظاهر و نفس زکی ملاحظه فرمایند که در کتاب خدا
که مسلم بین طرفین است از اهل عامه و خاصه چه
حجت برای معرفت خود عباد قرار فرموده باید بیند



۱۳۵

بند و شما و کل من علی الارض بنور او تمسک جست
حقرا از باطل و ضلالترا از هدایت تمیز دهیم و فرق
گذاریم زیرا که هجت منحصر شد بدو یکی کتاب و دیگری
عترت عترت که از میان رفت پس منحصر شد بکتاب
و در اول کتاب میفرماید ألم ذلک الکتاب لا ریب
فیه هدی للتقین در حروف مقطعہ فرقان اسرار
هو تیر مکنو مستور کشت و لئالی احد تیر در صدق
این حروف مخزون شده که این مقام مجال ذکر آن نند
ولیکن بر حسب ظاهر مقصود خود انحضرت است که
با و خطاب میفرماید یا محمد این کتاب منزله از سماء
احدی نیست ریبی و شکی در او هدایتی است بر
پرهیزکاران ملاحظہ فرمائید که همین فرقان مقرر
و مقدر فرموده برای هدایت کل من فی السموات
والارض و بنفسه ان ذات احد تیر و غیب هو تیر
شهادت داده بر آنکه شک و شبهه در او نیست
که هادی عباد است الی یوم معاد ایا انصاف هست
که ثقل اعظم را که خدا شهادت بر حقیقت او داده و
حکم بر حقیقت او فرموده این عباد در او شک ننمایند



و یا شبهه کنند و یا آنکه امری را که او سبب هدایت ^{صورت} و
بمعارج معرفت قرار فرموده از او اعراض نمایند و امری را
طلب نمایند و یا بحرف فرخند تا سر تشکیک نمایند که
فلان چنین گفت و فلان امر ظاهر نشده و حال آنکه اگر
امری و یا احدی غیر کتاب الهی علت و دلیل برای هدایت
خلق بوده البتّه در ایام مذکور محضت باره باید از امر
میر الهی و از تقدیر مقدره صمدانی که در ایام ذکر
یافت تجاوز ننمائیم و کتب بدیع را مصدق شویم چه
اگر تصدیق این کتب را ننمائیم تصدیق این ایام مبارک
نشده و چنانچه این واضح است که هر کس تصدیق فرقان
نمودنی الحقیقه مصدق کتب قبل از فرقان هم نبوده
و این معانی از ظاهر این ایام مستفاد میشود و اگر
معانی مستوره او ذکر شود و اسرار مکنونه او بیان
کردد البتّه زمان باخر نرساند و کون حمل ننماید و
کان الله علی ما قول شهید و هم چنین در جای دیگر
میفرماید ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فانوا
بسورۃ من مشرک و ادعوا شهداکم من دون الله ان
کنتم صادقین که ترجمه ظاهر این اینست که اگر بودید ^{شما}



شما در شك و شبه در آنچه که ما نازل فرمودیم بر
 عبد خود محمد پس بیارید سوره بمثل این سوره
 منزله و بخوانید شهدای خود را یعنی علمای خود را تا
 اعانت نمایند شما را در انزال سوره اگر هستید از آن
 گویان حال ملاحظه فرمائید چه مقدار عظیم است شك
 ایات و بزرگ است قدر آن که حجت بالغه و برهان
 کامل و قدرت قاهره و مشیت نافذ با و ختم فرمود
 و هیچ شیئی را انسلطان احدی در اظهار حجت خود او
 با و شریک نفرموده چه میان حجج و دلائل ایات بمنزله
 شمرات و سوای او بمنزله نجوم و اوست حجت
 باقیه و برهان ثابت و نور مضمیئه از جانب سلطان
 حقیقت در میان عباد هیچ فضلی با و نرسد و هیچ
 امری بر او بقت نکند کثر لئالی الهی است و محض
 اسرار احدیت و اوست خیط محکم و جبل مستحکم و
 عروه وثقی و نور لایطفی شریعه معارف از او در
 جریانست و نار حکمت بالغه مدانی از او در فوران
 این ناریت که در یک حین دو اثر از او ظاهر است
 در مقبلین حرارت حیات حادث نماید و در مغضبین



برودت غفلت و در این فوق باید از امر الهی نگذریم و با نجات
 خود قرار فرموده راضی شویم و سر بنهیم خلاصه حجت و برهان
 این آیه منزل اعظم از آنست که این دلیل تواند اقامه دلیل نماید
 و الله يقول الحق وهو يهدي السبيل وهو القاهر فوق
 عباده وهو العزيز الجميل وهم حينئذ سيفر ما يد تلك آيات
 الله نتلوها عليك بالحق نبأى حديث بعد الله و آيات
 يؤمنون سيفر ما يد اينست آيات منزله از سماء هو تخرج
 بر شما پس بکدام سخن بعد از ظهور حق و نزول آيات
 او ایمان میاورند اگر تلویح این امر را ملتفت شوی ^{فهمی}
 که هرگز مظهري اکبر از انبیا نبوده و حجتی هم اکبر و اعظم
 از آيات منزله در ارض ظاهر نشده بلکه اعظم از این حجت
 حجتی ممکن نه الا من شاء ربك و در جای دیگر میفرماید
 ويل لكل افلاك انتم يسمع آيات الله نتلى عليه ثم يصير
 مستكبرا كان لم يسمعها فبشرها بعذاب اليم يعني و ان
 بر افك کنند کنکار که میشوند آيات نازل از سماء
 مشیت الهی را که خوانده میشود بر او پس استکبار
 مینماید که گویند شنیده اند از پس بشارت ده او را
 بعد از در دناك اشارات همین آیه کل من في السموات



۱۵۰
السموات والارض واللوکان الناس فی آیات ربهم
یتفرسون چنانچه الیوم میشنوید که اگر از آیات الهی
قرائت شود احدی اعتنا ندارد که کو یا پست ترین ^{اها}
نزدشان آیات الهیست و حال آنکه اعظم از آیات امری
نبوده و نخواهد بود بگو یا ایشان ای پخیران میگوئید
انچه را قبل پدیران شما گفتند اگر ایشان ثمر از شجره ^{ضره}
خود دیدند شما هم خواهید دهید و غنقیرب بیا و خود
در نار مقرر خواهید یافت فالنار مثویهم فیس مثوی
الظالمین و در جای دیگر میفرماید و اذا علم من
آیاتنا شیئا اتخذها هزوا اولئك لهم عذاب مهین
یعنی در وقتیکه عالم شود از آیات ما شیئی را اخذ ^{ید} نمائید
او را از روی استهزا و از برای ایشانست عذاب خا
کننده از جلد استهزا این بود که میگفتند معجزه دیگر
ظاهر نما و برهان دیگر بیار آن یکی فانزل علینا ^{للسف}
من السماء می گفت و دیگران کان هذا حق فانزل
علینا حجارة من السماء مذکور میداشت بمثل یهود
عهد موسی که تبدیل نمودند مائده سمائی را با شیاء
خبیثه سیر و پیاز انقوم هم طلب تبدیلی نمودند آیات



منزل را بظنونات بحسب کشف چنانچه الیوم مشاهده
میشود که مانند معنوی از سما در حمت الهی و غامر
مکرمت بجائی نازل است و بجور حیوان در رضوان
جان با مر خالق کن فکان در موج و جریان و جمیع
چون کلاب بر اجساد میته مجتمع آمده اند و پیر که
شور که ملاح اجاج است قانع گشته اند چنان الله کما
تخیر حاصل است از عباد دیگر بعد از ارتفاع اعلام مدد
طلب دلیل مینمایند و بعد از ظهور شمس معلوم
باشارات علم تمسک جسته اند مثل آنست که از افتاب
در اثبات نور او حجت طلبند و یا از باران نیک
در اثبات فیض او برهان جویند حجت افتاب نور
اوست که اشراق نموده و عالم را فراهم گرفته و برهان
نیسان جو د اوست که عالم را بر داء جدید تازه فرو
بلی کور از افتاب جز که حاصل نداند وارض جز
از رحمت نیسان فضیله احصا نماید عجب نبود که از
قران نصیبی نیست جز نقشه که از خورشید جز که
نیابد چشم نابینا و در جای میفرماید و از اتلی علیهم
ایاتنا بینهات ما کان حجتهم الا ان قالوا یا ایها



بابائشان گنم صادقین یعنی در وقتیکه تلاوت کرده
 میشود برایشان آیات مانیت حجت ایشان مگر
 آنکه بگویند بیارید پدرهای ما را اگر هستید رات
 گویان مشاهده نما چه حجتها بران رحمتهای کامله
 میگرفتند بایاتیکه حرفی از ان اعظم است از خلاق سموات
 وارض و مردگان وادی نفس و هوی را بروح
 ایمان زنده میفرماید استهزا می نمودند و میگفتند
 پدرهای ما را از قبر بیرون آر این بود اعراض و تکبر
 قوم و هر کدام از این آیات بر کل من علی الارض حجتی است
 محکم و برهانی است معظم که جمیع ارض را کفایت میکند
 لوانتم فی آیات الله تفکرون و در همین آیه مذکور است
 لئالی اسرار مکنون است کرفی الجلد و ردی باینت
 شود و امیردکوش بجزفهای فرخرف عباد ملت
 که میگویند کتاب و آیاتان برای عوام حجت نمیشود
 زیرا که نمیفهمند و احصا نمیکند باینکه این قرآن
 حجت است برای مشرق و مغرب عالم اگر قوه ادراک
 او در مردم نبود چگونه حجت بر مردم کل واقع میشد
 از این قرار بر معرفت الهی هم نفعی مکلف نیست و



بودید در شك از آنچه آمد شماران بان تا چون هلاك
شد گفتند مبعوث نمیکرد اند خدا بعد از او و رسول
هم چنین اضلال میکند کسرا که او است لمسراف
کنند و شك او برند بود و در کار خود پس از
این اید و اراک فرمائید و یقین کنید که در هر عصر
امران عهد بایه از کتاب تمسك جست از این گونه
حرفهای مزخرف میگفتند که دیگر نبی نیاید و ابداع
مثل آنکه ایه انجیل و اگر مذکور شده علمای اولستد لا
بان نمودند که هرگز حکم آن مرتفع نمیشود و پیغمبر
مستقل مبعوث نکرد الا برای اثبات شریعت
انجیل و اکثری از ملل مبتلا باین مرض روحی
شدند چنانچه اهل فرقانرا میدینی که چگونه مثل
امم قبل بذكر خاتم النبیین محتجب گشته با اینکه
خود مقررند بر اینکه لا یعلم تا ویلد الا الله و الرسول
فی العلم بعد که راسخ در علوم و امها و نفسها و ذاتها
و جوهرها بیان میفرماید که قدری مخالف هو
ایشان واقع میشود اینست که میشنوی که چه
میگویند و چه میکنند و نیست اینها مگر از رؤسای



۱۵۵
رؤسای ناس در دین یعنی انها شیکه الهی بخیر هوی
اخذ کرده اند و بغیر از ذهب مذهبی نیافته اند و
بجایات علم محتجب گشته اند و بضلالت او گمراه شده اند
چنانچه بتصریح تمام رب الانام میفرماید افرایت من
من اتخذ الله هوبه و اضله علی علم و ختم الله علی
سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه
من بعد الله افلا تذکرون یعنی ایادیدیدانغافلرا
که گرفت خدای خواهشهای نفس خود را و اضلا
کرد او را خدا بر علی و مهر نهاد بر گوش و دلش
و دلش کرد و انید بر چشمهاش پرده پس که هتلا
میکند او را از بعد خدا ایاپند نمیگیرید در معنی
اضل الله علی علم اگر چه در ظاهر افست کرد گشت
ولیکن مقصود از این علمای عصرند که اعراض از
جمال حق نموده اند و بعلوم خود که از نفس و
هوی ناشی گشته متمسک شده بر نیا علم الهی
وامرا و احتجاج می نمودند قل هو نباء عظیم انتم
عنه معرضون و هم چنین میفرماید اذ انزل علیکم
ایاتنا بآیات قالوا ما هذا الا رجل یرید ان یرید ان یرید



عما كان ابائكم وقالوا ما هذا الا افك مفترى والحق يقول
وخون خوانده شود بر ایشان یعنی بر آن کفره فجر
ایات قدس احدیه گفتند ان مشرکان از حق بجز خبر
نیست این رسول پروردگار مکرر دیکر میجو اهد
منع کند شمار از آنچه که می رسیدند از ایدر هاه
شمار دیکر گفتند نیست این مکر کذب افترا کرده
شده بشنوبید نغمه قدس الطهر او فوای خوشی
صدا نیز اگر چگون در قلوب انداز فرموده مکن
ایات راجی زاری جسته منکرین کلمات قدسی
و بعد ناسرا ملاحظه فرمائید از کوشش قریب اعراض
و استکبار انحر و مانرا بر انحال قدس با اینکدان
جوهر لطف و کرم هیاه کل عدم را بر صدمه قدم هتلا
میفرمود و انفقیران حقیقیو ایشریه قدس غنا
دلالت می نمود مع ذلک بعضی می گفتند این مرد
افترا کنند بر پروردگار عالمیان و بعضی می گفتند
این منع کتده است ناس را از شریعت دین و
ایمان و برخی نسبت جنان میدادند و امثال
ذلک چنانچه الیوم مشاهده میکنید که چنانچه



سختهای لغوی با نحو هر بقا گفته اند و چه نسبتها و
 خطا که بان منبع و معدن عصمت داده اند با اینکه
 در کتاباطمی و الواح قدس حمدانی در جمیع او قرآن
 و کلمات انداز فرموده مکذبین و معرضین آیات
 منزله را و بشارت فرموده مقبلین انرا با وجود ان
 چه قدر اعتراضات که بر آیات منزله از سموات
 قدسیه بدیهه نمودند و حال آنکه چشم امکان چنین
 فضلی ندیده و قوه سمع اکوان چنین غنا نشنیده
 که آیات بمشابهت نسیانی از غمام رحمت رحمان
 و نازل شود چه که انبیای اولوالعزم که عظمت قدر
 و رفعت مقامشان چون شمس واضح و لایح است
 مفخر شدند هر کدام بکتابی که در دست هست
 مشاهده شد و آیات ان احصا کشته و از این غما
 رحمت رحمانی انقدر نازل شده که احدی احصا
 ننموده چنانچه بیت مجلد الان بدست میاید
 و چه مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدار
 هم که تاراج شده و بدست مشرکین افتاده و معلوم
 نیست چکرده اندای برادر باید چشم کشود



و تفکر نمود و ملتجی بظاهر الهی شد که شاید از مواعظ و ^{صبر}
کتاب پندگیریم و از نصایح مذکوره در الواح ^{شوک} مثبتة یا
اعتراض بر منزل آیات نکنیم و امرش بجان و روان قبول
نمائیم و مدعی شویم که شاید در رضای رحمت وارد
شویم و در ساطی فضل مسکن یابیم و از تعبیه العفود
رحیم و هم چنین میفرماید یا اهل الکتاب ^{تقون}
متا الا ان امننا بالله و ما انزل الینا و ما انزل من قبل
وان اکثرکم فاسقون چه واضحست مقصود در این ایه
و چه برهن است حجت آیات منزله و این ایه در وقتی
نازل شد که کفار باسلام اذیت می نمودند و نسبت ^{کفر}
میدادند چنانچه نسبت میدادند باصحاب انحضرت
که بجز کافر شده اید و بسا حری کذبات مؤمن و مؤمن
گشتید و در صدر اسلام که هنوز امر بر حسب ظاهر
قوت نداشت در هر مقام و مکان که دوستان ان
حضرت را ملاقات می نمودند نهایت اذیت و زجر و
وجم و سب بر انمقبلین الی الله معول می داشتند
در این وقت این ایه مبارکه از سماء احدی نازل شد
و پورهانی واضح و دلیری لایح تعلیم فرمود اصحاب ^{ان}



ان حضرت را که بگوئید بکافران و مشرکان که ای اذیت
 میکنید ما را و ستم میکنید و حال عملی از ما صادر نشده
 مگر اینکه ایمان آوردیم بخدا و بایاتی که نازل شد بر ما
 از لسان محمد و همچنین ایاتی که نازل شد بر انبیاء او
 از قبل که مقصود اینست که تقصیری نداریم مگر آنکه
 آیات جدید بدیع الهی را که بر محمد نازل شد و آیات قد
 که بر انبیای قبل نازل شد جمیعاً من عند الله دانستیم
 و تصدیق و اذعان نمودیم و این دلیل است که لطف
 احدیت تعلیم فرموده عباد خود را مع ذلك ایجاب است
 این آیات بدیع که احاطه فرموده شرق و غرب را از او
 معرض شوند و خود را از اهل ایمان دانند و بدانند
 مؤمن شوند مثل آیات با استدلال که خود فرموده
 مقربین و از اهل ایمان محسوب نفرماید حاشا ثم حاشا
 که مقبلین و مقربین آیات احدیه را از ابواب رحمت خود
 براند و متسکین بجهت مثبتة را تحدید نماید از آنکه
 مثبت الخ بایات و محقق الامر بکلماته و انظر هو المقتد
 المهین القدير و هم چنین میفرماید و لو انزلنا
 اليك كتابا في فرط اسفلسوه بايد يهم لقال الذين



کفر و ان هذا الاصح مبين اکثری آیات فرقانی مدله و شعر
بر این طلب است و این بند اختصار نمودم باین آیت
مذکوره و حال ملاحظه فرمائید که در جمیع کتاب حجر
آیات را که حجت قرار فرموده برای معرفت مظاهر حج
خود دیگر امری ذکر شده تا ان متمسک شوند و اعتراض
نمایند بلکه در هر موارد بر منکرین آیات و استظهار
کنند ان وعده نافر فرموده اند چنانچه معلوم شد
اگر کسی بیاید بگوید درها از آیات و خطب و صحائف و
مناجات بی آنکه بتعلیم اخذ نموده باشد آیا بچه دلیل
میتوان اعتراض نمود و از این فیض گیری محروم شد
و جواب چه خواهند گفت بعد از خروج روح از ^{چند}
ظلمانی ای متمسک میشوند که بفلان حدیث متمسک
جستیم و چون معنی او را بظاهر نیافتیم لهذا بر مظاهر
امر اعتراض نمودیم و از شرایع حق دور گشتیم ایانشیده ^{اید}
که از جلد علت اینک بعضی انبیا اولوالعزم بودند
تزو و کتاب بود بر آنها و این مسلم است با وجود ^{این}
چرا که نه جایز است که بر صاحب کتب چندین مجلد
از او ظاهر شده بجز فهای فلان هر که ان روی ^{بعضی} ^{خود}



۱۹۳
بعضی کلمات برای القای شبهه در قلوب جمع نموده
شیطان عصر شده برای اطفال عباد و اضلال مومنین
البلاد پیری نماید و از خورشید فیض الهی بجز
کردند و از هر این مراتب گذشته ایاز این تفسیر قدس
و نفس رحمانی احترام جویند و ادبار نمایند نمیدانم
بکه تمسک جویند و بکدام وجه اقبال کنند بلی و لکل
وجهه هو مولیها فقد هدینا کالسبیلین فی هذا
المنهجین ثم امش علی ما تخار لتفسک و هذا قول
الحق و ما بعد الحق الا الضلال و از جمله ادله بر اثبات
این امر آنکه در هر عهد و عصر که غیب هویت در هیكل
بشری ظاهر میشد بعضی از مردم میگردیدند و نبودند
و علاقه بدنیار و جهتی نداشتند بفضیاء شمر نبوت
مستضی و بانوار قرهدایت مهتدی میشدند
و بقاء آنکه فائز میکشند لهذا این که علمای عصر
و اغنیای عهد استهزاء میفودند چنانچه از اسنان
ان کراهان میفرماید فقال الملاء الذین کفروا من
قومه ما نریک الا بشر امثلنا و ما نریک اتبعک
الا الذین هم اذ لنا بادی الرای و ما نری علینا



من فضل بل نظنکم کا ذبین اعتراض می نمودند و با منظر
قدسی می گفتند که متابعت شما نکرده مگر از اذل ما که
اعتنائی بشان افهانیست که مقصودشان این بوده
که علما و اغنیاء و معارف بشما ایمان نیارند و باین
دلیل و امثال او استدلال بر بطلان من له الحقی
نمودند و اما در این ظهور کبری و سلطنت عظمی
جمعی از علمای راشدین و فضلاء کاملین و فقهای
بالغین از کاس قرب و وصال مشروب شدند و بقیات
عظمی فائز گشتند و از کون و امکان در سبیل جانا
گذشتند و بعضی از اسامی آنها ذکر میشود که شاید
سبب استقامت انفس مضطرب و نفوس غیر مطبوسه
و از انجمله جناب ملا حسین است که محل اشراق
ظهور شدند لولاه ما استوی الله علی عرش رحمان
و ما استقر علی کرسی حمدانیته و جناب آقا سید
بجی که روحید عصر خود و فرید زمان خود بودند
و ملا علی زنجانی و ملا علی بیستامی و ملا علی یار
فروشی و ملا نعمت الله مازندرانی و ملا یوسف
اردبیلی و ملا مهدی خونی و آقا سید حسین ^{توشهری}



۱۵۳
ترشیزی وملا محمد کندی و برادر او ملا باقر وملا عبد
الخالق یزدی وملا علی برفانی وامثال ذلک قریب
چهار صد نفر بودند که اسامی جمیع در الواح محفوظ
الهی ثبت شده هم اینها مهندی و مقر و مدغرن
گشتند برای ان شهر ظهور بقسمیکه اکثری از
مال و عیال گذشتند و برضای ذوالجلال پیوستند
و از سر جان برای جانان برخاستند و اتفاق نمودند
بجمیع آنچه مرزوق گشته بودند بقسمیکه سینها
نشان و محل تیرهای مخالفان گشت و سرهاشان
زینت سنان مشرکین چنانچه از ضی نمایند مگر آنکه
از دم ان ارواح مجرّمه مشروب شد و سیفی نماید
مگر آنکه بگردنهایشان مسح گشت دلیل بر
توایشان فعلشان پس ایاشهادت این نفوس
قدسیّه که باین طریق جانزاد در راه دوست دادند
که هر عالم از ایشان دل و جان نشان متحیر گشتند کفایت
نمیکند برای عبادی که هستند و انکار بعضی عبا
که دین را بدرهی دادند و بقهارا بفنا تبدیل نمودند
و کوشش قریب را بچشمهای شور معا و ضرر کردند



و بجز اخذ اموال ناس مرادی بخوید چنانچه مشاهده میشود
که کل بزخارف دنیا مشغول شده اند و از رب اعلی
دور مانده حال انصاف دهید که شهادت اینها مقبول
و مسموع است که قولشان بر فعلشان موافق و
ظاهر و باطنشان مطابق بخوید که تا همت العقول فی
افعالهم و تحیرت النفوس فی اصطبارهم و باجملت
اجسادهم و یا شهادت این معرضین که بجز هوای نفس
تقی بر نیارند و از نفس ظنونات باطله بجان
نیافته اند و در یوم سراز فرایش بر ندارند مگر چون
خفاش ظلمانی در طلب دنیای فانی گویند و در لیل
راحت نشویند مگر در تدبیرات امورات دنی گویند
بتدبیرات نفسانی مشغول گشته و از تقدیرات الهی
غافل شده اند و ز بجان در تلاش معاشند و شب
در تنهین اسباب فرایش ایادریچ شرعی و مملتی
جایز است که با عرض این نفوس محدود و متسک
شوند و از اقبال و تصدیق نفوسی که از جان و مال
و اسم و رسم و نیک و نام در رضای حق گذاشته اند
افعال نمایند یا نبود که از قبل سید الشهدا و اول العظم



اعظم امور و اکبر دلیل بر حقیقت می‌شمرند و می‌گفتند
در عالم چنین امری اتفاق نیفتاد و حتی باین لتقامت
و ظهور ظاهر نشد با اینک امر آنحضرت از صبح تا ظهر
پیشتر امتداد نیافت ولیکن این انوار مقدسه ^{هیچ}
سند می‌گذرد که بلا یا از جمیع جهات مثل باران بر
انها بارید و بچه عشق و حب و محبت و ذوق کبر
جان رایگان در سبیل جان اتفاق نمودند چنانچه
بر همه واضح و مبرهنست با وجود این چگونه این امر را
سهل شمرند آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شده
و آیا اگر این اصحاب مجاهد فی الله نباشند دیگر که ^{هله}
خواهد بود و آیا اینها طالب عزت و مکت و ثروت
بودند و یا مقصودی جز رضای حق داشتند و
اگر این همه اصحاب با این آثار عجیبه و افعال غریبه
باطل باشند دیگر همه اصحاب با این آثار عجیبه و افعال
غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار است که دعوی حق
نماید قسم بخدا همین فعلشان برای جمیع ماعلی الارض
حجت کافی و دلیل وافی است لو کالناسر فی اسرار الامر
یتفکرون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب یتقلبون



و از هر گذشته علامت صدق در کتاب معلوم و مقرر
شده و بایدات عاود عاوی کل عباد باین محک الهی زده
شود تا صادق از کاذب تمیز دهد اینست که میفرماید و
تمتوا الموت ان کنتم صادقین حال ملاحظه فرمائید که بنا
شهادای صادق که نصرت کتاب بر صدق قول ایشانست
چنانچه دیده اید همه مال و جان و زن و فرزند و کل ما
یملاک را اتفاق نموده اند و با علی عرف رضوان عروج
فرمودند شهادت این طلعات عالیبر و انقض منقطع
بر تصدیق این امر عالی متعالی مقبول نیست و شهادت
این گروه که برای ذهاب از مذهب گذشته اند و بر
جلوس بر صدر از اول ما صدر احترام جسته اند بر
بطلان این نور لامع جائز و مقبول است با اینکه جمیع
مردم ایشانرا شناخته اند و این قدر ادراک نموده اند
که از ذرّه از اعتبار ظاهر ملکی در جیل دین الهی نمی
گذرند تا چه رسد بجان و مال و غیره حال ملاحظه فرمائید
که چگونه محک الهی بنصرت کتاب تفصیل نمود و خالص
از غش تمیز داده و مع ذلك هنوز شاعر نشده اند و
در نوم غفلت و یکسب دنیای فانیه و ریای ظاهری



ظاهرته مشغول شده اند یا بن الانسان قدمضی عليك
 ایام او اشتغلت فیها بما تهوی به هوالمعروففسك
 من الظنون والأوهام الی متى تكون راقدا علی بساطك
 فارفع رأسك عن النوم فان الشمس قد ارتفعت فی
 وسط الزوال لعل یستشرق عليك من انوار الجمال و
 السلام و دلیل و برهان دیگر که چون بین دلائل مشرق
 استقامت افعال از لیت بر امری که با اینک در سن شیب
 بودند و امری که مخالف کل اهل ارض از وضع و شریف
 و فنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود
 با وجود این قیام بران امر فرمود چنانچه کل استماع نمودند
 و از هیچ کس و هیچ نفس خوف و اعتنا فرمودند آیا
 میشود این بغیر امر الهی و مشیت مثبتة ربانی قسم
 بخدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید فی القور
 هلاك شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش جاری
 باز جسارت بر چنین مهم نماید مگر باذن الهی باشد
 و قلبش متصل بفیوضات رحمانی است و نفسش مطهر
 بعنایت ربانی یا این را بچه حمل میکنند آیا یحیون نسبت
 میدهند چنانچه با نبیای قبل دادند و یا میگویند



برای ریاست ظاهره و جمع زخارف دنیای فانیه این
امور را متعرض شد لکن سبحان الله در اول از کتب خود کز
قیوم اسمانامیده و اول و اعظم و اکبر جمیع کتب است اخلا
از شهادت خود میدهند و در مقامی این ایراد ذکر فرموده اند
یا بقیة الله قد فذیت بكلی لک و رضیت السب فی سبک
و ما تمیت الا القتل فی محبتک و کفی بالله العلی معصما ^{قد} ^{ها}
و هم چنین در تفسیر تمناهای شهادت خواهر نموده اند
کاتی سمعت منادی ینادی فی سری افذاحت الاشیاء الیک
فی سبیل الله کما فدی الحسین فی سبیل و لولا کنت ناظرا
بذلک السر الواقع فوالذم تقی بیده لو اجتمعوا ملوک
الارض ان یقدروا ان یاخذوا منی حرقا فکیف عبید
الذم لیسر لهم شان بذلک و انهم مطرودون الی
ان قال لیعلم الكل مقام صبری و رضائی و فدائی فی
سبیل الله ایا صاحب این بیان زامیتوان نسبت داد
کرد در غیر صراط الهی مشی مینماید و یا بغیر رضای او
امری طلب نموده در همین ایراد نسیم انقطاعی مکنون شده
که اگر بوزن جمیع هیات کل وجود جان و اتفاق نمایند
و از روان در گذرند حال ملاحظه نماید که چه قدر



قدر ناسر نسنا سند و بغایت حق ناسپاس که چشم از هم ^{اینها}
 پوشیده اند و بعقب مرداری چند که از بطنشان افغان مال
 مسلمانان میاید میدوند با وجود این چه نسبت های غیر
 لایق که به طالع قدسی میدهند کذاک تذکر لک ^{بما لیت}
 اید الذین هم کفروا و اعرضوا عن لقاء الله فی یوم
 القیمه و عذبهم الله بنار شرکهم و اعد لهم فی الآخرة عذاب
 تخرق به اجسادهم و ابروا هم ذلک بانهم قالوا ان الله
 لم یکن قادر علی شیء و کانت ایداه عن الفضل مغلوله
 و استقامت بر امر حجیت بزرگ و برهانیت اعظم
 چنانچه خاتم انبیا فرمودند شیبتی الایتین یعنی بر
 نمودن مراد و اید که هر دو مشعر بر استقامت امر طهیت
 چنانچه میفرماید فاستقم كما امرت حال ملاحظه فرمایید
 که این سدره رضوان سبحانی در اول جوانی چگونگی
 تبلیغ امر الله فرمود و چه قدر استقامت از انجال احد ^{تستقیم}
 ظاهر شد که جمیع بر منعش اقدام نمودند حاصل پنجشید
 آنچه اید بر آن سدره طوبی وارد میاوردند شوقش
 بیش تر و نار حبش مشتعل تر میشد چنانچه این
 فقرات واضح است و احدی انکار ندارد تا آنکه بالاخر



جانان در باخت و بر فوق اعلی شتافت و از جمله دلائل که
ظهور غلبه و قدرت و احاطه که بنفسه از آنمظهر و جو
و مظهر معبود در اکناف و اقطار عالم ظاهر شد چنانچه
انحال از لطف در شیراز در سینه ستین ظاهر شدند و کشف
قناع فرمودند مع ذلك بانك زمانی آثار غلبه و قدرت
و سلطنت و اقتدار از انجوه الجواهر و بحر الجور و جمیع
بلاد ظاهر شد بقسمیکه از هر بلادی آثار و اشارات و ^{لائل}
و علامات انشور لاهوتی هویدا گشت و چه مقدار ^{قلوب}
صافیه رقیقه که از انشور از لیت حکایت نمودند و چه
قدر شجاعت علی از ان بحر علم لدنی که احاطه نمود جمیع
مکانات را با اینکه در هر بلاد و مدینه جمیع ملایم و اغز بر
منع و رد ایشان برخواستند و کفیل و حسد و ظلم
بر دفعشان بستند و چه نفوس قدیر اگر جواهر علی
بودند بنسبت ظلم گشتند و چه هیات کل روح اگر صرف
علم و عمل از ایشان ظاهر بود ببدترین عذاب هلاک
نمودند مع کل ذلك هر يك از ان وجود تا دم مرگ بذكر ذکر
الله مشغول بودند و در هوای تسلیم و رضا ظاهر می
این وجودات را تقلیب نمودند و تصرف فرمودند که



که بجز اراده اش مرادی نجستند و بجز امرش امری نکزیدند
 رضا بر ضایعش دادند و دلنجیا لشربستند حال قدر
 تفکر نمائید ای چنین تصرف و احاطه از احدی در
 امکان ظاهر شد و جمیع این قلوب منزه و تقوی
 مقدسه بکمال رضادرموارد قضا شتافتند و در
 مواقع شکایت جز شکر از ایشان ظاهر نرد در موطن
 بلا جز رضا از ایشان مشهورند و این رتبه هم
 معلوم است که کل اهل ارض چه مقدار فل و بغض
 و عداوت باین اصحاب داشتند چنانچه اذیت و ایذا
 این طلعات قدسی معنوی را علت فوز و مرتکبان
 و سبب فلاح و نجاح ابدی میدانستند ایاهرکن
 در هیچ تاریخی از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در
 بلاد واقع شد ای چنین ضوضائی در میان عباد ظاهر
 گشت و باین هم ایذا و اذیت محل لعن جمیع ناس شدند
 و محل ملامت همه عباد کویا صبر در عالم کون از
 اصطبارشان ظاهر شد و وفاداران عالم از فعلش
 موجود گشت باری در جمیع این وقایع حادثه و حکا
 وارده تفکر فرمائید تا بر عظمت امر و بزرگی او مطلع



کردید تا بعنایت رحمانی روح الطمینان در وجود ^{مید}
شود و در سر ابرایقان مستترج و مجالس شوید خلاق
واحد شاهد است که اگر فی الجمله تفکر نماید علاوه
بر همه این مطالب مقرر و دلائل مذکور و همین رتبه
وست و لعن اهل ارض بر این فوارس میدان تسلیم
و انقطاع اعظم دلیل و اگر حجیت بر حقیقت ایشانست
در هر آن که تفکر در اعتراضات جمیع مردم از علماء و فضلا
و جهال فرمائی در این امر محکمتر و راستتر و ثابت تر
میشوی زیرا که جمیع آنچه واقع شده از قبل معادن علم
لذات و مواقع احکام ازلی خبر داده اند اگر چه این بنده
اراده ذکر احادیث قبل را نداشتم ولیکن نظر بجهت
جناب چند روایتی که مناسب این مقام است ذکر مینمایم
با اینکه فی الحقیقه احتیاج نیست زیرا آنچه ذکر جمیع
ارض و من علیها اکتاف است و فی الحقیقه جمیع کتب
و اسرار در این مختصر ذکر شده بقسمیکه اگر کسی قدر
تامل نماید جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهره از آن
سلطان حقیقی را از آنچه ذکر شده ادراک مینماید و لکن
چون همه ناس بربک شان و بیک مقام نیستند ^{لذا}



لهذا چند حدیثی ذکر می نمایم تا سبب استقامت انفس
 منزله شود و اطمینان عقول مضطرب گردد و هم چنین
 حجت الهی بر اعالی و ادنی عبادت تمام و کامل گردد و از جمله
 احادیث اینست که میفرماید اذ اظهرت راية الحق لعنها
 لاهل الشرق والغرب حال باید قدری از صهبای انقطاع
 نوشید و بر زرف امتناع مقرر کرد و تفکر ساعتی
 من عبادة سبعین سنه را منظور داشته که اگر سبب
 این امر شنیع چه میشود که جمیع مردم با اظهار حجت و
 طلب حق بعد از ظهور اهل حق را لعن نمایند چنانچه
 مستفاد از حدیث میشود و این واضحست که سبب
 نسخ قواعد و رسوم عادات و ادب است که همه ناس
 بان محدود گشته اند و الا اگر حال رحمن بهمان رسوم
 و عادات حرکت نماید و تصدیق کند مردم را در آنچه با
 مشغولند دیگر چرا این همه اختلافات و فساد در ملک
 ظاهر میشود و مصدق و مثبت این حدیث شریف قول
 تعالی یوم یبعث الداع الی شیئ نکر باری چون منادی
 احدیه از راه حجات قدسیه مردم را بانقطاع تمام
 میخواند از آنچه که در دست دارند و این ندای الهی



چون مخالف هواست لهذا این همه افتتان و امتحان رو
میده و حال مردم را ملاحظه نما که هیچ ذکر این احادیث
مفکره را که جمیع ظاهر شد نمی نمایند ولیکن احادیث را که
صحت و سقم آنها معلوم نیست تمسک بانها جستند
که چرا ظاهر نشد و حال آنکه آنچه را هم که تعقل نموده اند
ظاهر شد و با هر کشت و آثار و علامت حق مثل شمس در
وسط سما و لامع مع ذلك عباد در تیه جهل و نادانی
سرگردان مانند اند با اینکه چه قدر از آیات فرقی ^{و الهی} و تبر
محققه که جمیع دال است بر شرع و حکم جدید و امر بدیع با
منتظرند که طلعت موعود بر شریعت فرقان حکم فرماید
چنانچه یهود و نصاری همین حرف را میگویند و از جمله
کلمات مدله بر شرع جدید و امر بدیع فقرات دعای ندبه ^{است}
که میفرماید این المدخر لتجدید الشرایع والسنن و این
المتخیر لإعادة الملة و الشریعة و در زیارت میفرماید
السلام علی خیر الجدید سئل ابو عبد الله عن سیرة
المهدی کیف سیرته قال ینصع ما صنع رسول الله و
یهدم ما کان قبله کما هدم رسول الله امر الجاهلیدرجا
ملاحظه فرمائید که با وجود امثال این روایات بلند



استدلالها بر عدم تغییر احکام مینمایند با اینکه مقصود
از ظهور و ظهور تغییر و تبدیلی است در ارکان عالم
سراسر و جواهر و ظاهرا و باطنا اگر چه بهیچ وجه امورات
ارض تغییر نیابد ظهور مظاهر کثیر لغو خواهد بود
و با اینکه در عوالم که از کتب مشهوره معتبره است ^{بلی} میفرمایند
یظهر من بنی هاشم صبی فی کتاب و احکام جدید الی ان
قال و اکثر اعدائنا العلماء و المقامی دیگر از صادق ابن محمد
ذکر مینمایند که فرمودند و لقد یظهر صبی من بنی هاشم و
یامر الناس ببیعته و هو ذو کتاب جدید بیایع الناس
بکتاب جدید علی العرب شدید فان معتم منه شیئا
فاسعوا الیه خرب و صیئت ائمة دین و سراج یقین
هل غودند با اینکه میفرمایند اگر شنیدید که جوانی از
بنی هاشم ظاهر شد و میخواند مردم را بکتاب جدید
و احکام بدیع و تازی و ثنابید بسوی او مع ذلک جمیع حکم
کفر و خروج از ایمان با نسیب امکان دادند و نرفتند
بسوی آن نور هاشمی و ظهور بجای مکر با شمشیر
کشید و قلبهای پر کینه و دیکر ملاحظه عداوت
علما نمائید که بهیچ وجهی در کتب مذکور است با وجود



این همه احادیث ظاهر مدلل و اشارات واضح محقق
جمع ناسر از جوهر صافی معرفت و بیان معصوم
و بظاهر ضلالت و طغیان اقبال نموده و با این روایات
و کلمات نازل و آورده میگویند آنچه نفسشان بان مائل
و اگر جوهر حق بیانی بفرماید که مخالف نفس و هوا
این گروہ واقع شود فی الفور تکفیر نمایند و میگویند این
مخالف قول ائمه دین و انوار مهین است و در شرح
چنین امری و حکمی صادر نشده چنانچه الیوم امثال
این سخنهای سفایده از این هیات کلی فانیه ظاهر شده و
و حال این روایات را ملاحظه نماید که چگونه از قبیل
امور ات را اخبار فرموده اند در اربعین ذکر فرموده
یظهر من بنی هاشم صبی ذوا حکام جدید فی دع الناک
فلم یجبه احد اکثر اعدائهم العلماء فاذا حکم بشی لم
یطیعون فیقولون هذا خلاف ما عندنا من ائمة الذ
الی اخر الحدیث چنانچه الیوم جمیع همین کلمات را عاده
نمایند و شاعر بدین نشده که انحضرت بر عرش فیعل
مایشاء جاالسند و بر کرسی حکم مایرید ساکن و هیچ
ادراکی بقت نیاید بر کیفیت ظهور او هیچ عرفانی ظاهر



احاطه نماید بر کیتا امرا و جمیع قوتها بتصدیق او منوط است
 و تمام امور بامر او محتاج و ماسوی بامر او مخلوقند
 و بحکم او موجود است مظهر اسرار الهی و مبین حکمتها
 غیب صمدانی چنانچه در بحار الانوار و عوالم و بیبوع
 از صادق ابن محمد وارد شد که فرمود العلم سبعة و
 عشرون حرفا فجميع ما جاءت به الرسل حرفان ولم
 يعرف الناس حتى اليوم بغير الحرفين فاذا قام قائمنا اخرج
 الخمسة والعشرين حرفا حال ملاحظه فرمائید که علم را
 بیست و هفت حرف معین فرموده از جمیع انبیا از آدم
 تا خاتم و در حرفان بیان فرموده اند و بر این دو حرف
 مبعوث شده اند و میفرماید قائم ظاهر میفرماید جمیع
 بیست و پنج حرف را از این بیان قدر و رتبه آنحضرت را
 ملاحظه فرمائید که قدرش اعظم از کل انبیا و امرش اعلی
 و ارتفاع عرفان و ادراک کل اولیا و امری که انبیا و اولیا
 و اصفیایان اطلاع نیافته و یا بامر مبرم الهی اظهار
 نداشتند این همه را مع بقول و علوم و ادراک ناقص
 خود میزان میکنند اگر مطابق نیاید رتبه نمایند تا بحسب
 آن اکثر هم میگویند و میقولون انهم الاكالا انعام



بل هم اضل سبيلا ايا اين حديث مذکور را چه حمل ^{منه} منفسد
که صريح بر ظهور مطالب غيبیه و امورات بدعيه جد ^{بدعت}
در ايام انحضرت و اين امورات بدعيه سبب اختلاف ^{بين}
میشود بقسميکه جميع علماء و فقها حکم بر قتل انحضرت ^ص
او کنند و هم اهل ارض بر مخالفت قيام نمايند چنانچه در
کافي در حديث جابر در لوج فاطمه در وصف قائم ^{مستقل}
عليه کمال موسى و بهاء عيسى و صبر ايوب نيز
اوليائه في زمانه و تهادي رؤسهم کاتهادي الرؤس
الترك و اللذلم فيقتلون و يحرقون و يكونون خائفين
مرعوبين و جلين تصبغ الارض من دما نهم و ^{يفشوا}
الويل و الرثنه في نسا نهم اولئك اوليائي حقا حال
ملاحظه فرمائيد که حرفي از اين حديث باقی نماند مگر
انکه ظاهر شد چنانچه در اکثر اماکن دم شريفشان ^{بخته}
شد و رهبري ايشان را اسير نموده و بولايت و
شهرها کردند و بعضی را سوختند و مع ذلك
هيچ نقی نکر نمود که اگر قائم موعود بشرعير و احکا
قبل مبعوث و ظاهر شود ديگر ذکر اين احاديث بر
چهره و چر اين همه اختلاف ظاهر میشود تا انکه قتل



قتل این اصحاب را واجب و لازم دانند و اذیت این ارباب
 الهی را سبب وصول به عارح قرب شمرند و دیگر ملا ^{حاضر}
 فرماید چگونگی این امور را در و افعال نازل در
 احادیث قبل ذکر شد چنانچه در روضه کافی در
 بیان زور میفرماید و فی روضة الکافی عن معاذ بن
 بن وهب عن ابی عبد الله قال اعرف الزوراء قلت
 جعلت فداک يقولون انها بغداد قال لا ثم قال
 دخلت الرقی قلت نعم قال اتیت سوق الدواب
 قلت نعم قال رأیت جبل الاسود عن یمین الطریق
 تلك الزوراء یقتل فیها ثمانون رجلا من ولد فلان
 کلهم یصلح الخلاء فقلت من یقتلهم قال یقتلهم اولاد
 العجم انیت حکم و امر اصحاب ان حضرت که از قبل بیك
 فرموده اند و حال ملا حضرت فرماید که زور را موافق
 این روایت ارضی ریت و این اصحاب در آن مکان
 بدترین عذاب بقتل رسانیدند و جمیع این ^{جوهرا}
 قدیر اجم شریف نموده چنانچه در حدیث مذکور
 و شنیده اند و بر همه عالم واضح و برهن است حال
 چرا این خراطین ارض در این احادیث که جمیع ان



بمثل شمس در وسط سما ظاهر شد تفکر نمودند انداز ظهور
حق و جمال الله اعراض جستند و بسقر مقرر گزیده اند
اینست این امور مکرر از اعراض فقهای عصر و علمای
عهد اینست که صادق ابن محمد میفرماید فقهاء ذلک
الزمان شرفقهاء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنه
و اليهم تعود و از فقهاء و علمای بیان استعدا میمانند
که چنین مشی ننمایند و بر جوهر الهی و نور ربانی
و صرف ازلی و مبدء و منتهای مظاهر غیبی در زمین
مستغاث وارد دنیا و بر دنیاچه در این کور وارد شد
و یعقول و ادراک و علم متمسک نشوند و با منظر علم
نامتناهی ربانی مخاصمه ننمایند اگر چه با جمیع این
وصایا دیده میشود که شخصی امور که از دستک
قوم است در نهایت معارضه بر خیزد و هم چنین
در هر بلدی بر نفی انجمن قدسی بر خیزند و اصحاب
انسلطان وجود و جوهر مقصود در کوهها و حلال
فرار نمایند و از دست ظالمین مستور شوند و بر
توکل نمایند و با کمال انقطاع جان در پانزد و کوه با
مشاهده میشود تفکیک بکمال زهد و تقوی صورت



موصوف و معروفات بقسمیکه جمیع ناس اطاعت
 او را فرض شمرند و تسلیم امرش را لازم دانند بچاره بیای
 اصل شجره الهیه قیام نماید و بنتهای جد و اجتهاد ^{رضه} بعد
 برخیزد اینست که شان ناس باری امید و ابریم که اهل بیات
 تربیت شوند و در هوای روح تربیت نمایند و در ^{فصل}
 روح ساکن شوند حق را از غیر تمیز دهند و تلبیس ^{باطل}
 بدید بصیرت بشناسند اگر چه در این ایام رایجه حسد
 و زبید که قسم بر حق وجود از غیب و شهود که از اول
 بنای وجود عالم با آنکه او را اول نه تا حال چنین فل
 و حسد و بغضانی ظاهر نشد و نخواهد چنانچه جمعی که
 رایجه انصاف را شنیده اند و رایات نفاق را بر ^{اند} افتخار
 و بر مخالفت این عبادتفاق نموده اند و از هر جهت ^{محمی}
 اشکار و از هر تری طیار با اینکه با حدی در امری
 افتخار نموده ام و بنقی بر تری نجستم مع هر تقی
 مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی بغایت
 بر تبار و رایگان با فقر مثل فقرا بودم و با علما و عظام
 در کمال تسلیم و رضامت مع ذلك فوالله لا ال الا هو
 که بان هر ابتلا و باسا و ضرر اگر از اعدا و الوالا الکتاب



وارد شدن نزد آنچه از احبب او آمد شد معدوم صرف است و منفوق
بجت باری چه اظهار نماید که امکان آنرا اگر انصاف باشد ^{فست}
این بیان نزد این عبد در اول ورود این ارض چون
فی الجمله از امورات محدثه بعد اطلاع یافتیم از قبل مهاجرت
اختیار نمودم و سردر پیا پیا بنهای فراق نهادم و در سال
وحد در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون
جاری بود و از قلمم مجوردم ظاهر چه لیالی که قوت
دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت و باین
بلا یای نازل و زابای متواتره فوالذی تفسع بیده
کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود زیرا
که از ضرر و نفع و صحت و سقم تفسر اطلاع نبود و
از ماسوی غافل و غافل از اینکه کند قضای الهی و روح
از خیالات و تیر تقدیر او مقدس از تدبیر سر از
کنندش نجات نذ و جفایش را جز رضا چاره نرسد
بخدا که این مهاجر تم را خیال مراجعت نبود و سائر ^{تسلی}
امید و اصلت نذ و مقصود جز این نبود که محفل ^{تسلی}
احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نکرده ^{سبب}
ضراحتی نشوم و علت حزن قلبی نکرده و غیر از آنچه



۱۶۳
انچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور نه اگر چه هر تقی
مجلسی است و بهوای خود خیالی نمود باری تا آنکه از قصد
امر حکم رجوع صادر شد و لابد تسلیم نمودم و مراجع شد
دیگر قلم عاجز است از ذکر انچه بعد از رجوع ملاحظه
حال در سنه میگذرد که اعدا در هلاک این عبد فانی
نهایت سعی و اهتمام دارند چنانچه جمیع مطلع ^{اند}
مع ذلک نقی از اجاب نصرت نمود و بهیچ وجه
اعانتی منظور نداشته بلکه از عوض نصرتها که
متوالی و متواتر قولا و فعلا مثل غیثها طل و ارد
میشود و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضر
که شاید از عنایت الهی و فضل بجای حرف مذکور
مشهور در سبیل کلمه و نقطه مستور فدا شود و جان
در یازد و اگر این خیال نبود فوالذی نطق الروح
بامرهانی در این بلد توقف نمینمودم و کفی بالله
شهادت الختم القول بلا حول ولا قوة الا بالله ان الله
وانا لله وارجون صاحبان حب که از صهبای
حب نوشیده اند و کامی بکام نفس بر نداشته اند
ولا ائله و برهان و حجت که جمیع مشعر بر این امر بدیع



و ظهور منبع الهیت از شهر در فلک چهارم
مشاهده نمایند حال اعراض خلق را از جمال الهی و
اقبالشان بهوای نفسانی ملاحظه فرمائید که با همه
این آیات متقنه و اشارات محکمه که در ثقل اکبر که
و دینه ربانیّه است در میان عباد و این احادیث
واضح که اصحیح از بیان و قیامت از همه غافل و معروض
شده اند و چند حدیث که بابرک خود مطابق نیلته
و معنی انرا ادراک نموده اند متسک بانها شده و
ارسل سال خمر و الجلال و الزلال و الجمال الایزال
محروم و مایوس مانده اند و ملاحظه فرمائید که در
اخبار آن سینه ظهور این هوی نور را هم ذکر فرموده اند
و مع ذلك شاعر نشده اند و در نقی از هوای انفس
منقطع نگشته اند فی الحدیث المفضل سئل عن
الصادق فكيف يا مولاي في ظهوره فقال في سنة
الستين يظهر امره و يعلو ذكره باری مختیر است از این
عباد که چگونه با این اشارات واضح لا محذور
حق احراز نموده اند مثلا ذکر خرن و سجن و ابتلا
که بر امتحلا صد فطرت الهی و ابرو شد اخبار قبل



۱۷۵
قبل ذكره في البحار قائمنا ربع ملامات من اربعة نبي
موسى وعيسى ويوسف ومحمد اما العلامة من موسى
الخوف والانتظار واما العلامة من عيسى ما قالوا في
حقه واما العلامة من يوسف السجن والتقية واما
العلامة من محمد باثار مثل القران باين حديث باين محكي
كجميع امور انما مطابق انچه واقع شده ذكر فرموده مع ذلك
احد من متنبه نشد و كان ندام كه بعد از اين هم متنبه
شوند الا من شاء ربك ان الله مسمع من يشاء وما انا
بسمع من في القبور وبراختاب معلوم بوده كه اطيوار
هوت و حلمات ازليه راد و بيانست بياني بر حسب ظاهر
پر فرو نقاب و حجاب فرموده و ميفرمايند تا سراجي
باشد هدايت كنده و فوري راه نمايند تا سالكين را
بمعارج قدس رسانند و طالبين را ببساط انور كشند
چنانچه مذكور شد از رواياتي مكشوفه و اياتي واضح
و بياني بجه حجاب و ستر فرموده و ميفرمايند تا مغلبن
انچه در قلب پنهان نموده اند ظاهر شود و حقايقشك
باهر گردد اينست كه صادق ابن محمد ميفرمايد والله ليحصن
والله ليغريبن اينست ميزان الهى و محك صمدانى كه عبا



خود را بان امتحان میفرماید و احدی معانی این بیانات
نبرد مکر قلوب مطهّنه و نفوس مرضیه و افتد بجز
و مقصود در امثال این گونه بیانات معانی ظاهره که
مردم ادراک می نمایند نبوده و نیست اینست که میفرماید
لکل علم سبعون وجهاً لیس بین الناس الا واحد و اذا
قام القائم ثبت الوجوه بین الناس و ایضا قال یخن
تکلم بکلمة و نری منها احدى و سبعین وجهاً و انما کل
منها المنخرج باری ذکر این مراتب برای آنست که از بعضی
روایات و بیانات که در عالم ملک اثار آن ظاهر شده
مضطرب نشوند و حمل بر عدم ادراک خود نمایند نیز بر عدم
ظهور معانی حدیث زیرا که نزد این عباد معلوم نیست
که مقصود ائمه دین چه بود چنانچه از حدیث مستفیفاً
میشود پس باید عباد باین گونه عبارات خود را از قیو
ممنوع نسازند و از اهلش سؤال نمایند تا اسرار مستور
بلا حجاب ظاهر و واضح شود ولیکن احدی از اهل آن
مشاهده نمیشود که طالب حق باشد یا آنکه در مسائل
غامض رجوع بظاهر حدیث نماید کل در ارض نسیان
ساکن و باهل بغی و طغیان مشع و لکن الله یفعل بهم



١١١
بهم كما يعملون وينسبهم كأنسوا لقائه في أيامه و
كذلك قضى على الذين كفروا ويقضى على الذينهم
كانوا بآياته يحدون واختم القول بقوله تعالى
ومن يعش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطانا
فيرين فمن اعرض عن ذكرى فان له معيشة ضنكار
كذلك من قبل انتم تعقلون المتروك من الباء والهاء
والسلام على من سمع نغمة الورقاء في صدره المنتهى
فجان ربنا الاعلى

بسم الله العلي الاعلى

ذكر حجة ربك عبده قاسم ليسكر الله بارثه ويكون على
الصرط مستقيما ويتبع امر مولاه ويتخذ لنفسه سبيلا
ان يا عبدا ذكر ما ورد علينا في ديار الغربة بما اكتسبت
ايدي الظالمين وكان الله على ذلك شهيدا تالله الحق
قد مستنا الباساء على شان ان يحصيه احد الا الله
ربك ورب العالمين جميعا وقد قضت علينا عشرين
من السنين ولا يعلم كيف قضت الا الله الذي خلق
الموجودات بامر من عنده والله كان على كل شيء حكيمها
ولكن صبرنا فيها قضى علينا وما الصبر الا من عنده وان



لموتى اجر كل صابر شكورا ونشكره فيما ورد علينا من احوالنا
 في بكور واصيلك وتوكلنا عليه في كل الامور وما
 نشاء الا ماشاء الله وما يزيد الا ما اراد بحول الله وقوته
 وانترخير ناصر وخير معيننا وانك انت يا عبد فامش على
 اثرى وكن راضيا بما قضى الله لك ثم اذكر في قلبك
 ولسانك وانترى في اجره برحمتك ان على العالمين ^{محيطا}
 وان يصيبك من ضرر فاصبر وان يصيبك من خير فاشكر
 وكن في كل الاحيان متذكرا بعبادتك ولا تنس فضل
 عليك وانترعبادة المؤمنين رحيمها كذلك اذكرناك
 بما لنفسك لتكون ناطقا بثناء الله ومظهر نفسه وانتر
 يحفظك بالحق عن ضرر الخلائق جميعا والروح الذي
 اشرق عن افق البها عليك وعلى الذين هم صعودا
 الى الله بانفسهم وكانوا على الامم

مستقيها

٢ بسم العلي الاعلى

تلك ايات الله قد نزلت بالحق طوبى لغير استجابت
 من نفاها وانها مرة تظهر على هيئة الشمس و
 تستشرق عن افق البقا فيا حبذا لمن استضاء بانوارها



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



ومرة تظهر على هيئة السحاب ويترشح رشحات المعاني
 والبيان فطوبى لمن ترشح عليه امطارها ومرة تظهر
 على هيكل الانسان وانه لكلمة الاعظم من لدى الرحمن
 على اهل الاكوان وانها يتغنى على صدر البقا بانزلا
 اله الا هو العلي الابهى طوبى لمن استجذب من نعماتها
 قل قد ارتفعت سدرة السينا في برية القدس و
 اثرت بفواكه الانس هنيئا لقر ذات من اثمارها
 وتنطق رفاقها بانه لا اله الا هو وان هذه الشمس
 استشرقت عن افق الفضل بوجهه ويا قوم الى
 اشراقها قل قد موجت بحر العلم وشقت سحاب الفضل
 واتى الله بجنود الغيب ورقم قلم الاعلى على الواح
 الامضا اسرار الامر تفكروا يا قوم في اشراقها طوبى
 لك يا عبد بما شربت رجيق الاطهر اذا فانظر بالمنظر
 الاكبر تالله المحبوب ان الامر علا وظهر طوبى لقسد
 وقت بميثاقها دع ما عندك خذ ما عند ربك هذا
 خير لك مما خلق بين السموات والارض وما كرت في
 طبقاتها ان استقم على حب الله وامره وتجنب عن
 الذين هم كفروا واشركوا اخلص وجهك لله ربك في



في تلك الايام التي اتي كل نفس بكتابها والبهاء عليك
وعلى من طار في هوا القرب والقدس والوصالك
انقطعت عن الدنيا وزخرفها

بسم الله الابدي البديع

٥٢

قد قررت عينك بقاء الله المقتدر العلي العظيم وقد
وهبتك الله بذلك مقام عز كريم في ملكوت الاعلى و
ان هذا الفصل مبين فاعرف قدر ما ارزقت به ثم
اذكر الغلام في كل الاحيان ولا تكن من الغافلين
وان يسئلك احد منه قل انه قد حبس في السجن بما
اكتسبت ايدى الباغين الذين يدعون بالله فلما
جاءهم بسطانه كفر وا به فلعنة الله على الظالمين
قل يا قوم ان هذا الحين بالحق لا تقتلوه كما قتلتموه
من قبل اتقوا الله يا معشر الظالمين وانك انت يا
وهاب فاشكر الله بما وهبك من كاس رحمة ونسرك
بالحضور تلقاء وجهه المنير ونزل لك الايات التي
لا تقادل بها خزائن السموات والارضين والحمد
عليك وعلى عباد الله المخلصين والحمد لله رب

العالمين



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



بِسْمِ اللَّهِ الْأَقْدَسِ الْأَمْنَعِ ۴

فَدَبِغُ تَلْقَاءِ الْوَجْهِ كِتَابِكَ وَقَرْنَاهُ أَفَّا كُنَّا قَارُونَ
 فَسئَلُ اللَّهَ بَانَ يَوْفَقُكَ عَلَى أَمْرِهِ وَيُرْزُقُكَ مَا يَجِبُ
 وَيَرْضَى رِائِهِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ أَنْ أَطْمَئِنُّ فِي نَفْسِكَ
 ثُمَّ اسْتَغْنَى بِاللَّهِ رَبِّكَ وَرَبِّ الْعَالَمِينَ إِنَّهُ يُؤَيِّدُ
 أَنْقَطَعُوا عَنَّمَا سِوَاهُ وَتَقَرَّبُوا إِلَيْهِ بِقَلْبٍ خَاشِعٍ مُنِيبٍ
 وَيُنْزِلُ عَلَيْكَ مَا قَدَّرَ لَكَ فِي مَلَكُوتِهِ الْأَعْظَمِ الْعَظِيمِ
 وَالْبَهَاءِ عَلَيْكَ وَعَلَى مَنْ أَمِنَ بِاللَّهِ الْفَرْدِ الْوَاحِدِ
 الْغَزِيذِ الْعَلِيمِ

بِسْمِ الَّذِي يَسْمَعُ وَيَرَى وَيُنَادِي مَلَائِكَةُ السَّمَوَاتِ
 فِي هَذَا الْأَفْقِ الْمُقَدَّسِ الْأَبْهَى قُلْ يَا قَوْمِ هَذَا هُوَ
 الْمَحْبُوبُ قَدْ جَاءَكُمْ مِنْ غَيْرِ سِتْرٍ حِجَابٍ تَقَوُّوا اللَّهَ يَا آلِ
 النَّهْيِ اتَّذَعُونَ الْعَجَلَ وَتَذَرُونَ اللَّهَ رَبَّكُمْ وَتَظُنُّونَ
 أَنَّكُمْ مِنْ أَهْلِ جَنَّةِ الْمَأْوَى قُلْ بئْسَ مَا ظَنَّمْتُمْ لَوْ تَنْظُرُونَ
 بَعِينِ الْيَقِينِ لِتَشْهَدُونَ نَفْسَكُمْ فِيهَا وَبِذِ السَّفَلِ
 أَنْتَ يَا عِبْدَ طُوبَى لَكَ بِمَا سَمِعْتَ نَفْسَكَ الْأَحْلَى مِنْ
 رَبِّكَ الْعَلِيِّ الْأَمَلِيِّ وَإِنَّهُ حِينَئِذٍ يناديك عن شَطْرِ
 أَيْمَنِ الْعَرْشِ مَقْرَأِ الْقَصَى بَأَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَنْتَ



10
الاخرة والاولى فتبارك الذي عرفك مظهر نفسه
وبذلك رقما سمك من قلم الاعلى في لوح الذي ما اطلع
به احدا الا الله رب ما يرى وما يرى والبهاء
عليك وعلى من اقبل اليه وتجنب عن الذي ضل
وعوى

كتابخانه



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران





سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران